شرح سیوطی خلاصه

کانون ۱۶ اصل

۳۳

تصنیف ملا ... کتاب

حساب ... ماه ...

قران کهنه از شهر ربیع الثانی ...

۲۲

بتاریخ عشر شهر محرم الحرام ...

... کنند شاه ...

ماه ربیع الثانی ...

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حمدی که حاوی ذخیرهٔ روز معاد و شکری که مقارن شفاء مزاج
علیل عباد باشد نثار بارگاه قادری که مفردات و مرکبات
عالم علوی و خاکدان سفلی را بترکیب دو حرف کن از مکمن
خفا بعرصهٔ ظهور آورد و طبایع مختلفهٔ عناصر را از دوای
قانون عدالت با یکدیگر امتزاج داد و صنعت ساز
کاری کرامت فرمود و مقتدری که از دو گوهر شریف
و خسیس نوع انسان را که علی الاطلاق اشرف آفرینش
و الطف کارخانهٔ بینش است بحلیهٔ ایجاد و اختراع اختصاص
داد و بجامهٔ تقدیر تزیین چهرهٔ زیبای او را بتعلیم لقد
خلقنا الانسان فی احسن تقویم بگشود و در کمال حسن
تقویم و لطف ترکیب سرهای وصورکم فاحسن صورکم نمود
فتبارک الله احسن الخالقین و صلوة صلوات نامیات
و تحف تحیات زاکیات بر مرقد اقدس و مشهد مقدس
سروری که بیمن انفاس همایونش علیلان به ضلالت

از علت جهالت و سقم غبارت خلاص یافته بسرحد شهر
ستان معرفت و هدایت رسیدند یعنی حضرت سید
انبیا و سند اصفیا شهریار دیار مشرق و مغرب پادشاه
ممالک بطحا و یثرب شمع محراب امامت صدر بار
گاه قرب و کرامت طبیب حاذق بیماران گناه دلیل
صادق بیداران سحرگاه مصطفی مجتبی محمد رسول
الله که مبدء فطرت جبین مبارکش در نظر عقل آمد
که اول ما خلق الله نوری و انتهاء نبوت ظهور
دعوت کریمش بود که ولکن رسول الله و خاتم النبیین
صلی الله علیه و علی آله و عترته و احبابه ما اضاء النیران
و تجدد الملوان و سلم تسلیما کثیرا اما بعد از حمد
باری تعالی و درود بر مصطفی علیه التحیة چنین گوید
راقم این حروف حکمی و جامع این کلمات طبی
فقیر حقیر قطب طبیب وفقه الله تعالی لما تمناه و جعل
عقباه خیرا من دنیاه که چون خاطر خطیر و ضمیر منیر

افتاب تاثیر اعلی جناب امارت مناب حکومت
ایاب فضیلت انتساب امیر اعظم اعدل اکرم جامع
کمالات و حکم مظهر الطاف ربانی مظهر ایات
سبحانی رافع مراسم جلالت و برتری نایم مناسم امالت
و سروری موید بتاییدات الهی مخصوص بعنایت
پادشاهی امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی ادام
الله تعالی علو مناقبه و سمو مناصبه با صغا و استماع
قواعد طب و مسایل حکمت مایل و راغب بودند موجز
که منتخب و خلاصه قانون بود و مشهور و معمول و
مقبول حکما و اطبا حاذق و دستور العمل ایشان
بود مختصر از او بعبارت فارسی با دنی تغییری در
قلم آوردم و بنام نامی والقاب آنحضرت مزین
ساختم و این رساله را ترجمه سهیلیه نام نهادم رجا
واثق و یقین صادق که مقبول و مستحسن ارباب
دانش و اصحاب بینش گردد ملتمس از مکارم اخلاق

اهل تمیز و استعداد انکه اگر بر سهوی مطلع گردند
در اصلاح ان کوشند و ذیل عفو بران پوشند
و من الله العصمة والتوفیق و هو یهدی الی سواء
الطریق و این رساله مشتملست بر مقدمه و هفت
جمله مقدمه در تعریف علم طب و بیان موضوع مو
ضوع جمله اول در بیان قاعدهای علمی طب و مشتملست
بر چهار باب باب اول مشتملست بر هفت فصل
فصل اول در بیان ارکان فصل دویم در بیان
مزاج فصل سیوم در بیان اخلاط فصل چهارم در
بیان اعضا فصل پنجم در بیان ارواح فصل ششم
در بیان قوتها فصل هفتم در بیان افعال باب دویم
از جمله اول در بیان صحة و مرض و حالة ثالثة و این باب
مشتملست بر شش فصل فصل اول در تعریف صحة
و مرض و حالة ثالثة فصل دویم در مرضهای ترکیب
فصل سیوم در تفرق اتصال فصل چهارم در مرضهای

مرکب فصل پنجم در نامهای مرضها فصل ششم در وقتهای
مرضها باب سیوم از جملهٔ اول در بیان سببهای
مرض و این جمله مشتملست بر پنج فصل فصل اول در
بیان سبب فصل دویم در بیان سببهای ضروری
و این فصل مشتملست بر شش قسم قسم اول در بیان
هوا قسم دویم در بیان ماکول و مشروب قسم سیوم
در بیان حرکت و سکون قسم چهارم در بیان حرکت و سکون
نفسانی قسم پنجم در نوم و یقظه یعنی خواب و بیداری
قسم ششم در بیان استفراغ و احتباس فصل سیوم در
تغییرات غیر طبیعی باب چهارم در بیان علامتهای
صحت و مرض و این باب مشتملست بر پنج فصل فصل اول
در بیان علامتهای مزاج فصل دویم در بیان علامات
ترکیب فصل سیوم در بیان نبض و این فصل ده
قسم باشد قسم اول در تعریف نبض قسم دویم در
سببهای نبض قسم سیوم در زمان حرکت نبض قسم

چهارم در آلهٔ حرکت نبض است قسم ششم در ملمس
آله که شریانست قسم هفتم در بیان آنچه در آله است
قسم هشتم در مساوی بودن حرکات نبض قسم نهم
در اختلاف نبض فصل چهارم از باب چهارم از جملهٔ
اول در بیان تفسره که عبارت است از بول و این
فصل بر هفت نوع است نوع اول در رنگ بول
است نوع دویم در بیان قوام بول نوع سیوم در
بیان صفا و کدورت بول نوع چهارم در بوی بول
نوع پنجم در کف بول که آنرا زبد گویند نوع ششم در بیان
رسوب بول نوع هفتم در مقدار بول فصل پنجم از باب
چهارم از جملهٔ اولی در بیان براز است جملهٔ دوم
در بیان علم عملی و این جمله مشتملست بر دو باب
باب اول در بیان حفظ صحت و این باب
مشتملست بر شش فصل فصل اول در تدبیر ماکول
فصل دویم در تدبیر مشروب فصل سیم در تدبیر

قسم پنجم
زمان
بیان
و انتفا

وکره وسکون فصل چهارم در تدبیر خواب وبیداری
فصل پنجم در بیان استفراغ واحتباس فصل ششم در
تدبیر فصول باب دویم از جملهٔ دوم مشتملست
بر دو فصل فصل اول در قاعدهای علاج واین
فصل مشتملست بر سه قانون قانون اول در اختیار کردن
کیفیت دوا قانون دویم در بیان اختیار کردن وزن
دوا قانون سیوم در اختیار کردن وقت دوا در
علاج سوء مزاج فصل دویم در مرحیهٔ اطبا جملهٔ سیم
واین جمله مشتملست بر دو فصل فصل اول در احکام
دوا فصل دویم در خاصیة دواها جملهٔ چهارم در مرضهای
خاصه واین مشتمل است بر بیست وسه فصل فصل اول
در مرضهای سر فصل دویم در مرضهای چشم فصل سیم
در مرضهای بینی فصل چهارم در مرضهای گوشت
بن دندان ودندان ولبها فصل پنجم در مرضهای روی
فصل ششم در مرضهای زبان فصل هفتم در مرضهای

کوش

گوش فصل هشتم در مرضهای حلق فصل نهم در مرضهای
سینه وشش فصل دهم در مرضهای دل فصل یازدهم
در مرضهای پستان فصل دوازدهم در مرضهای معده
فصل سیزدهم در مرضهای جگر فصل چهاردهم در مرضهای
روده فصل پانزدهم در مرضهای مقعده فصل شانزدهم
در مرضهای سپرز وزهره فصل هفدهم در مرضهای گرده
ومثانه فصل هژدهم در مرضهای تناسل فصل نوزدهم
در مرضهای که خاصه بزنان است فصل بیستم در مرضهای
خصیتین وشرج فصل بیست ویکم در حدبه ودرد پشت
فصل بیست ودویم در مرضهای که در اطراف بدن
واقع شود فصل بیست وسیم در مرض مفاصل جملهٔ
پنجم در مرضهای عامه واین جمله مشتملست بر سه باب باب
اول در حمیات یعنی تبها واین مشتملست بر هشت فصل
فصل اول در تبهای یومی فصل دویم در تبهای خلطی فصل
سیم در تبی که سبب خون باشد فصل چهارم در تبی که

سبب صفرا باشد فصل پنجم در تب بلغمی فصل ششم
در تب سودائی فصل هفتم در تب دق فصل
هشتم در تبها مرکب باب دویم در بحرانها باب
سیم در ورمها و بثرها جملهٔ ششم در مرضها که در زینت
نقصان باشد جملهٔ هفتم در زهرها و احتراز ازان کردن
مقدمه در تعریف طب و موضوع علم طب طب علمی است
که بدان علم حالات بدن شناخته می شود از صحت و مرض
از برای انکه بدان علم صحت را نگاه دارند و صحت که زایل
شده باز آورند و موضوع علم طب بدن انسان است
و بدن وجود میکرد از هفت و ان هفت جز را امور
طبیعی گویند از برای انکه طبیعت قایم است بمرکب
که ازین هفت جز وجود میگرد و طبیعت قوتیست
که کالات بدن را نگاه دارد از حرکت و سکون و
سامعه و باصره و ادراک و تغذیه و نوم و یقظ و
امثال ان و این علم دو قسم می شود قسم اول را علمی

ونظری گویند و قسم دویم را عملی گویند و این هر دو
قسم علمست قسم اول را ازانجهة علمی میگویند و نسبت
بعلم میکنند چون ازان علم نتیجهٔ دیگر میدهد که ان نقد
تعالیست چنانچه گویند الارکان اربعة والامزجة
تسعة ازین دو قاعده نقد تعالیت حاصل میشود
که ان ازعالیست و رکنها چهار است و مزاجها نه است
و قسم دویم را عملی میگویند و او را نسبت بعمل
میدهند با انکه این قسم نیز علم است ازان جهة که ازان
علم کیفیة عمل حاصل میشود چنانچه گویند الاورام
الحارة تجب ان یکون فی ابتداء الروادع یعنی
در ابتداء ورمهای گرم واجبست که روادع نهند
جملهٔ اول از رساله سهیله مشتملست بر چهار باب
باب اول مشتملست بر هفت فصل فصل اول
از باب اول از جملهٔ اول در بیان ارکان که یکی
از امور طبیعی است ارکان چهار است یکی آتش

رست وطبیعت ان گرم وخشکست ومحل ان زیر فلک
قمراست دوم هواست ومحل ان زیر کرهٔ آتشست
وطبیعت ان گرم وتراست سیم آبست وجای او
زیر کرهٔ هواست وطبیعت او سرد وترست چهارم
خاکست وموضع او وسط هواست وطبیعت او
سرد وخشکست فصل دویم در مزاج مرکباتی که این
ارکان ذره ذره شوند وبهم جمع شوند وملاقی هم شوند
وگرمی وسردی وخشکی وتری این جزها در هم تصرف
کنند وگرمی آتش وهوا سردی آب وخاک وخشکی
آتش وخاک تری هوا وآب وسردی خاک بگرمی آتش
وهوا الجدی که گرمی وسردی وخشکی وتری اینها را
اثری فی الجمله ماند واز مجموع که بهم جمع شوند حالتی وکیفیتی
حاصل شود که شبیه باشد بگرمی وخشکی آتش وگرمی وتری
هوا وسردی وتری آب وبسردی وخشکی خاک
ان کیفیت را مزاج گویند واین مزاج نه قسم است معتدل

وغیر

وغیر معتدل اما این معتدل معتدل حقیقی نباشد بسبب
انکه معتدل حقیقی وجود ندارد واین معتدل که میخواهیم و
جود دارد در خارج واین معتدل در قسم است ومعتدل
در قسم انست که شخصی در نوعی بر مزاجی مخلوق شود که جمیع
افعال ان شخص بحسب مقتضی ان نوع بر وجه اکمل باشد
واین مزاج قریبست باعتدال حقیقی جدا از سایر افراد انسان
ملکیف که از افراد انسان باشد بسبب آنکه نوع انسان
در مزاج اقربست باعتدال حقیقی از غیر انسان واین
چنین شخص عزیز الوجود باشد چون کمالات انسانی
در غایة کمال باشد وغیر معتدل هشت است چهار مفرد
گرم وسرد وخشک وتر وچهار مرکب گرم وتر وگرم وخشک
سرد وتر سرد وخشک واعدل مزاجها مزاج انسانست
واعدل صنفها انها باشند که در خط استوا باشند
بمذهب شیخ ابو علی سینا از ان اعدل صنفهای دیگر
ساکنان اقلیم چهارم وجوانان [illegible] در مزاج اعدل اند از

پران وصبیان مزاج ایشان در تری زیاده است
از جوانان و مزاج کهل و پیر سرد و خشک است و از
اعضاء بدن انسان جلد انمله سر انگشت است اعدل
است خاصه انملهٔ سبابه پس ازان جلد انگشتها و
گرم ترین اعضا دلست پس ازان جگر پس ازان
گوشت و سرد ترین اعضا استخوانست پس ازان
غضروف پس رباط پس عصب پس نخاع پس مغز و تر
ترین اعضا فربهی است پس پیه پس گوشت نرم پس
دماغ که سر است پس نخاع و خشک ترین اعضا موی
است پس استخوان پس غضروف پس رباط پس عصب
فصل سیم در بیان خلطها خلط چهار است اول خون
و او بهترین اخلاط است و گرم و تر است فایده
او انست اگر غذاء بدن می شود و خون طبیعی می باشد
و غیر طبیعی می باشد و خون طبیعی انست که سرخ باشد
برنگ جگر و بوی بد نداشته باشد و شیرین و قوام
با اعتدال داشته باشد و غیر طبیعی انست که این چهار
صفت یا یکی ازین چهار در وی نباشد دویم بلغم
است وان سرد و تر است فایده او انست
که هر وقت که خون در بدن کم شود بلغم خون شود و غذاء
بدن شود ازان سبب است که بلغم نیم راهی خون باشد
و فایده دگر انست که اعضا را دایم و تر نگاه دارد
تا خشکی که از حرکت و غیر حرکت پیدا شود در بدن اثر نکند
فایده دیگر انست که در غذاء دماغ با خون مختلط
می شود باعتدال می ارد و خون را غذاء دماغ تواند
شد چون سرد و تر است و بلغم طبیعی و غیر طبیعی می باشد
و طبیعی انست که نزدیک باشد در مزاج که خون تواند
شد و غیر طبیعی انست که بجهت طعم متغیر شده باشد وان
چند قسم می شود یکی انست که او را طعم نباشد وانرا سیخ
گویند وان در غایت خنکی است دیگر انست که شور
باشد بسبب مخالطت صفرا وان گرم و خشکست دیگر

دیگر آنست که زمخت باشد و از اعفص گویند و آن
سرد و خشکست دیگر آنست که بسیار رقیق باشد
و از آبلغم مایی گویند دیگر آنست که غلیظ باشد
و از آجصی گویند و با لجمله قوام دروی تغیر پیدا
شده باشد که قوام او مختلف باشد و از آمخاطی
گویند **سیم** صفراست و او گرم و خشکست فایده
او آنست که خون را لطیف سازد تا خون در اعضا
نفوذ کند کرد دیگر فایده آنست که بخون مخلوط می شود تواننده
تا غذا اشمش تواند شد فایده دیگر آنست که از وی
قدری از زهره برود و می ریزد و روده را از ثقل
و بلغم می شوید و چون تیزی و حدت دارد روده را
آگاه می سازد بر دفع کردن ثقل و آن طبیعی و غیر
طبیعی می باشد و طبیعی آنست که سرخ باشد مایل بزردی
و سبکی و تیزی باشد و غیر طبیعی اگر مختلط به بلغم باشد
از آمی گویند و اگر مختلط ببلغم رقیق باشد از آمره صفرا

گویند و اگر بسودای سوخته مختلط باشد از اصفرا
محترقه گویند اگر خود در نفس خود سوخته شده باشد
از اکراثی و زنجاری گویند اما زنجاری قوی است
و شبیه است بزهر در ضرر **چهارم** سوداست و
سرد و خشک است فایده او آنست که خون را متانة
و محکمی و غلظت می دهد و در غذاء استخوان بخون مختلط
می شود تا غذاء استخوان تواند شد چون مزاج
استخوان سرد و خشکست و فایده دیگر آنست
که بوقت حاجت قدری از سودا آنچه سپرز بود تمام
معده می ریزد تا آگاه می سازد بر گرسنگی و شهوت
در حرکه می آید و آن طبیعی و غیر طبیعی می باشد و سودا
طبیعی درد خون طبیعی است و سودا غیر طبیعی هر خلط
که سوخته شود حتی که سودا سوخته شود سودا غیر طبیعی
است **فصل چهارم** در اعضا عضو آدمی مفرد و مرکب
می باشد اما عضو مفرد چون استخوان و غضروف

ورباط وعصب که ازانی میگویند و وتر غشا وگوشت
وفربهی وبیه وشریان وشریان رگی راگویند که ازدل
می روید وحرکة میکند و ورید باشد و ورید آن
رگیست که ازجگر میروید وحرکة ندارد ومجموع این
عضوها ازمنی حاصل میشود مگرگوشت وفربهی وبیهٔ
که گوشت ازجزمیتن خون حاصل شود وفربهی وبیه
ازجز رمائی خون حاصل شود وعضو مرکب اولی باشد
ومرکب اولی آنست که اول ازاعضاء مفرد حاصل شود
چون عضله که مرکب ازرباط وعصب وازگوشت
وغشاست ورباط ازاستخوان می روید وریشه
ریشه می شود وعصب ازجانب مخالف ریشه ریشه
می شود پراکنده و ریشهای عصب بریشهای رباط
متصل می شود چنانچه ریشهای عصب نزدیک استخوان
که رباط رسته است می رسد و درجای مخالف رستن
رباط است ریشها عصب ورباط متصل میشود و

وبرهم پیچیده میشود وانرا فتیلهٔ و وتر میگویند و درمیان
ریشهای عصب ورباط گوشت درمی آید وبرگرد مجموع
غشاکه پرده باشد می پیچد این مرکب راعضله میگویند
وفایدهٔ این عضله آنست که عضوی که درانی استخوان
باشد خواهند حرکة کنند عصب متشنج شود آن عضو حرکة
میکند وترکیب دوم چون چشم که مرکب است از
عضله ورگها وپردها وآبها وترکیب سیم چون روی
وچهارم چون سر وازین عضوهای مرکب عضو رییس
می باشد که درغایة شرف باشد باین معنی که معدن
روح باشد واصل قوة راکه ضروریست وحیوة در
زندهٔ بودن و وجود گرفتن واین عضو رییس بحسب
تقا شخص سه عضو است دل که معدن روح وقوة
حیوانیست که شریان که ازدل می روید روح راباقوة
باعضا میرساند دگر دماغ است که روح وقوة نفسانی
است که عصب که ازدماغ میروید قوة حساسه وقوة

مجری که را باعضا میرساند و سیم جگر است که مبدا روح
و قوه طبیعت است که وریدها که از جگر رسته است
قوه طبیعی و خون را باعضا میرساند و این سه سبب
بقاء شخص است اما در بقاء نوع انسانی این سه
قوه و عضو و یک عضو رئیس دیگر ضروریست
تا نوع باقی ماند و آن عضو انثیین است که مادهٔ
منی در آنجا باشد و مجری منی آنرا بمستقر آن منی
رساند که رحم است تا فرزند تولد کند و نوع باقی
ماند **فصل پنجم** در روحها است روح بخاریست
که از لطیف خون حاصل شود و آن گرم و تر است
و روح است که قوتها را برمی دارد و باعضا میرساند
چنانچه قوه سه می باشد روح نیز سه قسم است
فصل ششم در قوتها است قوه سه نوع است
یکی قوه طبیعی که در جگر است و در جگر حاصل میشود
و این قوه متصرفی باشد از برای شخص که در غذا

پنجم

تصرف میکند و این تصرف او در غذا یا از برای
بقاء شخص است و آنرا غاذیه میگویند یا از برای
زیاده گردانیدن است در قطرهای شخص که عبارت
از طول و عرض و عمق است بمقتضای که نوع آن شخص
تقاضا کند آن قوه را نامیه گویند و این قوه نامیه
دو قوه است یکی آنکه جدا میکند از خلطها که در
بدن مختلط است مادهٔ منی را و مهیا میسازد
هر جزوی را ازین ماده از برای عضوی خاص این
را قوه مولده میگویند و قوتی دیگر آنکه هر جزو را که
مهیا شده از برای عضوی خاص تشکل آن عضو
میدهد چنانچه آن تقاضا دارد آن تشکل میکند یا تشکلی
میدهد که ترتیب بآن نوع است آن قوه را مصوره
میگویند و قوه غاذیه را چهار قوه است که خدمت میکند
یکی قوه جاذبه که جزئی نافع را جذب میکند دوم
ماسکه که آن جزو را نگاه میدارد در محل او

قوة هاضمه است که آن چیزها هضم میکند وی نزد
و قابل می سازد چهارم قوة دافعه که فضله که
ازان چیز حاصل می میشود دفع میکند و چهار کیفیة
دیگر این چهار قوة را خدمة میکند چون حرارة و است که م
برودة و رطوبة و یبوسة **نوع دویم** قوة نفسانی
است که محل او دماغست و این نفسانی محرکه می
باشند و مدرکه می باشند اما قوة محرکه باعث بر حرکت
می باشند و مدرکه می باشند اما قوة محرکه باعث بر حرکه
می باشد که انرا شوقیه میگویند آن شوقیست که باعث
می شود و این قوة شوقیه را دو قوة خدمة میکند شهوانیه
و غضبیه و قوتی دیگر از محرکه آنست که فاعل بر حرکة می
باشند باین طریق که عضله را متشنج می سازد یعنی
در هم میکشد و کوتاه کشیده می شود و ان عضو
منقبض می شود و باز سست می سازد پس و تر دراز
می شود و عضو منبسط می شود و اما قوة مدرکه دو نوع

می باشد یکی انکه چیزهای ظاهر را ادراک احساس
میکند دویم انکه چیزها که در باطن می باشد احساس
میکند بواسطهٔ مدرکهٔ ظاهری چیزهای ظاهر را ادراک
میکند و ان قوتها را حواس قوة مدرکهٔ باطنی
خوانند و مدرکهٔ امور ظاهری پنج قوة می باشد یکی
قوة باصره و موضع این قوة تقاطع صلیبی است
دو عصب از بطن اول دماغ می رویند و آنکه از جانب
راست بطن اول دماغ است بچشم راست می آید
و آنکه از جانب چپ بچشم چپ می آید اما این دو عصب
از انجا که می رویند میل میکنند تا بهم متصل شوند و این
دو عصب مجوف می باشد که در ان جوف روح می
آید در محلی که این دو عصب متصل میشود تقبهٔ هر دو
عصب یکی میشود باز این دو عصب از هم جدا میشود
آنکه از جانب راست می آید بچشم راست می آید و آنکه
از چپ می آید بچشم چپ می آید این محل که تقبهٔ هر دو

عصب یکی میشود آنرا تقاطع میکویند بسبب انکه بعضی
میکویند که عصب که از جانب راست می آید بدیده
خانهٔ چپ می رود وانکه از چپ می آید بدیده خانهٔ راست
درین محل تقاطع میکند هر دو عصب وثقبهٔ هر دو یکی
میشود ونشان این بصر آنست که ادراک کند رنکها
وشکلها را دویم قوة سمع است از بطن اول دماغ
دو عصب میرود ومی آید تا ثقبهٔ کوش که انرا صماخ
میکویند وموضع قوة سمع این عصب است وازنشان
او ادراک کردن آوازهاست سیم قوة شم است
وموضع آن دو عصب است که می روید از دماغ که
این دو عصب مشابه بپستان زنان است می
آید بالا خیشم که سوراخ بینی است وازنشان او
ادراک کردن بویهاست که با هوا مخلوط شده مستنشق
می شود چهارم قوة ذوق است وموضع ان عصبی
است که در سطح زبانست واین عصب از دماغ

میرود

میرود وازنشان او ادراک کردن طعمهاست از
شیرین وترشی وشوری وتیزی پنجم قوة لمس است
وان قوة در پوست است وکوشتی در وعصب
باشد وازنشان او ادراک کردن کرمی وسردی
وسختی ونرمی است واما قوتهای باطنی نیز پنج است
یکی حس مشترک است ومحل او بطن اولست از بطون
دماغ واین حس مشترک ادراک میکند بواسطهٔ قو
تهای ظاهری هرچه قوتها ظاهری ادراک کرده باشند
وبقوة دکر که خیال است می رسانند ومحل او آخر
بطن اول دماغ است می سپارد وقوة دکر وهم است
وموضع او بطن اوسط است از بطون دماغ و
ادراک میکند معنی که قایم با مور ظاهری است که در
خیال سپرده شده بواسطهٔ خیال وحافظه که خزانه
است می سپارد وقوة دکر متصرفه است اکر این
قوة متصرفه راکار فرماید اورا مفکره کویند وعقل

عقل و

ادراک معقولات میکند و اگر او را دایمه کار فرماید
وخدمه و ایمه کند آن قوة را متخیله میکویند چون تحقیق
این معانی تبطویل می انجامید و این مختصر قابل تطویل
نبود از ان اشتغال جهة در بیان وتصریح آن سعی کرده
نشد **نوع سیم** از قوتها قوة حیوانیست ومنشاء
او دل است که شریان از دل میروید و باعضا در
می آید قوة حیوانی را باعضا میرساند وشان قوة
حیوانی آنست که اعضا را مستعد ومهیا میسازد که اعضا
قوة نفسانی را قبول تواند کرد و فرح وغضب را منسوب
بآن قوة میدارند ومحرک دل دشرایین قوة حیوانیست
فصل هفتم در بیان افعال فعل مفرد می باشد
ومرکب می باشد فعل مفرد آنست که بیک قوة تمام
شود مثل جذب و دفع و فعل مرکب آنست که حاصل
نشود مگر بدو قوت یا بیشتر چون ازا دراک چیزی را
بگلو فرو بردنست واین فعل بقوة جاذبه مری و

دافعه ایست که در عضله است که بر بالای وی وقعست
باب دویم از جملهٔ اول در بیان صحة ومرض و
این باب مشتمل است بر شش فصل **فصل اول** در تعریف
صحة ومرض وحالة ثالثة صحة حالتیست مر بدن را که بسبب
ذات آن حالة جمیع فعلها بدن بر مقتضی طبیعه ایست
از فعلها قوة طبیعی وحیوانی ونفسانی ومرض حالتیست مر بدن ست
را که بسبب ذات ان حالة جمیع افعال آفه دارد وحالة
ثالثه آنست که نه صحة باشد ونه مرض واین حالة ثالثه
از چند حالة بیرون نیست که جمیع فعلها در غایة کمال نباشد
چنانچه حال پیران وطفلان وناقه می باشد دویم آنست
بعضی فعلها آفه داشته باشد وبعضی فعلها صحیح باشد
در دو عضو باشد مثل انکه یک چشم آفه داشته باشد
ویک چشم نداشته باشد یا آنست که صحة ومرض در
یک عضو باشد در دو جنس که از هم دور باشند
چنانکه یک عضو مزاج او صحیح باشد وترکیب با آفه مثل

انف او طبس و یا در دو جنس که بهم نزدیک باشند چنانکه
خلقه او صحیح او باشد و مقدار او بیمار مثل بزرگی ا
زبان یا در دو وقت باشد یعنی در وقتی معین صحیح باشد
و در وقتی معین دیگر مریض و این حال کسی را باشد
که مزاج او مقتضی این حال باشد نه آنکه اتفاقی او را
این حال باشد چنانکه مثلا کسی که مزاج او مقتضی این
باشد که زمستان صحیح باشد و تابستان مریض و
عکس و در جوانی صحیح باشد و در پیری مریض و مرض
مفرد می باشد و مرکب می باشد مرض مفرد آنست
که اول بعضو متشابه الاجزاء عارض شود چون سوء
مزاج و مرکب آنست که بمرکب عارض تواند شد بی آنکه
بعضو مفرد عارض شود چون خلع عضو و آن مرض
ترکیب است و اگر تواند که اول بعضو مفرد و مرکب
عارض شود آن مرض را تفرق اتصال گویند و
انحلال فرد نیز میگویند چون قطع عضو **فصل دویم**

در مرضهای ترکیب امراض ترکیب امراض چهار
است امراض خلقه که در اصل فطرت مریض و
واقع شده باشد و امراض مقدار و امراض
عدد و امراض وضع **مرضهای خلقی** چهار جهت
مرض شکل چون رأس مسفط یعنی سر پهن و
رباح افزسه که کوزپشت می گویند **دویم** امراض
مجاری و مجری جوفیست در باطن عضو که چیزی
در ان جوف میرود و این مرض مجری باین باشد
که گشاده باشد بیشتر از حال طبیعی چون انتشار
یا تنگ شده باشد از ان حال چون تنگ شدن مجری
نفس یا بند شده باشد چون مجری زهره که صفرا
از زهره در ان برود ه میریزد **سیم** مرض
تجویف و جوف فضایی باشد در باطن عضو
که در انجا چیزی ساکن شود و این جوف یا گشاده
تر شده باشد زیاده از حال طبیعی چون گشاده

شدن کیس انثیین که ادرا قیله میگویند یا تنگ تر شده
باشد چون خورد شدن معده یا خالی شده باشد
چون خالی شدن دل از خون در مهلک یا بند شده
باشد مثل سکته **چهارم** مرض سطح عضو است که
ملسا شده باشد چون ملاسة معده و رحم که این دو
عضو درشت می باید تا غذا و منی در و ساکن تواند
شد و درشتی شش که ملسا باید تا هوا در وی با
سانی نفوذ تواند کرد **واما امراض مقدار** بزیادة تا
عضو باشد یا بنقصان و هر یک ازین دو قسم خاص
می باشد چون بزرگی زبان و فرو شدن حلقه و
وعام می باشد چون فربهی با فراد و لاغری با فراط عا
واما امراض عدد یا بزیادتی است یا بنقصان
و هر یک ازین طبیعی وغیرطبیعی می باشد آنچه زیاده
وطبیعی چون انگشت زیادتی وآنچه غیر طبیعی باشد
چون کرم معده و آنچه کم شدن عضو باشد وطبیعی

ملث

باشد چنانکه کسی را دست نباشد مثلا وآنچه
غیرطبیعی باشد چون کسی که از عضوی یا کله خور
ده شده باشد مثلا **واما مرض وضع** وضع عضو
تقاضای محل میکند بطبع خود وتقاضای مشارکة
هم میکند مثلا عضوی که زایل شد از محل خود بخلع یا
بغیر خلع ان عضو از محل خود دور افتاد یا عضو
در محل خود حرکة کرد بی اختیار مانند رعشه یا
حرکة می باید کرد آن عضو را ساکن است چون
تحجر مفاصل و درین محل ممتنع است که عضو
بجانب جار خود حرکة تواند کرد یا از جار خود
بجانب دیگر حرکة تواند کرد **فصل سیم** در مرضهای
تفرق اتصال نام مرض تفرق اتصال مختلف میشود
باعتبار اختلاف محل تفرق که اگر در پوست واقع
شود خدش و سحج میگویند واگر در گوشت
واقع شود جراحت میگویند واگر جراحة کهنه شده

فرقه میگویند و تفرق که در استخوان باشد و
در غضروف کاسر و فاسخ می نامند اگر بر عرض
واقع شده و اگر در طول واقع است صادع
گویند و عصبی و غضروفی که در عرض واقع باشد
باتر و اگر در طول باشد صادع می نامند و فوهات
مسام که گشاده شود باثق میگویند **فصل چهارم**
در مرضهای مرکب مرکب آنست که امراض جمع شده
و از آن مجموع مرکب حالتی خاص شود که علاج آن
حالت مخالف علاج اجزاء آن باشد چون ورم
که از سوء مزاج و تفرق اتصال و مرض شکل حالتی
حادث شده که علاج مخالف علاج سوء مزاج و
تفرق اتصال و مرض شکل است **فصل پنجم**
در نامهای مرض نام مرض یا باعتبار نسبت است
بشی چون داء الاسد و یا باعتبار محل مرض است
چون ذات الجنب یا باعتبار سبب است چون

مرض

مرض سوداوی یا باعتبار عرض است چون صرع
که معنی صرع انداختن است و هر مرض که هست
اصلی می باشد و عارضی می باشد اصلی آنست
که سبب او مرضی نباشد و عارضی آنست که سبب او مرض
او مرض باشد و فرق میان اصلی و عارضی آنست
که حال مرض عارضی مختلف شود باختلاف مرض
اصلی و در اصلی ضرر متقدم باشد **فصل ششم** در او
قات مرضها هر مرض که متغیر می شود اگر زیاد شدن
آن مرض ظاهر باشد آن زمان را اشتداد میگویند
و زمانی که پیش از زمان زیاده شدن مرض است
زمان ابتدا میگویند و زمانی که ظاهر میشود کم شدن
مرض آن زمان انحطاط میگویند و کم شدن مرض که
ظاهر نیست آن زمان انتها گویند **باب سیم** از
جمله اولی و این مشتملست بر سه فصل **فصل اول** در
بیان سبب سبب آنست که اولا احداث کند حالتی

از حالتهای سه گانه بدن انسان یا آن حالت را نگاه
دارد که صحت است از آن حافظ صحت میگویند و سبب سه
نوع می باشد سبب ضروری و غیر ضروری که مضاد
طبیعت نباشد و سبب که ضد طبیعت باشد و سبب بادی
می باشد و آن آنست که خارج باشد خوف و مانند
آن و سبب سابق آنست که بواسطه احداث حالتی
کند از حالتها در بدن انسان و سبب واصل آنست
که بی واسطه احداث حالت کند چون عفونت خلط

فصل دویم در سببهای ضروری و آن شش قسم
است **قسم اول** هواست که ملاقی و محیط بدن است
و ضرورت هوا آنست که با استنشاق تعدیل روح
میکند و مادام که هوا صافست و چیزی که فاسد کننده
هوا باشد با او مخلوط نباشد چون دود و بویهای
بد و بخار در گرمی و سردی باعتدال باشد نگاه دارنده
و حافظ روح و بدن است و اگر هوا متغیر شود حکم

او نیز متغیر می شود و چیزی که تغیر هوا میکند طبیعی می
باشد چون تغیرات چهار فصل بهار مادهایی که در
زمستان ساکن بوده و حاصل شده در حرکت می آورد
و مرضها پیدا میکند و بهترین فصلها اوست چون موافق
حیوانست که گرم و تر است و تابستان که گرم و خشک است
مرضهای صفراوی احداث میکند و اخلاط را میسو
زد و در مهرجان که سرد و خشک است مرضهای سوداوی
و تب احداث کند و زمستان که سرد و تر است
زکام و نزله و مرضهای بلغمی میشود **قسم دویم** در
ماکول و مشروب است خوردن و آشامیدن از ضرور
یاتست هر چیزی که خورده می شود یا بکیفیت اثر میکند
و آن چیز دوا است چون زنجبیل مثلا و یا بماده اثر
میکند یعنی بدل ما یتحلل می شود آن چیز غذا است
چون گندم مثلا یا بخاصیته عمل میکند یعنی بصورتها آنرا
ذو خاصیته موافق میگویند اگر مضر نیست چون فادزهر

و مخالف میکویند اگر مضر است چون زهر یا بکیفیته
و ماده عمل میکند از غذا، دوایی میکویند چون هلیله
و انه یا بخاصیته و ماده وکیفیته اثر میکند آنرا غذا
دوائی ذو خاصیته کویند چون سیب وغذا غلیظ
می باشد چون کوشت گاو ولطیف می باشد چون
کوشت مرغ و متوسط می باشد چون کوشت میش
و هر یکی ازینها صالح الکیموس می باشند یعنی خون و
خلط نیک حاصل میشود و فاسد الکیموس می باشد
یعنی خلط بد میدهد و هر یک غذا بسیار میدهد یا غذا
کم و آب غذا نیشود **قسم سیم** حرکه وسکون بدنی
است و حرکه سخت و ضعیف و بسیار و اندک و زود
زود و دیر دیر می باشد اما حرکه زود زود قوی اندک
بدنرا کرم میکند و تحلیل کم میدهد و حرکه ضعیف بسیار
تحلیل بسیار میدهد و بدن را بسیار کرم میکند و افراط
حرکه وسکون بدنرا سرد می سازد و سکون هضم را

قوی یاری میدهد و حرکه فضله و اخلاط دفع میکند
قسم چهارم حرکه و سکون نفسانی است و حرکه
نفس را لازم میشود و میل روح بخارج چون
فرح و غضب یا بداخل چون غم و آن حرکه بخارج
اندک اندک می باشد در خجالت و بهر جانب که
روح میل کند آن جانب کرم خواهد شد و افراط
میل روح بداخل و خارج مهلک هم می باشد و افراط
سکون بدنرا کران و سرد می سازد **قسم پنجم** نوم
و تیقظ است یعنی خواب و بیداری بیداری
بحرکه مشابه است و خواب بسکون **قسم ششم**
حبس و استفراغ است حبس بسیار مورث قولنج است
و استفراغ بسیار بدنرا خشک و ضعیف می سازد
فصل سیم در تغیرات غیر طبیعی و غیر ضد طبیعت
وان بیشتر با سباب سماوی باشد و ارضی می
باشد اما اسباب سماوی جمع شدن

کواکب بر نور راست با فتاب هوا را گرم می
کند هر چند که در زمستان باشد و کسوف و خسوف
که هوا را سرد می سازد اگر چند در تابستان باشد
و اسباب ارضی اختلاف اقلیمهاست در هوا
مثلا خط استوا با عتدالست نزدیکست و اقلیم
دوم و سیم گرمست و چهارم با عتدالست و پنجم
و ششم و هفتم سرد یا سبب کوههاست هر شهر که
کوه در شمال او باشد باد شمال را منع کند و
باد جنوب را که گرمست و تر نگاه دارد و اگر در جنوب
واقع باشد خلاف ان باشد و کوه که در جنوب
واقع شود بهتر از آنست که در مشرق شهر واقع
شود بسبب انکه خورشید بلند شود و بغایت
چون گرم شود دفعة بر شهر واقع شود و باد
مغرب را نیز نگاه میدارد سببی دیگر انکه شهر
که در میانه دریا یا در کنار دریا واقع شود هوا

را در سردی و گرمی باعتدال دارد و در تری
با فراط و شهری که در زمین تر و النگل واقع
شود که آب ساکن و گیاه بسیار باشد هوا
را عفن و فاسد سازد و شهرکه در زمین گرم واقع
شود چون زمینی که گوگرد باشد هوا را گرم و
خشک سازد **اما تغیرات** که ضد طبیعت است
چون غرق شدن و زهر خوردن و امثال آن

باب چهارم از جملهٔ اوّل در بیان علامتهای
صحت و مرض است و مشتملست بر پنج فصل و علامة
آنست که دلالت کند بر مزاج یا ترکیب بدن

فصل اوّل در بیان علامتهای مزاج و آن
علامات ده جنس است **اوّل** لمس است معتدل
المزاج در وقتی که هوا و حال لامس و ملموس
معتدل باشد اگر لامس در لمس منفعل نشود مزاج
ملموس معتدل و اگر گرم میشود مزاج او گرم باشد

و اگر سرد شود سرد باشد و اگر خشک ادراک
کند خشک باشد و اگر نرم یابد مزاج او تر باشد
دویم گوشت است و فربهی بسیاری گوشت
و پیه و فربهی دلیل تری مزاجست و عدم اینها
دلیل خشکی مزاج است و بسیاری گوشت دلیل
گرمی و تری مزاجست سیم موی است بسیاری
موی و غلیظی و سیاهی و جعودت دلیل گرمی
و خشکی مزاجست و ضد اینها دلیل سردی و
تری چهارم رنگ بدن است سرخی روی
و بدن دلیل غلبهٔ خون است و گرمی مزاج و سفیدی
دلیل سردی و غلبهٔ بلغم است و سرخ سفید دلیل
اعتدال و زردی دلیل غلبهٔ صفرا و گرمی و
قلت خون و کبودی دلیل سودا و سردیست
پنجم بنیهٔ بدن است کشادگی سینه و ظهور رگها
و عظم نبض و دست و پا و کت دکی عضلها

دلیل

دلیل گرمیست و ضد اینها دلیل سردیست ششم
انفعالست زود منفعل شدن اثر از گرمی دلیل
گرمیست و از سردی دلیل سردی است هفتم
فعلهاست فعل کامل چون قوتهای نفسانی نیکو کار
و قوتهای طبیعی چون هضم و غیر آن دلیل اعتدالست
و فعل ناقص یا باطل دلیل سردیست و فعل
مشوش و زود زود نیز دلیل گرمیست
هشتم خواب و بیداری است خواب بسیار
دلیل سردی و تری است و بیداری بسیار
عکس این و خواب باعتدال دلیل اعتدال
و صحت است نهم فضله است که از بدن دفع میشود
از بول و براز و عرق و غیر اینها فضله که در و
بوی بسیار و رنگ زرد یا سرخ باشد دلیل گرمیست
و عدم بوی و سفیدی دلیل سردی است دهم
انفعالات نفسانی است زود منفعل شدن

و انفعال قوی و بسیار منفعل شدن دلیل
گرمیست و دیر منفعل شدن دلیل بلادت و سردی
است و دیر باقی ماندن انفعال دلیل خشکی است
و زود زایل شدن انفعال دلیل تری است
و ضعف دل و قحه یعنی بی حیایی و زود در قهر
رفتن و بسیاری سخن دلیل گرمی است و حیا
و تمکین دلیل سردی است و اگر این حالات
و علامات از اوّل خلقه بوده باشد طبیعی باشد
و اگر نبوده باشد عارضی باشد و از این علامات
متضرر باشد و اگر باین مزاج که گفته شده ماده
باشد از خلطی اگر خون غالب باشد گرانی بدن
و سرخی رنگ و متنفخ شدن رگها باشد و دلیل
بلغم سفیدی رنگ و خواب بافراط و گرانی
بسیار و عدم تشنگی و آب دهان باشد و بیخوابی
و خیالات و گرانی اندک دلیل سوداست و خیالات

زرد

زرد دلیل صفراست و خیالات سرخ دلیل خون
و رعد و برق و آب دلیل سردی و تری و خیالات
سیاه و ترسناک دلیل سوداست   در بیان
علامات ترکیب بدن اگر جوهر و نفس اعضا بر وجهی
باشد که باید دلیل صحت ترکیب است و اگر خلاف آنست
که در جوهر عضو کما ینبغی نیست مثلا چون سر بهن که در
نفس سر کما ینبغی نیست را مرض ترکیب گویند و اگر
در عرض ترکیب قصوریست یعنی در جمال بدن مثل اینکه
در تناسب اعضا قصور باشد که متناسب نباشد
و تناسب جمال بدنست و عارض مرض ترکیب است
یا در فعل عضو قصور باشد اگر بسلامت نباشد مرض
ترکیب است و علامت دلیل نفس مرض می باشد چون
ورم و علامت سبب می باشد چون سرخی ورم که دلیل
خونست و بر محل مرض دلالت میکند چون نبض منشاری
که دلالت میکند که ورم در پهلوست و بر وقت

مرض دلالت میکند چون دلایل که بر منتهی مرض هست
و بر جای که لازم مرض است چون دلیل بحران
و بر خصوصیت لازم چون دلیل بحران عرقی یا اسهالی
یا غیر آن **فصل سیم در اقسام نبض** نبض منقسم میشود
بده قسم **قسم اول** در تعریف نبض و وجوه او و نبض حرکتی
شریانست بقبض و بسط از برای اعتدال آوردن
روح بدر آوردن نسیم بمسامات شریان و بیرون بر
دن فضلات از مسامات شریان و نبض بده وجه
دلالت میکند بر حالات **اول** مقدار است و این
نه قسم میشود طویل قصیر معتدل عریض ضیق معتدل
مشرف منخفض معتدل و چون در سه را که ترکیب کنند
بیست و هفت قسم میشود و ترکیب ثنایی و بیست
و هفت ترکیب ثلاثی و این ترکیب ثنائیست

سیاه **نوع پنجم** سفید است. و سفید حقیقی می باشد
چون سفیدی شیر که مانع بصر است دلیل غلبهٔ دم
و سردی است و در دق که پیه و اعضا میگدازد
بدین رنگ می آید و در دبیله که منفجر میشود بدین رنگ
می آید حکم سردی ندارد و سفید شفاف می باشد
که مانع بصر نیست و آنرا بیاض میگویند مجاز دلیل
آنست که قوه تصرف نمیکند در بدن و خلط و دلیل
عدم نضجیست و گاه باشد که سده باشد که چیزی
که رنگ میدهد بول را مانع شده است **قسم دویم**
در بیان قوام بول است رقیق دلیل عدم نضج
است خاصه در صبیان و بول غلیظ اگر بیشتر غلیظ
تر بوده دلیل نضج است و الا دلیل عدم نضج است
قسم سیم بول صافی و بول کدر است صفای بول
دلیل نضج است و ساکن بودن اخلاط و بول
کدر دلیل عدم نضج است بسبب آنکه در نضج قوام

قوام بول مساوی می باشد و دلیل ورم باطنی هم
می باشد و دلیل ساقط شدن قوة هم می باشد
و بول کدر که شوریده باشد دلیل دردسر است
که حادث شده یا میشود و بول کدر آنست که درو
اجزاء غلیظ باشد برنگ دیگر و پریشان باشد و
متمیز باشد از مائیه و باصره را مانع باشد از نفوذ
کردن **قسم چهارم** بوی بول است بول که بوی
قوی داشته باشد دلیل عفونه است و ریش
که در مجری بول باشد اگر با او نضج باشد و عدم
بوی دلیل سردی است و خام بودن خلط و
دلیل سقوط هم قوة می باشد و بوی معتدل یعنی
معتدل یعنی بسیار بوی نداشته باشد دلیل اعتدال
است **قسم پنجم** کف کردن بول است کف بسیار و
بزرگ بودن حباب ان و دیر فرو نشستن ان دلیل
خلط غلیظ است و در مرض کرده دلیل بد است
لزج م

که دیر علاج یابد **قسم ششم** رسوب است و رسوب
در بول اجزاء غلیظ است متمیز چون دردی که از
شراب حاصل میشود و در یک طرف می نشیند و
این رسوب در تک قاروره می باشد و در وسط
هم می باشد و بر بالای قاروره هم می باشد اگر
رسوب خوبست ان که در تک است بهتر است پس
ان که در وسط قاروره باشد که انرا متعلق میگویند
پس انکه در بالای قاروره باشد و انرا غمام میگویند
و رسوب خوب محمود آنست که سفید و نرم باشد و اجزاء
او مساوی یکدیگر باشد و چون حرکه دهند زود
از هم جدا نشوند و زود در تک قاروره جمع شوند
و رسوب اشقر و سیاه و کدر و نخالی که مانند سبوس
باشد و قشوری و خراطی و صفائحی بد است خاصه
انکه راسب باشد یعنی در تک قاروره باشد ازان
متعلق پس ازان غمام و عدم رسوب دلیل عدم

نفخ است یا دلیل سده یا دلیل عدم خلط و در بند
در لستان رسوب کم باشد خاصه لاغران وجرباضان
قسم هشتم مقدار بول است بسیاری بول که نه از
جهة بسیاری شرب باشد دلیل گداختن خلط است
یا گداختن اعضا چنانچه در بحران می باشد و در
عقب بول سبکی و خفة باشد و در گداز زش اعضا
ضعیف و بول بهتر آنست که بسیار آید و کمی بول
دلیل تحلیل ماده است و رطوبة یا سده و کمی بول
با عدم تحلیل منذر با ستسقا باشد **فصل پنجم** در
براز است بسیاری بوی و رنگ براز دلیل گرمی
است و بسیاری صفرا و قلة ان دلیل خامی و سردی
است و سفیدی دلیل غلبهٔ بلغم است و اگر سده
در مجری زهره باشد سفید با منذر بتقولنج است
ویرقان و براز زرد که زرد آب یا چرک باشد
دلیل آنست که ورم در باطن بگشوده و گاه باشد

کسانی که اسایش میکنند و ریاضة نداده اند وغذا
بسیار میخورند رنگهای مختلف باشد چون چرک
و زرداب و رنگهای دیگر طبیعت با سهال دفع
میکند و سبکی تمام حاصل میشود و براز سیاه
حکم بول سیاه دارد و براز گرانی اگر از احتراق
نباشد دلیل سردی و جمودة حرارة است
و قلة براز که از کم بودن فضلهٔ غذا نباشد
دلیل حبس فضله است و منذر بقولنج است از
ضعف قوة دافعه تنزمی باشد و بسیاری براز
دلیل بسیاری فضلهٔ غذا است و عدم سده و
و قوة قوة دافعه رقة براز دلیل ضعف هاضمه
است یا سدهٔ ماساریقا یا عدم جذب اعضا
و غذا را یا نزله که غذا را فاسد کند و طبیعة
دفع میکند و براز لزج دلیل خلط لزج یا گداختن
اعضا اگر بعد از ان و سقوط قوة باشد و

وکف بسیار در براز علامة بادو غلیان برازیست
و براز خشک دلیل تعب و گرمیت فاحشه در جگر و
گرده و کم آشامیدن شرب بهتر از آنست که روز
بیرون آید و هابسک و اندک بادی و قوام و
بوی او معتدل باشند و بقدر و وقت باشد و قراقر
نداشته باشد اما براز که بوی بد و رنگ منکر
داشته باشد دلیل سوئیست **جملهٔ دوم در بیان
عملی طب** واین مشتملست بر دو باب **باب اول**
در تدبیر ماکول بدانکه بر طبیب نیست و نیز ممکن
نیست که جوانی و قوة مدام نگاه دارد و توان
نگاه داشتن و بر وی نیست که شخصی را بعمر دراز بر
ساند و منع موت خود کی توان کردن بسبب انکه
تکون شخص از رطوبة غریزی ایست که مقارن نیست
بحرارة غریزی و حرارة غریزی آیست که حیوة قایم
با او هست طباخ بدن ایست و دفع مرضها بمدد و

او میشود و در بدن دایم تصرف دارد بنضج و
اصلاح و دفع اخلاط و شک نیست که حرارة دایم
در رطوبة غریزی تصرف دارد بغذا دادن و
اصلاح آن و چون رطوبة غریزی دایم متاثر میشود
از حرارة غریزی قابلیت تحلیل یافتن رطوبة غریزی
و فانی شدن زود تر و بیشتر باشد و چون طباخ
بدن و نضج غذا او دهد روز بروز ضعیف تر شود
هضم کمتر و بدل مایتحلل کمتر باشد و هرچند که رطوبة
بیشتر تحلیل یابد حرارة کمتر شود و چون تغایر حرارة
به تغایر رطوبة ایست و چون هضم ضعیف شود فضله
بسیار شود و آن نیز موجب فنای حرارة شود
و بدل خون بلغم شود و بلغم تشنگی می آورد و چون
آب خورند غلظ بیشتر شود و آب بیشتر طلبد اگر
بر تشنگی صبر کند بلغم نضج یابد و تشنگی کم شود و
علامة ان آنست که بلغم بجای شیرین گرم خوان عسل

تشنگی تسکین یابد و بهترین شرابها آینست که خوش
طعم و خوش بوی و صاف و معتدل القوام باشد
و چون دیر ماند فاسد نشود و رقیق و لطیف تر است
و زود مستی آورد اما زود تحلیل یابد و غلیظ دیر
مستی آورد و دیر ماند و خمار وی نیز دیر ماند اما
بدن را زود فربه کند و گرم سازد خاصه شراب شیرین
اما و هم سده باشد و گرم مزاج و جوانرا شراب
سفید رقیق ممزوج پیش از آشامیدن بدو ساعة و
پیرانرا زرد قلیل المزوج قوی و هر چند خواهند بیا
اما این احکام اکثریست بسیار پیران باشند که از
شراب ممزوج نیز متاثر و متضرر شوند مگیف که شراب
قوی مزاج باشد و شراب وقتی باید خورد که طعام
نزدیک رسیده که از معده بگذرد و در میان طعام
و در عقب طعام بد است مگر معتاد را و بعد از غذا
اگر اندک خورند معین هضم باشد و تا فرح زیاده

می شود و رنگ و بشره سرخ و براق و حرکات
نشاط و ذهن بسلامت افراط نباشد اما چون
خمیازه و غثیان قوی شود و دماغ و بدن گران
شود ترک کند و قی کند و شراب در قدح خورد
خوردن بهتر است و صبر کردن تا آن قدح بگذرد
و باید که مجلس شراب آراسته بظرفا و ندیمان و
و بویهای خوش و محبوبان و سماع و مطربان
و سرود خوش آینده و خاطر از غم و هم پاک باشد
و جامها خوش رنگ و مشرق و سر تراشیده و
مجلس رفیع و گشاده باشد و نزدیک آب روان
و مطلوب خاطر باشد از محبوب و غیره و نفع شراب
نفسانی و بدنی می باشد اما نفسانی ممکن نیست که
هیچ چیز مانند او باشد و آن نفع مثل سرود و
نشاط و قوه و شجاعة و ازاله بخل و غم و فکر فاسد
و نافع ترین چیزهاست مر مرض مالیخولیا را از برای

انکه وحشت سودا را وظن ردی فاسد وخلق بد
را زایل میکند و در تصفیهٔ ذهن بغایتی است
که مانند ندارد و قوی دماغ زود مست نشود و
قوت وضعف دماغ را از زود ودیر مست شدن
توان دانست واما نفع بدنی اگر ممکن است که
بترکیب دیگر حاصل شود مثل انکه دلک رو برا
روشن وبراق ساختن وتقویت حرارت غریزی و
انعاش او ونضج رطوبتها دادن واز لاق او
وزایل کردن سدها وتفتیح مسامها وتقویت ولطیف
کردن روح وبدن را پاک کردن ونضج بلغم دادن
وادرار صفرا و ترطیب بدن وتعدیل مزاج سودا
وی مرض سودا را برکند وبیرون بردن آن بدن
وتعلق بقوت طبیعی بیشتر دارد که بقوت نفسانی ومدا
ومت شراب ذهن را فاسد سازد وعصب را سست
سازد و رعشه آورد وتشنج وبسیار باشد که فجاءتا

هلاک

هلاک کند نه آب صرف خون را بسوزد و دماغ وجگر
را بد باشد ومصطرز وسینطاریا آورد وسینی
متعارفت ضرر بسیار دارد اما در باهی دو بار نیست
ضرر بسیار ندارد اگر ممکن باشد ترک نقل اولیست
اما گرم مزاج وباهی وانار ترش وسیب وناشپاتی
وزعرور وقرص لیمو وقرص زرک وحماض مناسبت
است واگر گرمی بسیار باشد قرص کافور نقل
سازد چنانچه اصحاب دق میکنند وتر مزاج راشهدآ
وزیتون وپسته شور ومغز بادام شور نقل سازد
وبنجاه مغز بادام پیش از شراب مستی نگاه دارد
خاصه بادام تلخ وشربد جوب همین حکم دارد وجوز
طیب وعود وکشنیز وورق القنب وزعفران زود
مستی آرد وبنج ولفاح وشوکران مستی بافراط آورد
وانکه جوز را بشراب بیند ممزوج دلالت میکنند دیر
را بشراب قوی مرغ غلیظ **فصل سیم** در بر جوکه

وسکون چون قوام بدن بدون غذا محالست و هر
غذایی که هست تمام غذا نمیشود البته اندکی فضله
می ماند و بتدریج آن فضله بسیار می شود و بکیفیت ضرر
میکند اگر گرم است بدنرا گرم میکند و اگر سرد است
بدنرا سرد می سازد و گران میکند و عروق و مسامات
را می گیرد و فضلها عفن می شود و تب و انواع مرضها
احداث میکند و اگر آن فضلهٔ اندک را بمسهل دفع کنند
بدن ضعیف میشود و هاضمه از کار باز میماند و بدل
بدن نمی رسد و خلط صالح نیز بمسهل دفع میشود
پس حرکه کردن بهترین سببهاست بر دفع فضله
بدنرا گرم کند و فضله را از بدن منحدر سازد و تحلیل
دهد و چون سبک و پاک شود نشاط آورد و قوه قوی
شود و معده غذا طلبد و عصب محکم گردد و از اعضاء
جمیع مرضهای مادی و بعض ساذج ایمن گردد و اگر
حرکه باعتدال و بوقت باشد و هر عضوی ریاضتی

خاص

خاص دارد که بآن ریاضت قوه گیرد ریاضت سینه
آوازاست که بتدریج بلند خواند و سمع آوازهای
خوش و چشم بخواندن خطهای باریک احیانا و نظر
کردن در شکلهای خوب و سواری ریاضت تمام بدن
است و از جملهٔ ریاضتها که نفع بسیار دارد مالیدن
است اگر بدست درشت یا چیزی درشت بمالند
رنگ را سرخ سازد و فربه کند اگر با فراط نباشد و مالیدن
بجزئی محکم بدنرا محکم سازد و مالیدن سست بدنرا سست
سازد و دلک استعداد باشد و دلک استرداد باشد
و دلک استعداد آنست که کسی ریاضت خواهد کشید بدنرا
بمالیدن مستعد ریاضت کند و دلک استرداد آنست
که کسی ریاضت کشیده مثلا از سفر آمده و بدن کوفته
و متألم شده بمالند تا بقیهٔ ماده را بتحلیل آورد

فصل چهارم

در تدبیر خواب و بیداری بهترین خوابها
آنست که بعد از هضم طعام و قرار بودن نفخ و باد باشد

ومعتدل ونیکو خواب عرق باشد وخواب کردن
اول بر دست راست اندکی تا طعام بقعر معده آید
بعد از آن بر دست چپ گشتن معین بر هضم است
وخواب کردن بسیار دلیل امتلاء بدن است ۱
فصل پنجم در تدبیر استفراغ واحتباس اگر طبیعت بر عادت
طبیعی نه آید در تلیین بکوشند اگر صفراوی باشد مثل
تمر هندی وآلو بخاری وغذا ترش که بسیار در آنجا
چغندر باشد وترش کنند مثل تمر هندی یا آب لیمو ورو
ده را تر دارند شیره کاجیره وانجیر مغز کازیره ومغز
جوز ملین خوبست خاصه پیرانرا وفتیله مسهل وحقنه
نرم وپیرانرا حقنه کردن بروغن نافع است واگر
طبیعت زیاده از معتاد طبیعی باید در قبض کوشند
مثل آش سماق وغوره ونار دان وآش سیب و
روغن کم کنند وچغندر نکنند وشراب لیمو وصندل و
امثال آن در بیان حمام چون حمام از چیزها است

که بدن را پاک می سازد از اخلاط شروع کنیم در بیان
آن فاضل ترین حمام آنست که کهنه وگشاده وآب
خوش وشیرین داشته باشد وگرمی او باعتدال
باشد خانه اول سرد وتر است خانه دویم گرم و
تر است خانه سیم گرم وخشک است وبسیار مقام کردن
در وی موجب تحلیل بسیار است وغشی وخفقان و
اندوه وخشکی مزاج آب معتدل بسیار بر خود ریزد
وهوا را بسیار دخل ندهد وحمام را آب سرد نزند تا
بخار تر متصاعد شود وهوا را تر سازد وتر مزاج باید
که در حمام مکث کند وآب که بر خود ریزد تا تحلیل بیشتر
باشد از رطوبت دگرب وابدوه در حمام علاج افراط
است وزود بیرون آید وصاحب ورم وتفرق
اتصال وکسانی که تب خلط دارند ونضج نیافته باشد
حمام مضر است وبعد از غذا حمام بدن را فربه کند اما
وهم سده باشد سکنجبین بیاشامد اگر صفرا باشد ونار

العسل اگر بلغمی باشد و بعد از حمام غذا خورد بدن را فربه
کند و ورم سده نباشد و بر خلاف معده بحمام رفتن
بدن را خشک و لاغر سازد و بدن با آب سرد شستن
قوی سازد اما وقت آن نیم روزیست که هوا
گرم باشد و جوان و فربهی باعتدال باشد و دموی
یا صفراوی مزاج باشد و پیران و کودک و صاحب
تخمه و نزله را بد باشد و آب گوگرد فالج و رعشه و
تشنج خلطی و حکه و جرب و درد مفاصل و عرق
النسا و ورم را نافعست در تدبیر جماع وقت
جماع بعد از هضم طعام باشد و اعتدال بدن بعد
در گرمی و سردی و در امتلا بد ایست اما بهتر
آنست که در خلا جماع کنند اما تا شهوت قوی نباشد
که انتشار شود بی آنکه تکلف شهوت کند و فکر یا نظر کند
در کسی و بعد از جماع بدن سبک شود و خواب آید
جماع نکنند و جماع معتدل بدن را مهیا کند بغذا گرفتن

و غضب را فرو نشاند و فکر بد را زایل کند و و
سواس سودای و مرضهای بلغمی را دفع کند
چون دوار و تاریکی چشم و گرانی بدن و افراط
جماع غضب را سست کند و قوت را ساقط کند و
رعشه و فالج و تاریکی چشم آورد و باید که زن پیر
و صغیر و حایض و بد شکل و بیمار نباشد و کسی
را که مدتی باشد که جماع نکرده باشند جماع نکنند
که بخاصیت مضر است و جماع محبوب نشاط آورد
و ضرر کم کند و جماع که تولد آورد آنست که ملاعبه
کند با عورت و سینه و کشش ران او را برفق بمالد
بعد از آن که پایها را او را بر داشته باشد چنانچه
رسم است و ذکر را بر فرج او می مالد تا رنگ زن
سرخ شود و چشم او تغیر کند و پایهای خود را میل
کند که فراهم آورد و نفس او متعاقب شود ذکر را
در فرج او درآورد و منی را بگذارد و ساعتی همچنان

مکث کند تا هر دو منی بهم جمع شود و در محل خود قرار
گیرد و زن زود بر نخیزد تا حمل گیرد و تراشیدن موی
عانه متوقف است و تغوط دادن اگر دکر بدست گیرد
و مالیدن مضعف باهست **فصل ششم** در فصلهای سنه
باید که در اول بهار رگ زنی که بر مزاج ایشان خون
غالب باشد تدبیر فصد کنند و قی کنند همه کس و گرم
مزاجان چیزی که صفرا و گرمی خون و دوکه انرا نشانند
مداومت نمایند و بعضی را که صفرا غالب باشد تلیین
صفرا اختیار کنند که و که جمیع مادها ست شربتها ترش
بخورند و از شراب قوی مزاج احتراز کنند و سنجاب
و جامه که پنبه باشد بپوشند و در تابستان هم اکل
و شرب بطریقه‌ها رعمل نمایند و میوه‌های تر بسیار بخورند
مثل آلو و خیار و آتش انار و کتان کهنه بپوشند و در
خریف از جماع و در آب خنک نشستن احتراز کنند و
میوه کم خورد و در زمستان جامه پنبه بپوشند اما

الی

دلق و حواصل بسیار گرمست مگر سرد مزاجان بپوشند
و غذاهای غلیظ چون هریسه توانند خورد و مناسب
وقت است و گوشت بسیار و شراب قوی توان
خورد و قی در زمستان مناسب نیست **باب**
دویم از جمله دویم مشتمل بر دو فصل فصل اول در
قاعدهای علاج علاج بسه قاعده تمام میشود **یکی**
تعرف کردن درستی ضروریه و ان گفته شد **دویم**
دآروها ست **سیم** عمل ید است اما در علاج کردن
بدو است قانون را باید دانست و ملاحظه باید کرد **قانو**
ن اول نوع مرض را باید تحقیق کرد و کیفیت دوا را باید
اختیار کرد تا علاج بضد باشد دویم مرتبه کیفیت مرض
را معلوم باید کرد و مرتبه کیفیت دوا را نیز اختیار
باید کرد در مقابله مرض تا دوا در عمل ضعیف نباشد
و این حال را بجنس معلوم توان کرد از طبیعت عضو
و مقدار مرض و جنس و فصل و عادت و سن و صناعت

وبلد وکثرة وقوت وخلقت اعضا ووضع اعضا چون معلوم
شود که در صحت مزاج او چه بوده ومرض چند عدول
کرده دوا را در مقابلهٔ او اختیار کنند وچون عضو
متخلخل باشد باید واقریب باشد چنانچه اثر دوا
زود با وی رسد وقوت دوا شکسته نمیشود بدوای
لطیف علاج باید کرد واگر بر خلاف این باشد بدو
ای قوی علاج باید کرد **قانون دوم** در اختیار کردن
وزن دوا و درجه کیفیت او واگر عضو حسی قوی دارد
یا عضو شریف است یا رییس دوای قوی بدو
وارد نکنند ودوایی که بسیار سرد باشد ندهند
وهر دوا را که بدین سر عضو وارد سازند قابض
عطر اضافه کنند ودوایی که دو کیفیت مخالف باشد
اصلا وارد نکنند مثل زنجار واگر مسهل دهند
ماده را بیکبار دفع نکنند واما مقدار مرض شکل بنیت
که مرض اندک وضعیف را دوای ضعیف کفایه باشد

ومرض قوی محتاج باشد بدوای قوی **قانون سیم**
اختیار کردن وقت دوا است اگر اول مرض است
مثلا اول ورم گرم است رادع بنهند واگر انتهاست
محلل صرف واگر تزاید واختلاط رادع با محلل واز
علاجهای پسندیده که مشترکست بسیار مرضها را
فرح است ودیدن کسی که از وی از وی سرور
وشادی بخاطر رسد وملازمت کسانی که واجب
الاحترام باشند وبسیار عاشقان که بر شرف
هلاک بوده اند از عشق که معشوق را دفعه دیده
اند ودفعه مرض زایل شده وبویهای خوش و
آوازهای خوش وانتقال از هوایی بهوایی
واز فصلی بفصلی واز مسکنی بمسکنی اما امراض
ترکیب را در مرضهای جزوی گفته خواهد شد **فصل**
دوم در علاج سوء مزاج سوء مزاج یا مستحکم است
علاج آن بضد است یا بدن مستعد سوء مزاج

شده است اما هنوز سوء مزاج نشده تقدم حفظ
باید کرد یا شروع کرده در حاصل شدن سوء مزاج
و هنوز مستحکم نشده دفع سبب باید کرد و تعدیل
مزاج و این سوء مزاج یا با ماده است یا بی ماده
اگر بی ماده باشد تعدیل کفایتست و اگر با ماده
باشد اول ماده را دفع باید کرد بعد از آن
سوء مزاج را تعدیل کرد اگر سوء مزاج باقی مانده
باشد و در دفع کردن ماده بمسهل باید که ده
چیز رعایت کند اول باید که ماده باشد که بخلاف
مسهل بسیار بد است دوم قوه باشد که ضعف
مانع است سیوم مزاجست افراط گرمی و خشکی
و سردی بدن مانع است چهارم سحنه لاغری و
تخلخل مانع است و افراط فربهی نیز مانع است
پنجم اعراضی که لازم باشد صاحب ریش روده
را مانع است ششم پیری و کهولة مانع است هفتم

وقت

وقت گرمی هوا و سردی مانع است هشتم شهری
که با فراط گرم باشد یا سرد باشد مانع است
نهم صناعة است کسانی که مقیم در حمام باشند
مانع است دهم عادة است کسانی را که دارو
خوردن عادة نبوده تا دوای قوی ندهند و می
باید که در تنقیه کردن بدن را از اخلاط پنج چیز
رعایت کند اول خلطی را بیرون کند که ایذای بدن
میکند از خون و بلغم و سودا و صفرا و باد و آب
زرد و غیر آن دوم آنکه بقدر قوه بدن دوا بدو
و آزد کنند سیوم آنکه خلط را بجای دفع کنند که میل
طبیعت بدان جانب باشد در دفع ماده مثلاً غثیان نزا
تهوع و مغص را با سهال چهارم آنکه بدان جانب
که ماده را دفع میکنند باید که مخرج طبیعی باشد پنجم
آنکه دفع ماده بعد از نضج باشد و نضج ماده در
امراض مزمن واجبست اما در امراض حاده اگر

ماده در حرکت باشد البته پیش از نضج مسهل ندهند
تا کم شود وگاه باشد که ماده میل بعضو شریف
داشته باشد انرا بعضو خسیس باید کشید بحجامه
اگر چند خون بر نداوند وجذب ماده بجانب مخالف
قریب وبعیدی باشد اما باید که در یک قطر باشد
اگر دست راست درد کند پای راست را رگ
توان گشود وبه پای چپ نتوان گشود که خلاف
بعید است در قطر دیگر هر گاه خلطها زاید شود
در بدن ازاله بدن بان محتاج است و هر یک
بر نسبت طبیعی زیاده شده اول فصد کند پس
از ان هر خلط که زاید مانده باشد انرا دفع کند
واگر زیاده شدن خلطها بر نسبت طبیعی نباشد
ان خلط که غالب باشد در زیاده شدن اول
انرا دفع کند وگاه باشد که در تنقیه بدن می
کوشند نه بسبب زیاده شدن خلط ازاله

بدن را ضرورت است بلکه تنقیه واجب میشود
بسبب انکه خلط فاسد شده باشد یا کیفیه بد
پیدا کرده باشد تا بدن را سبک سازند تا بشرف
وقت بیمار شدن و تقدم بحفظ صحه کند مثلا کسی را
معتاد است که در وقت معین البته بیمار میشود
بسبب ماده باید که پیش از ان وقت بدن را
پاک سازند از ان ماده وکسی را نتوان فصد
کردن باید که ان خون یا بلغم را بقلة طعام و
روزه وخواب دفع کند وکم سازد وبعد از ان
تعدیل مزاج کنند ومسهل را که محتاج باشد بتعدیل
ان باید که انرا تعدیل بچیزی کند که در اسهال
موافق باشد ودر مزاج مخالف مثلا سقمونیا
را تعدیل کنند بهلیله زرد که در اسهال موافقت
است ودر مزاج مخالف واگر ماده را دفع

باید کرد و مانعی باشد که مسهل نتوان داد چون
ضعف معده و صاحب ذرب تب دفع کنند و
کسی را که قی معتاد نباشد یا صاحب جوع باشد
یا معده قوی داشته باشد و در معده خلط
باشد ابتدا باسهال دفع کنند و حمام پیش از دا
رو خوردن یاری دهد بر اسهال و بعد از مسهل
بحمام رفتن بقیه خلط را تحلیل میدهد و در وقت
مسهل خوردن بد است فعل دارو را تباه
کند و بر بالای مسهل طعام خوردن قطع عمل
مسهل کند و کسی که نتواند که دارو بیاشامد
پیش از دارو قدری کشک جو بخورد یا آب
انار شیرین و اگر بعد از مسهل عقیب آن قدری
انار بخورد یاری دهد بر اسهال خواب بر
بالای مسهل قوی مانع نباشد اما بر بالای
مسهل ضعیف فعل دارو را کم کند و قطع کند

وبعد از اسهال گرم مزاج قند و گلاب و استول
شربت کند و سرد مزاج قند و تخم ریحان و بعد از
دارو غذای لطیف لذید باید خورد چون مرغ
جوزه و کم باید خورد اگر مسهل خورده باشد و
عمل نکند اگر تواند تسکین گرفتن تا هضم شود و
اگر نتواند تسکین گرفتن قابض بخورد یا حقنه کند
یا فتیله مسهل بر دارند تا دارو بعمل در آید
و در یک روز دو دارو خوردن خطر است
و اگر حقنه و فتیله داد و عمل نکند فصد باید کرد
اگر علامتهای بد ظاهر شود و ماده میل بعضو
شریف کند و اگر عمل دارو بافراط شود از
ران او تا ناخن پای و از بازو تا سر دست
بخوطها به بندند و شربت قابض دهند و چیزهای
قابض طلا کنند بدان که قی معده را از خلط پاک
کند و قوه دهد و چشم را قوه دهد و گرانی دماغ

را نفع کند و مرض کرده و مثانه را نفع کند و فلج
و رعشه و یرقان را نفع کند باید که صحیح در ماهها
دو کرت متعاقب که ترتیب رعایت نکند قی کند و
قی بسیار مضعف معده است و کسی را که ورم حلق
یا ضعف سینه یا گردن دراز یا مستعد نفث دم
یا قبض طبیعت باشد قی نکند و وقت آن بهار
و تابستان است و به دارو خوردن در تابستان
و زمستان بد باشد مگر آنکه ضروره باشد و بعد
از قی روی را با بی که سرکه مخلوط باشد بشوید
و شراب سیب یا مصطکی و گلاب بخورد و فصد
باسلیق تنقیه بدن را نفع رساند و اکحل جمیع بدن
را و قیفال نصف بالای بدن را از سر و گردن
و اسیلم راست درد جگر و اسیلم چپ سپرز و عرق
النسا و دوالی و نقرس را نفع رساند و صافن
ادرار حیض کند و حجامت بر بالای گردن قریب

بعض

بعض است و حیض بیاورد و حجامت پس سر بخر
و قلاع و درد سر را نفع دهد اما حافظه را زیان
دارد و حقنه علاج پر فایده است از بالای بدن
ماده را جذب کند و در قولنج نظیر ندارد و وقت
آن دو طرف روز است در تابستان و در زمستان
میان روز **فصل** در وصیة طبیبان باید که
طبیعه را عادة ندهند بر اندک فتوری که در
مزاج واقع شود بمسهل دادن یا فصد کردن.
یا پرهیز کلی فرمودن تا با مسهل وجوه دفع توان
کردن رجوع بدوای قوی نکنند و بتدریج از ضعیف
بقوی روند بلکه تا توانند علاج بتقلیل غذایا که
یا بصوم یا بشربت کردن بدوا نزوند و بر علاج
مداومت نمایند که طبیعت را عادة نشود و موثر
نماند و از علاج صواب که اثر آن دیرتر ظاهر شود
غلط نکنند و رجوع بعلاج دیگر نکنند و در فصل قوی

مثلا در تابستان و زمستان دوای قوی ندهند
واگر مشکل شود که مرض گرم است یا سرد تجربه بد
وای قوی نکند احتیاط باید کردن که در غلط نه
اندازند تا اثر عرض مثلا کسی را نقرس گرم است
دوای حار طلا کنند و اگر در تسکین باید در
غلط افتد که ماده سرد است بلکه تسکین دادن
درد بسبب آنست که حرقتی از ماده تحلیل داده
وقتی که دو مرض جمع شوند باید که آنچه قوی تر
باشد ابتدا علاج کند یا مرض بسبب مرض دیگر شده
اول علاج مرض باید کرد بعد از ان علاج عرض
مگر آنکه عرض قوی تر باشد در ضرر جمله سیم در احکام
داروهای مفرد و خواص داروهای و این
جمله مشتملست بر دو فصل فصل اول در حکم ادویه
هر دوای که وارد شود بر بدن معتدل اگر
مزاج بدن میل نکند بگرمی و سردی و خشکی و تری

...ب باید کرد و وقتی
...رض باشند و عرض
...ول علاج صح

از ان دوا آن معتدل است در چار کیفیه خواه
تکرار کند و خواه بسیار خورد و اگر تاثیر کند در
بدن اما محسوس نشود از ان دوا در درجهٔ
اول باشد در ان اثر و اگر محسوس شود اما ضرر
نکند در درجهٔ دوم باشد و اگر ضرر کند اما بحد قتل
نرسد در درجهٔ سیم باشد و اگر بحد قتل رسد آن
دوا در درجهٔ چهارم باشد و این دوا را سمی
گویند و دوای مختلف القوی می باشد و ان دوا یی
است که مرکب شده از اجزایی که مختلف المزاج
باشد یا ترکیب اولی چون شیر که مرکب است
از روغن که گرم و تر است و از پنیر که سرد و خشک
است و از مائیه که سرد و تر است یا ترکیب صناعی
چون داروها که بهم ترکیب کنند و دوای لطیف
آنست که زود متجزی شود از حرارت بدن چون
دارچینی و دوای کثیف عکس ان و دوای

لزج آنست که زود منقطع نشود از کشیدن چون
عسل دوای جامد آنست که اجزا از شان او سیلان
ایست فی الحال مجتمع سازد و سایل آنست که منبسط
نشود بجانب منفصل لعابی آنست که چون در آب
خوب نند مجموع آب لزج شود چون کثیرا دهنی آنست
که در و روغن باشد چون مغزها منشق آنست
که چون رطوبه ملاقی او شود در مسام او در
رود چون آهک ملطف آنست که ماده را رقیق
سازد چون زوفا جالی آنست که رطوبه را بتر شد
از مسام عضو چون عسل مخشن آنست که سطح را
مختلف سازد در ملابسته و ناهمواری منفتح آنست
که ماده که مجری را بند کرده بیرون آورد مرخی
آنست که عضو را نرم سازد چون اب کرم منضج
آنست که ماده را قوام دهد و مهیا سازد از
برای دفع هاضم آنست که غذا را زود پخته سازد

یعنی زود نضج دهد محلل ریاح آنست که بادها را
رقیق سازد از برای دفع چون سداب مقطع آنست
که ماده را خورد خورد سازد جاذب آنست که
ماده را بکشد بموضع خود لاذع آنست که اتصال
سطح عضو را جدا سازد و محسوس نشود محلهای
که جدا شده فرد فرد چون خردل محمر آنست که
خون را جذب کند بجلد آورد چون خردل محکک
آنست که خاریدن در عضو احداث کند بجذب
کردن خلط گزنده متقرح آنست که رطوبه اصلی
عضو را فانی سازد خلط بدی احداث کند که
عضو را ریش کند چون بلادر محرق آنست که
خلط لطیف را می سوزد و خاکستر میکند اکال
آنست که جزوی از عضو فانی سازد مفتت آنست
که خورد سازد خلط را که سنگ شده متعفن آنست
که فاسد سازد مزاج روح را مقوی آنست که

مزاج و قوام عضو را با اعتدال آورد که ماده را
قبول نکند رادع ضد جاذب است مغلظ ضد
ملطف است مفتح ضد مانع است مخدر آنست که
روح حساس و محرک را چنان سازد که اثر نفسانی
را قبول نکند منضج آنست که در وی رطوبة فضلی باشد
که حرارت تحلیل آن نتواند داد و باد نشود غسال
آنست که رطوبة و چرک را از سطح عضو پاک سازد
برطوبة و سیلان خود مزلق آنست که بلة و تری
در سطح فضله که در بدن محتبس شده احداث کند
و بلغزاند و از بدن بیرون برد و ملمس آنست
که عضو که درشت باشد فانی سازد و مجفف آنست سطح ه
که رطوبة را از عضو فانی سازد بتحلیل و تلطیف
قابض آنست که اجزاء عضو را جمع کند مشنج آنست
که مجاری عضو را تنگ کند مغری آنست که در وی رطوبة
لزج باشد که بر فوهات مسامات چسبد و به بندد

مدمل

مدمل آنست که رطوبتی که بر دهان جراحة باشد
لزج سازد و بر هم چسباند منبت آنست که چون بر
دهان جراحة رسد محکم سازد خلط غلیظ را و به بندد
خاتم آنست که بر سطح خشک ریش احداث کند که نگاه
دارد جراحة را از آفة تریاق و فادزهر دوائی
را گویند که صحة و قوة روح را از ضرر زهر نگاه دارد

فصل دویم در ادویه **ابریشم** معتدل است
در گرمی و سردی و بعضی گفته اند گرم است مفرح
است خفقان را زائل کند شربتی یکدرم **اترج** پوست
او گرم و خشک است در درجهٔ دویم گوشت او
گرم و تر است در اول آب او حامض است
سرد و خشک است در درجهٔ سیم و دانهٔ او گرم است
خفقان گرم را زائل کند و تقویة معده بدهد و اشتها
آورد و صفرا بنشاند و بوی دهان خوش کند
اجاص آلو سرد است در دویم تر است در آخر

دویم بعضی گفته اند سردست در اول وبعضی
معتدل گفته اند طبیعت را نرم سازد وصفرا براند
وتشنگی وگرمی نشاند اما معده را ضعیف سازد
ارز برنج سرد وخشک است در دویم بعضی گفته
اند معتدل است وبعضی گفته اند گرمست واین
قول شیخ است حکیم سمرقندی گوید با مزاج گرم گرم
است وبمزاج سرد سردست اما نزدیک حکما خشکست
سریع الهضم است وقابض ومورث قولنج بدنرا
فربه سازد وسحج روده را نافع است اگر او را
روغن خورند خشکی او کم شود ارنب خرگوش
را گویند گوشت او گرم وخشکست خون او بهق
وکلف را زایل کند دماغ او رعشه را که بعد از مرض
پیدا شده باشد نفع رساند اسفاناخ سرد وتر
است سرفه وسینه را نافع است طبیعت نرم دارد
آش مورد سرد وخشکست در دویم قوت بدهد

وقابض است خونرا ببندد وسرفه را نافعست
اسطوخودوس گرم است در اول وخشکست
در دویم محلل ومفتح وجالی ومنضج است وسودا
را دفع کند خاصه دماغ را ازرین سرد وخشکست
ریش را خشک کند وورمهای گرم را طلا کردن
نفع رساند وشق شدن مقعده را دفع کند ودرم
همها دخل تمام دارد اسقیل بصل الفار گویند
وبعضی نیز گویند گرم وخشکست در دویم بعضی
گفته اند در سیم مقطع است برزخ طلا کنند دفع کند
وبا عسل بر داء الحیه وداء الثعلب وشق شدن
پاشنه پا نافعست خوردن او نور بصر را قوت دهد
وسرفه کهنه را دفع کند وصلابت سپرز را دفع کند وطعام
او در غایت ضرر است آشنه آلک ودوالک را
گویند معتدل است در گرمی وسردی نفع وتو[illegible]
را دفع کند مقوی دلست وچشم را قوت دهد اشق

کندل کویند کرم وخشکست در دوم صلابۀ سپرز را
کند بغایه نافع است ونیم مثقال با عسل صرع را
نافع است **اشترغاز** کرم وخشک است درسیم
اشتها که معدوم شده باشد باز آورد ونفخ سودائی
دفع کند **اصل سوس** معتدل است درکرمی و
سردی وتری وخشکی سرفه وسینه وحلق وتنگی
نفس را نافع است تشنکی بنشاند **افیتمون** کرم
وخشک است در درجۀ سیم سودا وبلغم بقوه تمام
بیرون آورد وتشنج امتلائی وصرع را نافعست
شربتی یکدرم وتا دودرم بروغن بادام چرب
سازند اما الخه تجربه پیوسته شربتی از یکدرم تا
هشت درم میتوان خورد بحسب قوة وضعف
بعده باید باشد مصلح او انیسون است **افیون**
سرد وخشکست در چارم مخدر و مسکن درد است
در هر عضوی که باشد طلا کردن وخوردن شربتی

ازوی یک عدس است تا دو دانک وازخوردن
وی سردی اطراف وتاریکی چشم وتنگ شدن
حلق وفسادنش وتنگی نفس وکران شدن ز
بان حادث شود **املج** سرد وخشکست در
دوم دلرا ومعده را وعصب را قوه دهد و
اشتها تمام آورد **انبرباریس** زرک گویند
سرد وخشکست در دوم وبعضی کفته اند درسیم
صفرا بنشاند ومعده وجگر کرم را قوه دهد و
دلرا قوه دهد **اهلیلج زرد** سرد است در
اول خشکست در دوم صفرا ودرد سر را نافع است
وبواسیر را سود دارد **اهلیلج کابلی** سرد
وخشکست بعض معتدل گویند حفظ وعقل را
زیاده کند **حرف الباء باقلا** قریب است
باعتدال بعض سرد وخشک گویند در دوم غذای
نیک دهد اگر او را بوپست کنند ودو نیمه کنند

زرک ه

و بر محلی که خون می رود بنهند فی الحال خون را ببندد
بادنجان گرم و خشکست در دوم سودا انگیزد
و درد معده و خارصه آورد اگر او را در نمک
آب بجوشانند و پاک بشویند چندانکه تیزی آن
برود و بروغن بپزند ضرر آن کمتر شود بابونج
گرم و خشکست در اول منضج و محلل و ملطف است
ضماد او ورم جگر را خوبست بنج کابلی گرم
و خشکست در اول کرم معده و روده را بکشد
و فزوده آورد و بلغم لزج را براند بوسیا وشان
معتدلست بلغم و سودا براند و سینه و شش را
از بلغم غلیظ پاک سازد و یرقان و درد سپرز
را نافعست بزرقطونا اسپغول گویند سرد و
تر است در دوم گرمی فرونشاند اندوه را
کم کند و تب و ورمهای گرم و با سرکه بر سر طلا
کردن و بگلاب درد سر را نافعست کوفته او

زراز باج بادیان اینسون دارد اضعف تر است صح

مهلک است بزرخطمی تخم خطمی سرد و خشکست
و بعضی معتدل گویند سرفه گرم را نافعست خلط
را از شش باسانی برآورد و خون که از سینه
و شش آید دفع کند سنگ گرده بریزد بزرالجبازی
تخم نان کلاغ شبیه است بتخم خطمی در مرض سینه
بهتر بود و سنج ورنش رود را انیکو بود بزر
مرو کنفخ گویند گرم و تر است باعتدال
و قولنج ریاح و ورمها را نضج دهد و منفخ سازد
بزرالبنج حکم افیون دارد سیاه او کشنده
است سرد و خشکست بزربقلة الحمقا تخم خرفه
سرد است در سیم تر است در دوم تبهای گرم
را و گرمی و درد جگر را و سرفه را اگر گرمی باشد
نافع است قاطع باه باشد بزرالهندبا تخم
کاسنی معتدل است تب صفراوی و سده جگر را
و یرقان را که از سده باشد نافعست بسباسه

بزباذ کرم وخشکست نغ وصلابتهای غلیظ را
تحلیل دهد **بسفایج** کرم است دردویم خشکست
درسیم سودا براند ودرای که جوس جوشانند
یا بسفایج بلغم براند **بصل** پیاز کرم وخشکست
درسیم وبعض کویند درچارم ودردویم نیز کفته
اند ملطف ومقطع وجاذب خونست تجاریج بدن
باه را زیاده کند وشهوه طعام آورد وطبیعت
کند وبرداء الثعلب طلا کردن وسک دیوانه
را نافع است **بطیخ** خربزه شرین کفته اند کرم
وتر است وبعض سرد وتر کویند بول براند بهق
وکلف وچرکرا پاک کند **بطیخ هندی** هندوانه
سرد وتر است درسیم ورمها کرم وبثهای تیز
سوزنده را وخراجهای کرم را نافعست **بلیله**
در نفع نزدیک باملة است **بنفشه** سردست
در دویم ترست درسیم بوییدن او درد سر را

نافعست وصفرا براند ورمها را نفع دهد سرفه کرم
وسینه را موافق است لکن کرب آورد **بورق**
بوره کرمست در دویم خشکست درسیم جالی وقاطع
اخلاط غلیظ است طبیعت نرم دارد وباد بشکند
بهرامج بیدمشک است معتدل است نفع را تحلیل
دهد وبوی ون او باد را که در سر باشد تحلیل دهد
ومقوی دل وملین است **بیض** زرده را آوکرمست
تمام باعتدال است نیمرشت زود تر هضم شود
حرف التاء ترنجبین معتدل است وملین
سینه وسرفه را موافق است وصفرا براند **تربد**
کرم وخشکست درسیم بهترین ان سفید مجوف
است ورمهای عصب را که از بلغم باشد نافعست
بلغم رقیق براند **تفاح** سیب شرین آن مایل بکرمی
است ترش ان سرد وخشکست ونیمه ان که
شرین باشد معتدل است مقوی دلست وضعف

معده را و دوسنطاریا و کرم معده را دفع کند
توث شیرین گرم و تر است بمعده بد باشد
بهترین او بزرگ باشد از معده زود بگذرد و
بول براند توث ترش شاه توت گویند سرد است
در دویم و بعضی تر و بعضی خشک گویند ورم دهان
و گلو و خناق را غرغره کردن نافعست **تین الخیر**
گرم است و تر است تازه را او حال غذا او بهترین
غذائی میوه هاست و غذا بسیار دهد بدن را
فربه کند و گزیدگی کژدم را نافع است خشک او
حال و محلل و منضج و درشتی حلق را و سینه و
شش را نافع است اما بورم جگر و سپرز و عضوی
که بسته باشد بد باشد **حرف الثاء ثوم**
گرم و خشک است در سیم و بعضی در چارم گویند بول
و حیض براند دفع نفخ کند گزیدگی همه حیوانات
را دفع کند **حرف الجیم جاورس** سرد است در

در اول خشک است در دویم قابض و مجفف است
کماد کردن درد ها و مغص و باد ها را نافع است
جاوشیر گرم و خشک است در سیم طلا کردن عرق
النسا و مفاصل سرد را و درد دندان را دفع
نافع است و قولنج را بغایت خوبست و سلفه
کهنه را که از بلغم لزج باشد **جبن** پنیر تر سرد و
تر است بدن را فربه کند اما سنگ گرده و مثانه
احداث کند ضرر او بعسل باشد اما کهنه گرم و خشک
است در سیم حالیست ضماد کردن تبخج مفاصل
خوبست **جدوار** گرم و خشک است لطیف است
تریاق همه زهرهاست **جوز** بهترین آن سرخ
زمستانی است گرم و تر است باه را قوت دهد
مسهل و ملطف و مدر است اما دیر هضم شود
خلط بد بدهد **جلاب** معتدل است یکمن قند
و دو من گلاب یا سه من بقوام آورند حافظ

را تحلیل دهد که در ظاهر بدن و باطن باشد و آواز
را صاف سازد و شش را غذا دهد و سینه را نرم
دارد و ادرار حیض کند و درد سر آورد **حمص**
نخود گرم و تر است آب او ملین است قوت
باه دهد و شش را غذا دهد **حنطه** گرم و تر است
بهترین آنست که در محکمی و نرمی و سرخی و سفیدی
باعتدال باشد سیاه آن غذای بد دهد در غذا
دادن نان یک روزه تا تازه بدن را فربه کند رو
غن او قوبا را نافع است **حنظل** گرم و خشک است
در دویم بر درختی که یک حنظل باشد قتالست
محلل و مقطع و جاذب است از اعضا بعیده
شحم او سودا و صفرا و بلغم غلیظ را از عضو
بعید بتمام بیاورد و قولنج ریحی را نافع است
و درد انگشت و نیم گزیدگی کژدم را بغایت خوبست بیخ
او گزیدگی افعی را نفع رساند اما بمعده بد است

حرف الخاء خبز بهترین نانها آنست که از گندم خوب
پاک باشد و نمک از خمیر نضج تمام یافته باشد و بسیار
تنک و ستبر نباشد و تنوری و تازه باشد فطیر غذای
بسیار دهد و دیر هضم شود نان گرم تشنگی آرد **جگار**
جاو نان کلاغ گویند سرد و تر است سینه را نرم
کند غله و حمرة را طلا کردن سود دهد شیر زیاده کند
و مثانه را نیکو باشد **خرنوب** سرد و خشک است در
دویم قابض و مدر باشد **خردل** گرم و خشک است
در چارم قاطع بلغم است و ورمهای کهنه را و خنازیر
و جرب و قوبا را نافع است و باه در حرکت آورد
و سپرز را بگدازد **خروع** بید انجیر گرم و خشک است
در دویم حیض براند صلابت را نرم کند و بلغم براند
و قولنج و لقوه را زایل کند **خس** کاهو گویند سرد
و تر است در سیم خون نیکو دهد و خواب آورد و طلا
کردن بر ورمهای گرم نیکو باشد و درد سر که از

صحت باشد وگرمی معده بنشاند وتشنگی دفع کند
جند بیدستر محلل نفخ ومدر حیض است وشیمه
بیرون آورد وگزیدگی جملهٔ حیوانات را نافع است
جوز گرم وخشکست در دویم مسهل گرم معده
وحب القرع است باسنداب والخز خوردن
زهرها را نافع است گرم مزاج را منا سب نباشد
حرف الحاء حب البان گرم است در دویم
سودا وبلغم را نافع است مقطع اخلاط است
حب الآس تخم مورد سرد وخشکست قابض
است نفث الدم وسرفه واسهال صفراوی را مناسب
است حب النیل تخم نیلوفر گرم وخشکست در دویم
برص وبهق سفید را نافعست مسهل بلغم غلیظ
وسودا وکرم وحب القرع است لیکن کرب
وغشیان آورد شربتی یکمثقال حب الصنوبر چلغوزه
گویند گرم وخشکست در دویم منضج ومحلل ومسمن

است

است سستی بدن وضعف را خوبست حجر
الیهود سنگ گرده ومثانه را براند وعسر البول
را نیک است اما ضعف معده باشد حرف
اسفند را گویند گرم وخشکست و در سیم باد را
بشکند محلل ومنضج بلغم باشد تا ب نمک تر چوب
که ریش شده طلا کنند سود دارد خیک نجار
خشک مشهور است گرم در اول گویند معتدل
است منضج وملین است ومقوی باه ومفتت
سنگ مثانه وعسر البول را نافعست حصرم غوره
سرد است در اول وخشکست در دویم صفرا را
بشکند حضض سرد وخشکست در دویم بگلاب
طلا کردن بر ورمهای گرم چون نما و ورم رخورا
نافعست واسهال کهنه را ببندد وریش
معده وروده مستقیم را نافع است حلبه گرم
وخشکست منضج وملین است ورم بلغمی وصلب

اسپست

گرمی باشد موافق است ونزله گرم را بغایت نافع
است ومنع سیلان منی کند خشخاش سرد وتر است
تازه او سرفه ونزله گرم ونفث الدم را موافق است
وبا عسل خوردن ادرار منی کند سیاه او قوی
باشد ومخدر ومنع گرمی جگر را نافع است خل
در قوی مختلف است گرم وسرد وهر دو لطیف
است سرد غالب است وخشکست قاطع وملطف
خلط است صفراوی مزاج را نافع است در دسر
گرم را طلا کردن نافع است ومعده گرم وتر
را موافق است وصنعة سرکه خمری آنست که ده
من آب انگور را دو من سرکه شراب اضافه
کنند وبگذارند در سفال رنگین در آفتاب
تا برسد خمر در تحت علاج کل گفته شد خوخ شفتالو
سرد وتر است در دویم الجزء بدانه متصل وجسپنده
باشد غلیظ تر است زود هضم شود واز معده

بگذرد

بگذرد وگرم مزاجان را موافق است پیش از طعام
باید خورد وطبیعت را نرم کند خولنجان گرم وخشکست
در دویم بلغم را بگدازد ومحلل است باه را قوه دهد
نفخ قولنج را تحلیل کند ودرد دندان را تسکین دهد بوی
دهان خوش کند معده سرد را قوه دهد عرق النسا
را موافق است خیار قثد وبادرنگ گویند سرد
وتر است در دویم لطیف تر از قثا است که خیار
دراز باشد تبهای محرق را نافعست بول براند
ده سیر آب با دزنک با یکسیر قند صفرا براند وتشنگی
آورد ودرد معده آورد حرف الدال دار فلفل
گرم وخشکست در سیم هاضم ومقوی معده وباه است
واحدار طعام کند وطلا کردن گزیدگی حیوانات را
نافعست دارچینی گرم وخشکست در سه درجه بعض
گفته اند در دو درجه لطیف وجاذب ومصلح عفونة
است نافع زکام سرد است مفرح ومنقی سینه

و مفتح سدهٔ جگر و مقوی معده و نافع استسقا و زهر
ها را نیز نافع است **دم الاخوین** خون سیاوشان
گویند سرد و خشکست جراحتها و ریشها خشک کند مقوی
معده و قابض و نافع بسحج است نیم درم خوردن
با بیضهٔ نیمرشت **دودغ** سرد است خاصه ترش او
معده و جگر گرم را بهترین دواها است قابض و
اسهال صفراوی را نافع است خاصه دوغ گاو
دهن الورد روغن گل است بعض گویند سرد است معتدل ه
لطیف است و مقوی دماغ و ذهن و اسهال صفراوی
ببندد و صداع گرم را ساکن کند **دهن بنفشه** سرد
و تر است جرب را طلا کردن نافع است و آسان
کند حرکت مفاصل را خواب آورد و صداع گرم را
طلا کردن نافع است **دهن القرع** روغن کدو سرد
و تر است مالیخولیا و اصحاب سرسام را استنشاق
کردن نافع است و طلا کردن بر سر همین حکم دارد

دهن النیلوفر حکم او حکم روغن بنفشه دارد اما این
قوی تر است **دهن البلسان** گرم و خشکست ملطف
و محلل است آب نازل شده باز دارد و زخمی که او حیض
بلغم را که دیر تحلیل یابد نافعست سنگ مثانه بریزاند
و اگر زنی بسبب سدهٔ رحم او را حبل نشود حبل
گیرد **حرف الذال ذهب** معتدل است و گویند
گرمست درد دل و خفقان را دفع کند و تقویه دل
کند **حرف الراء راوند** بد دو نوع است خراسانی
که ریوند ترکی گویند و صینی و مستعمل چینی است و
گرمست و بعض گویند معتدل است ربو و نفث الدم
و اسهال و جگر و معده و فواق و خفقان و درب
و مغص و درد گرده و مثانه و رحم و تبهای گرم
کهنه را موافق است و کم دکردن بر ضربه و سقطه
مناسب است مضر است بسفل مصلح او صمغ
عربی است **رب العنب** دوشاب گرم و خشکست

مزاج سرد را موافق است و غذا بسیار دهد اما
خون بسوزد و مصلح آن خیار است **رب حصرم** آب
غوره سرد و خشکست صفرا را و تبهای سوزنده
و تشنگی و قی و اسهال صفرایی را دفع کند **رمان**
انار شیرین سرد و تر است بعض گویند معتدلست
ملین و جالی باشد و دفع عفونه کند و حلق و سینه
را مناسب است خفقان را سود دارد مقوی معده
است ادرار بول کند اما انار ترش سرد و خشکست
منع صفرا کند که بر احشا بریزد خفقان و سوزش
و تبهای تیز را و شهوه جالی را نافع است مقوی
معده است بحلق و سینه و روده بد باشد مصلح
آن قند است **ریباس** سرد و خشکست در سیم
بعض گویند در دوم گرمی فرو نشاند و طاعون را
نیکو باشد تقویه جمیع اعضاء باطن کند چون معده
و جگر و گرده و روده و سینه و قولنج بد باشد

حرف الزاء زبیب مویز بهترین او بزرگ شیرین
خراسانی است گوشت او گرم و تر است دانهٔ
او سرد و خشکست دوست جگر و مثانه و گرده
و معده باشد درد روده را نافع است طبیعت
نرم کند بر ناشتا خوردن گزندگی معده را دفع
کند اما خون بسوزد مصلح او خیار است **زبد**
مسکه گویند روغن گوسفند است گرم و تر است
منضج و محلل و مرخی باشد بر بدن طلا کردن فربهی
آورد فلاع و جوشش دهان دفع کند سرفه کهنه
را با قند غایة است بکسر مسکه با عسل ذات
الجنب و ذات الریه را نیکو باشد بزهرها و زهر
افعی مقاومت کند اما معده را سست کند مصلح
چیزهای قابض است **زراوند مدحرج** گرمست
در سیم خشکست در دوم جالی و ملطف و جذاب
آهن و شوکست جلا دندان دهد و چرک گوش

پاک کند صرع و ربو و سوداس را دفع کند گزیدگی
حیوانات و زهرهای مهلک را نافع است
زرنباد گرم و خشک است در سیم بادها را بشکند
و دل را قوه دهد قابض است زرنب گرم
و خشک است در آخر درجه دوم معده و جگر سرد را
نافع است بادها را بشکند و روغن گل بر سر
طلا کنند درد سر که از سردی باشد زایل کند
زعفران گرم است در دوم خشک است در اول
قابض و محلل و منضج و منوم و مصلح عفونه و بلغم
و مقوی دل و جگر و معده و گرده و سینه در روده
و هیچ بادها باشد و اشتها را ضعیف کند زنجبیل
گرم و خشک است در آخر سیم بعضی گویند در دوم
نفخ را تحلیل دهد و حفظ را زیاده کند و بلغم بگذارد
و مقوی باه باشد زوفا خشک او گرم و خشک است
در سیم لطیف است سینه و شش و ربو و سرفه کنند

داسعد

و انتصاب نفس و استسقا و گوارشهای صلب
موافق است و بلغم و حب القرع و کرمهای معده
فرود آورد زوف الیبس سادج گرم و خشک است
در دوم در حاقه باشد از خرنوب شیرین
باشد بوی دهان خوش کند سداب گرم و خشک است
در دوم قطع و ملطف بادهای غلیظ باشد و
تحلیل دهد و فالج و عرق النسا و درد مفاصل را
خوردن و طلا کردن نفع رساند و اگر با سویق
ضماد کنند درد سر کهنه را ببرد و خون بینی ببندد
و استسقا زقی را با انجیر ضماد کردن مناسب
است و زهرها را نیکو باشد کرم معده را بکشد
سرطان بهری ورم صلب را نرم سازد و گزندگی
سگ دیوانه را ضماد کردن نافع است در مرض
دق در کباب مناسب است سعد گرم است
در اول و خشک است در دوم بدن را گرم و خشک سازد

بادها را تحلیل دهد بوی دهان خوش کند بوی
بینی زایل کند حافظه را قوه دهد کرم معده و
کدو دانه بکشد اما خوردن ابسوزد سفرجل بهی
سرد است در اول خشک است در دوم شیرین او
معتدل است قابض طبیعت و مدر بول و مقوی
معده و قاطع زحیر فضلها است با عضای باطن
باشد آب او انتصاب نفس و ربو و نفث الدم
را دفع کند سوزش بول را سود دارد و بوی
دل و دماغ را قوه دهد غثیان و قی دفع کند
سقمونیا گرم و خشک است در سیم بعضی گویند در
دوم سیاه او مغثی باشد بهترین او آنست
زود نرم شود و قدری سقمونیا در میان بهی
یا سیب نهند و در خمیر گیرند و زیر آتش کنند تا خمیر
سرخ شود بعد از آن تناول کنند مسهل صفرای
غلیظ و رقیق باشد از اعضاء بعید و زود عمل
کند

کند و چون اصلاح کنند با طفال توان دادن
معده و جگر بد باشد مصلح مقوی است با سیاه
یا تخم کرفس و انیسون و دوقوا سکر گرم و تر
است کهنه او خشک است بهترین آنست که سفید باشد
سینه را نرم سازد و معده را موافق است
اما مستحیل شود بصفرا چون که در معده باشد و سده
بگشاید سکبینج گرم و خشک است در سیم محلل و ملطف
و دافع نفخ و ملین باشد ماده را که در ورک و روده
ها باشد فرود آورد و مقوی باه و مدر حیض
است و آب زرد و خلط لزج براند سلق گرم
و تر است و بعضی گویند خشک است آب او منفخ و
محلل باشد و حاسد جگر و سپرز بگشاید سلیخه
گرم و خشک است در سیم بادهای غلیظ را بگشاید
معده و جگر را قوه دهد و مدر بول و حیض باشد
سمسم گرم و تر است ملین است خشونت سودا

را نافع است و بدن فربه کند و قوه باه دهد معده
را سست کند **سماق** سرد و خشکست در دویم
قبض قوی دارد دباغ و مقوی معده است
مسکن تشنگی و مشتهی و مسکن غثیان صفراوی
است سحج را نیکو باشد سیلان رحم و ذوسنطاریا
را قطع کردن نافع باشد بواسیر را سود دارد
سمک ماهی تازه سرد و تر است در دویم بهترین
آنست که در آب شیرین باشد که بریان و کل تشنج
کند و بدن فربه کند و باه را قوه دهد و زهرها
و گزیدگی سگ دیوانه نافع است طبیعت را نرم
سازد **سنبل** گرم است در اول خشکست در
دویم دل را قوه دهد و قبض طبیعه کند **سورنجان** قوی سازد
گرم است و خشکست بعضی گفته اند سرد است درد
نقرس و مفاصل را نافع باشد و موادی که در
مفاصل باشد فرود آورد بعد از آن معصل

را تنگ سازد که دیگر مادها را قبول نکند و
مقوی باه باشد بمعده بد باشد مصلح او قند و
زعفران باشد **حرف الشین شاهترج** سرد و
خشکست در سیم خون را صافی سازد و حکه و جرب
را موافق باشد و مقوی معده و مفتح سده جگر
و تلیین طبع و مدر بول و مسهل صفرا باشد **شبت**
گرم و خشکست اخلاط سرد را نضج دهد باد را
بشکند شیر را زیاده کند سنگ مثانه بریزاند **شب**
زه بلور سرد و خشکست است در دویم ریشهای
کهنه و اکله را موافق باشد مضمضه کردن با آبی
که در وی شب حل کرده باشند درد دندان را
تسکین دهد از سرفه تولد کند مدد او روغن گوسفند
و شیره باید کرد خوردن او بد باشد **شعیر** سرد
و خشکست غذا از اندکی دهد در کشک او جلا و تلطیف
و تبرید و تلیین و ترطیب باشد و تحلیل نیز گفته اند

شقاقل گرمست مقوی باه باشد و منی بیفزاید
شکاعی گرم و خشکست در دویم محلل و ملطف
قوی است رطوبت معده و باد ریح را دفع کند
شلغم گرم و تر است مقوی باه باشد و غذای
بسیار دهد و اشتهای طعام آورد و مقوی چشم
باشد اما نفخ تولد کند مصلح او جوارشن گرم باشد
شونیز گرم و خشکست در سیم جالی و مقطع بلغم
و محلل بادها و نفخ و دافع ثولول و بهق و برص
باشد و تبهای بلغمی را و درد سر که از سردی
باشد نفع رساند و کرم معده بکشد **شهدانج**
گرم و خشکست باد را بشکند و بول براند و رو
غن او را در گوش چکانند درد گوش را
تسکین دهد قاطع منی و منوم و مظلم چشم باشد
شیح درمنه ترکی گرم و خشکست در سیم بعضی
گویند در اول بادها را تحلیل دهد و حب القرع

و کرم

و کرم معده را بکشد و حیض براند **شیطرج** گرم
و خشکست در آخر درجه دویم طلا کردن او بر بهق
و برص تغیر رنگ کند و خوردن مفاصل را سود
دارد **شیرخشک** شیرخشت است در گرمی با
اعتدال باشد از ترنجبین قوی تر باشد در خاصیتها ی
او **حرف الصاد صبر** بهترین صبر سقوطری
باشد که براق باشد و میان سرخی و زردی
باشد گرم و خشکست در دویم ماده صفرا را
از دماغ فرود آورد و بلغم را از معده دفع
کند مضر باشد بمعده مصلح آن کثیرا باشد **صمغ عربی**
سرد و خشکست باعتدال سرفه گرم را نافع است
آواز صافی کند قوه معده دهد اسهال صفراوی
را نفع کند و درشتی حلق و شش و سینه را نافع
است **صندل** سفید او سرد است در دویم صداع
و خفقان را زایل کند و دل را قوه دهد و فرح آورد

وجگر گرم را آشامیدن و طلاکردن نیک باشد
صندل سرخ سرد و تر است از سپید باشد بورم
های گرم طلاکردن نهایت قوی باشد حرف
الطا طباشیر سرد و خشک است از سیم قلاع و
خفقان و غشی و ورمهای گرم را نافع است
ومقوی معده و دل باشد طرخون گرم و خشکست
در دوم بعض سرد گویند مقوی معده باشد و بد
هضم شود طراثیث سرد و خشکست قابض و
مقوی معده و جگر باشد طین ارمنی سرد است
در اول و خشکست خون را ببندد جراحتها و قلاع
را دفع کند و مقوی دل باشد طین مختوم سرد است
گزیدن سگ دیوانه و گزیدگی افعی را بغایت نافع
نافع و مجربست و موضعی که بسوزد فی الحال طلا کنند
ریش نشود حرف العین عدس سرد است
در اول و خشکست در دوم پوست او گویند گرمست

وقشر او سرد است در اول خشکست در دوم
پوست او گویند بپوست طلاکردن و با اکلیل
الملک و روغن گل و بهی ورم چشم گرم را نافع است
آب او تلیین کند و جرم او قبض کند و خواب
پریشان آورد و خون را غلیظ کند و سده جگر
آورد عسل گرم و خشکست در دوم سرد مزاج
را نافع است و خون نیک حاصل شود و منع
عفونت کند و قرحه را از چرک پاک کند و سامعه
را قوة دهد و خوردن او گزندگی سگ دیوانه را
نیکو بود زهرها را نیز دفع کند قی کردن عقیق
سرد و خشک است دل و چشم را قوة دهد و خفقان را
زایل کند عنب گرم و تر است شیرین او غذای
بسیار صالح دهد مقوی بدنست و زود فربه سازد
و نشانه بد است عنب الثعلب سرد است در
اول خشکست در دوم ضماد کردن بر ورمهای

گرم نیکست و در چشم کشیدن قوه بصر بدهد و ورم
معده و ورم جگر را نیکو بود عناب گرم و تر است
و گویند سرد است خون را غلیظ سازد و بسته سینه است
است و خون را ببندد و گزیدن معده و درد ها
که از گرمی بود دفع کند و بد هضم شود عنبر گرمست
در دوم مشایخ را نافع است بدن را گرم و فربه
سازد و دل را قوة تمام دهد و روح را زیاده
سازد عود گرم و خشکست در دوم بهترین
قماری سیاه گران بود که در تک آب نشیند
لطیف است سده بگشاید عصب و دل و دماغ
و معده و جگر را قوة دهد و بوی دهان خوش
کند حرف الغین غافث گرمست در اول خشکست
در دوم لطیف و جالی است درد و سده جگر
بگشاید و صلابت سپرز و ریش رودها را و تبهای
کهنه را نیکو بود و صفرای سوخته براند غاریقون

گرمست در اول خشکست در دوم محلل و ملطف
اخلاط غلیظ و مسهل صفرا و بلغم و سودا آورد
از عضو بعید خاصه عصب را پاک سازد و گزندگی
هوام را نافع بود باید که سپید و سبک باشد
که زود بدست مالیدن نرم شود غالیه و
رمهای صلب را نرم سازد و حیض براند و خناق
رحم را دفع کند حرف الفا فاینذ گرمست در
دوم و تر است و بنجی گرم و خشکست در دوم
طبیعت را نرم سازد و سرفه را نفع رساند
فاوانیا عود صلیب گرم و خشکست قبض و
تفتیح و تلطیف دارد فجل ترب گرم و تر است
و خشک نیز گفته اند و بهتر آنست که بجوشانند و نوی
برویانند و هضم کند و ورق آن الطف است
در هضم و بول براند و سنگ مثانه بریزاند فرنجمشک
گرم و خشکست دل را قوی سازد و فرح آورد

وخفقان سوداوی دفع کند **فرفیون** گرم است
در چارم خشکست در سیم محرق وجالی است بر عرق
النسا طلا کردن نافع است مسهل بلغم لزج باشد
فنق گرمست در دویم وخشکست سده جگر
بگشاید بعده موافق بود باشد گویندکی گزدم را
زانگه باشد **فلفل** سفیدا و گرم وخشکست در
سیم اشتها آورد وهضم طعام کند بول براند و
در فلفل سیاه جلا وتحلیل بسیار بود وغذاها
غلیظ را لطیف سازد بعد از جماع بر داشتن
منع حبل کند **فلنجمشک** گرم وخشکست بوی کردن
او سده دماغ وبینی بگشاید و بواسیر را دفع
کند **فوفل** در طبیعت قریب تصندل است طلا
کردن بر ورمهای گرم نافعست **فوه** روناس
گویند ادرار حیض وبول کند بجدی که مخون براند
حرف القاف قاقله گرمست در دویم بعض

معتدل گویند منق معده ومقوی باشد وباب
انار رتش منع غثیان وقی کند **قثا** خیار دراز
سرد و تراست در سیم گرمی بنشاند وصفرا دفع ضواه
کند و ادرار بول کند **قرع** کدو سرد وتر است
در دویم صفراوی مزاج را نیکو بود سرفه ودرد
سینه از گرمی بود نافعست بمعده ورود ها
بد باشد **قرنفل** گرم وخشکست در دماغ وجگر
سرد را نافع است بصر را تیز سازد وتاریکی
چشم را زایل کند مفرح ومقوی دلست **قرطم**
کاژیره گرم وخشکست سینه و آواز وقولنج را
نافعست مقوی باه باشد **قسط** گرم وخشکست
در دویم بر عرق النسا طلا کنند نافع است **قنابری**
لجند است گرم وخشکست بهق وکلف را نیکو بود
لطیف وجالی است طبیعت نرم دارد وتولد
سودا کند اصلاح او بروغن کنند **قنبیل** گرم

وخشکست بعض سرد گفته اند گرم معده وکدو
دانه رابکشد و بیرون آورد **قنه** بیرزد بود گرم
وخشکست در سیم بادها را بشکند و درد گوش
که از سردی باشد نافع است و دفع زهرها بکند
قیصوم بوی مادران گویند گرم وخشکست
در دویم بروغن ترب بر داء الثعلب طلا کردن
موی بر ویاند ادرار حیض بکند سنگ مثانه بر
یزاند **حرف الکاف کافور** سرد وخشکست در سیم و
ورمهای گرم ورعاف وصداع گرم وگرم مزاجان را
نافع است **کاکنج** سرد وخشکست در دویم صلابت
بواسیر وورم بول و ربو وعسر نفس را که از گرمی
باشد نافع است **کبر** گرم وخشکست در دویم
بهترین علاجها سپرز را کی است حیض براند
کرم معده بکشند فنا زند را تحلیل دهد جمیع زهرها را
علاج باشد **کباب** گرم وخشکست در دویم منفح
گرم

وملطف است ریشهای عفن که در بیخ دندان
باشد دفع کند مدر بول است سنگ گرده ومثانه
را بگدازد وبیرون آورد **کربب** بهترین بنطی
باشد گرمست در اول خشکست در دویم بعض
سرد گویند منضج وملین عضو بود وسوختن آتش
را تسکین دهد بمعده باشد وچشم تاریک کند
مصلح آن گوشت فربه است **کرفس** گرمست
در اول خشکست در دویم محلل نفخ ومفتح سدها
وسکن دردها ومقوی معده ومدر بول وحیض
وکد ازنده سنگ مثانه ومقوی باه باشد واگر
حوزه باشد که فوم نگزد او را **کراث** گندنا
گرم وخشکست در دویم بواسیر را خوردن وطلا
کردن درغایة خوبی است بلکه تریاق بواسیر است
مقوی باه ومدر بول وکشنده کرم معده باشد
کزبره گشنیز سرد وخشکست دراول وخشک

او خشک است در اول دویم در وی قوی
مختلفست یکی گرم ویکی سرد بود ورمهای گرم
را طلا کردن نافع است وطعام را در معده
چندان نگاه دارد که تا هضم کامل خود تمام کند
ونجاصیة است منی خشک کند وچشم را تار رنگ
کند **کزمازو** بار گز بود سرد است در اول
خشکست در سیم اسهال را نیکو بود **کمثری** امرود
گویند معتدلست وسرد نیز گویند غذا بسیار
دهد مقوی دل ومعده ودافع تشنگی باشد
قولنج آرد باشد **کمون** زیره گرم وخشکست
در سیم بادها را بشکند وتقطیر بول را منع کند
کندر گرم وخشکست در دویم حفظ را قوت
تمام دهد وخون ببندد مقوی معده باشد
صاحب زحیر چون از وی شافه سازد پیچ را
دفع کند **کهربا** سرد است در اول خشکست در

دویم

دویم بعضی گرم گفته اند خون را ببندد واز هر
موضع که می آید وقی را تسکین دهد **حرف اللام**
لادن گرمست بعضی تر وبعضی خشک گفته اند اما
صحیح خشکست بغایة لطیف است بلغم دفع کند
وصلابة جگر ومعده را تحلیل دهد **لبن** شیر است
سرد وتر است ومعتدل گفته اند ومرکبست از
پنیر وروغن ومائیه اما لبن مقوی بدن است
وغذا نیکو دهد باید در عقب شیر چیزی نخورد
تا شیر هضم شود وبدن فربه کند ومقوی جماع باشد
واگر سنگ داغ کنند قبض کند وسنگ مثانه
وخفقان بد باشد ومائیه گویند گرمست طبیعت
نرم دارد وصفرا براند **لحم** گرم وتر است بهترین
گوشتها آنست که متوسط باشد میان فربهی و
لاغری وخصی بهتر است گوشت بره معتدلست
در گرمی وسردی وتری وخشکی در غایة خوبی است

غذا نیکو دهد گوشت بز نیکو باشد گوشت
گاو وکله گوشت گوسفند رسیده دارد اما غلیظ
وبد هضم باشد گوشت آهو بهترین گوشتهای
صید باشد فضله کم دارد **لسان الحمل** سرد و
خشک بود در دویم منع خون کند از هر موضع
که آید وعصاره او قلاع را تسکین دهد **لوبیا**
گرمست ومعتدل در تری وخشکی آب او را که
در وی جوشیده باشند ادرار حیض وبول
کند وبچه مرده ویا رگ را یا درد را بیرون آورده
بدن فربه کند ونفخ انگیزد **لوز** بادام معتدل
است در گرمی وسردی وتر است بعضی تر
گرم وتر گفته اند وغذا او معتدل بود در بسیاری
وقلة بدن فربه کند وطبیعت دارد خاصه با شکر
اما دیر هضم باشد **لؤلؤ** مروارید معتدل است
خفقان وضعف دل را نافع باشد نفث الدم را

زایل

زایل کند شربتی دو دانگ باشد **لیمو** در خاصیة حکم
غوره دارد در تقویة معده اقوی باشد وگویند
در وی تریاقیة است او گرم وخشکست نفع جماع — گوشت ه
دهد **حرف المیم** **ماهیتا** نیاف که ماهیتا سرد وخشکست
بر ورمهای گرم وصداع طلا کردن نیکو بود ابتدای
رمد ودرد پیچ را نافع است **مامیران** بهترین او چینی
بود گرم وخشک است در دویم بیاض چشم را ببرد
وبصر را قوة دهد **مایزهره** گرم وخشکست در دویم
نوشیدن درد مفاصل را ودرد پشت را ودرد گوش را
نفع تمام رساند چون در مسهل اضافه کنند **ماش**
معتدل است خلط نیکو دهد سرفه وتب را نیکو بود ونفخ
انگیزد **مخیض** دوغ بهتر آنست که از جغرات گاو گیرند
وگفته شد **مرزنجوش** گرم وخشک است در دویم تحلیل
خلط وباد ملطف ونفخ سدها ومسکن درد ودافع
عسر البول ومغص باشد **مری** انجا که گرم وخشکست

بلغم غلیظ دفع کند از بدن و بوی دهان خوش کند
و گزیدن سگ دیوانه را نافع است **مسک** بهترین چینی
بود گرم و خشک است در دوم مقوی دماغ سرد
و معتدل و مفرح و مقوی دل و دافع خفقان و تریاق
زهرها باشد بدماغ گرم ضرر رساند مصلح او کافور
باشد **مشمش** زرد آلو سرد و تر است آب گشته و
تشنگی نشاند و تبهای تیز را نافع بود و معده را
سرد سازد **مصطکی** گرم و خشک است در دوم
مقوی معده و جگر و اشتها آورد و دافع سرفهٔ
بلغمی و ورم جگر و قابض طبیعت و محلل بادها باشد
و خاییدن او بلغم را از دماغ فرود آورد **مقل**
گرم و خشک است و ملین خون بسته و ورمهای صلب
خاصه که با آب دهان روزه دار حل کنند و مدر
بول و حیض و مسهل بلغم و سودا باشد و محلل خنازیر
و مخرج جنین مرده بود **ملح** نمک گرم و خشک است در دوم

جالی و محلل و ملین و دافع بادها و دافع عفونت و
گدازندهٔ رطوبت باشد نمک ترش بور بهترین نمکها
باشد حفظ را قوه دهد و مسهل بلغم و سودا باشد
حرف النون نارنج پوست او گرم و خشک است و از
اترج لطیف تر است و آب او سرد و خشک است و
دانهٔ او گرم و خشک است تحلیل باد سرد کند از دماغ
و آب او صفرا بنشاند نه قبض کند و نه ملین **نانخواه**
گرم و خشک است در دوم سدهٔ دماغ بگشاید و
مسکن غثیان و محلل ریح و نفخ و مقوی معدهٔ سرد
و گردهٔ سرد باشد و مدر بول و حیض از نده ر
سنگ مثانه و منقی گرده و مثانه و دافع تبهای ار
کهنه و دافع گزیدن گزدم باشد و معده سرد
و تر را بهتر از و دواء نبود **نعنع** پودنه باغی
گویند گرم و خشک است در دوم مقوی معدهٔ
و دافع او بود و مسکن فواق امتلایی و ق

بلغمی و دموی و مقوی باه و قاتل کرم معده باشد
و شربت او دافع هیضه بود و نظیر خود ندارد در دفع
هیضه و تقویت معدهٔ سرد **حرف الواو وج** ترکی
اگر بفارسی برج گویند گرم و خشک است در اول درجه
دوم برص و بهق و تشنج امتلایی و درد پهلو و سینه
و بادها را که از سردی بود و صلابت سپرز و نقص
را سود دارد **ورد** گل سرد و خشک است مقوی
اعضاء باطن باشد از معده و دل و جگر و روده
ده ذرم گل با ده درم قند مسهل صفرا باشد و مقوی
دماغ باشد و شهوت باه را کم کند **حرف الهاء هندبا**
سرد و تر است در وسط درجهٔ اول در وی اندکی
قبض باشد و مفتح سدهٔ جگر باشد و ضماد کردن
بر جگر گرم و ورمهای گرم نافع است و مسکن
غثیان و گرم معده است و بر دمه و نقرس
طلا کردن مفید باشد **حرف الیاء یاقوت**

صداع

گویند معتدل است و مرغ او گویند گرم است
مفرح و مقوی دل است و نشاط تمام آورد **جملهٔ**
چهارم از رسالهٔ سهیلیه در مرضهای خاصه
و این جمله مشتمل است بر بیست و پنج فصل
فصل اول در مرضهای سر **صداع** درد سر را
گویند **اسباب آن** یا گرمی است که از خارج
بدن واقع باشد چون بودن در آفتاب
یا نشستن نزدیک آتش یا بسیار بودن در حمام
گرم دماغ گرم شده باشد **علامات آن** وجود
یکی از این اسبابست یا آنکه پیشتر واقع شده
باشد و گرمی پوست و خشکی دهان و تشنگی و
آواز گوش و ساکن شدن در دنجرهای خنک
و اعتدال بول و براز **علاج** در موضع سرد و تر
باید بودن و چیزهای سرد و تر باید بوییدن گل کردن
نیلوفر بنفشه و بید و گشنیز تر یا صندل و گلاب

وگل نیلوفر و یا در رنگ نشق کوده و لخلخه سرد و
گلاب و سرکه و آب گشنیز و صندل بر سر طلا کردن
و اگر احتیاج شود کافور اضافه کنند و روغن
گل و روغن کدو مالیدن و شراب خرمای هندی
و اگر سرفه باشد شراب آلو یا شراب آب بنفشه یا
شراب نیلوفر یا سبغول و اگر سرفه و تشنگی
غالب باشد شراب نارنج یا شراب بنفشه یا شراب
نیلوفر یا سبغول و اگر با سرفه قبض باشد
شراب آلو و شراب آب حماض یا شراب نیلوفر
غذاء مزورهای سرد و تر باید خورد و اگر تب
باشد کشک جو و ماش مقشر و گشنیز سبز و اسفاناخ
با شیره بادام یا آب لیمو یا انار دانه یا زرشک
یا غوره یا آب نارنج یا حماض یا سماق ترتیب
کنند خاصه وقتی که اسهال باشد و اگر قبض باشد
خرمای هندی فتق کنند و اگر تب نباشد اگر

اوزغ جوان یا گوشت بره و بزغاله و ماهی
تازه با ترشیها که مذکور شد میوه هندوانه
انار میخوش خیار و بادرنگ طلا مرکب گلاب
صندل بوش در نیمی سرکه با هم خلط کرده
طلا کنند و اگر نخواهان باشد سرکه نکنند ضماد
آرد جو گل بنفشه بلعاب اسپغول ضم کنند
و اگر درد صعب باشد قدری پوست خشخاش
اضافه کنند و اگر با این تدبیرات تسکین نیابد
قدری افیون و زعفران اضافه کنند و بنفشه
و گل خطمی و برگ بید و سبوس و سلق سرکه
پای را بشویند و یا بسبب گرمی است که از
داخل بدن باشد چنانچه داروی گرم خورده
باشد یا غذایی که بدماغ مضر باشد چون سیر
و پیاز و امثال آن علامات خوردن چیزهای
که گفته شد و خشکی بینی و اضطراب و بدی فکر

و بیحالی و تغییر حواس علاج شربتها و غذاها که
گفته شد و طلاها که گفته اما باید که در طلاها قابض
نباشد و روغنهای سرد و تر مالیدن و چکانیدن
مثل روغن بنفشه و بادام و کدو و روغن
گل و کشک بغایت مناسب است خواه تب
باشد و سببی دیگر سرد شدن سر است یا از
خارج بدن چون هوا و آب سرد و گلها ریختن
که در تک جویها می باشد و این نوع درد سر را
ضبط می گویند سردی بزکام یا نزله می شود علامات
وجود سبب دیگر آنکه چشمها از ادراک چیزها و میل
کردن به نشستن سرد و تسکین یافتن درد بچیزهای
گرم از آب و هوا و گرمی آتش و غیر آن
علاج حمام گرم و خرقه گرم بر سر نهادن یا سبوس
و بابونه و امثال آن و روغنهای گرم طلا کردن
چون روغن زنبق و یاسمین و نرگس و غیر آن

و داروهای گرم خورانیدن و سر بر بخار آن
داشتن و طبیعت را نرم داشتن شیاف یا
حقنها نیز، کاچیره بشکر خوردن و انجیر مغز جوز
خوردن نافع است و زرده تخم مرغ یا کباب
یا قلیه بگشنیز خشک و عسل موافق است مشک
و عنبر و سنبل و غالیه و قرنفل و سایر داروهای
گرم خوش بوی چون ریحان و بادرنجبویه و ز
عفران و امثال آن بوییدن موافق است
ضماد گل خطمی و تخم کتان کوفته و زعفران و مر
مکی و اندک افیون نافعست اگر تخدیر احتیاج
شود قدری پوست خشخاش کوفته و اندکی
افیون و زعفران طلا کنند اما تا ضرورت نشود
بمخدر عمل نکنند و غذا کم خوردن و در غذا و شربت
ترشیها نکنند و یا از داخل بسبب آب سرد
خوردن و چیزهای سرد خوردن علامات سردی

دماغ است ونفع یافتن بخارهای گرم از داخل
وخارج علاج آنست که گفته شد از طلا ورو
غنها گرم وغیر اینها **سببی دیگر** غلبهٔ خونست
علامات آن سرخی روی وچشم وگرانی سر
وبدن وپری زدن رگهای شقیقه وتمام سر
وحالتی مشابه بخواب یا عدم خواب وسرخی قارو
ره وغلظت آن ومنتفخ شدن رگها وعظم نبض
وشیرینی دهان **علاج** فصد قیفال است اگر
مانع نباشد که صغر یا حامله باشد یا فصد حبل
الذراع ماکحل اگر قیفال ظاهر نباشد وحجامت
ساقین اگر احتیاج باشد وشربتهای نوشش
که گفته شد وکشکاب جو با اکرا یا بیخ وکشنیز تر
ونمش ساخته تمرهندی با شیرهای دیگر که
گفته شد ومیوه های تر چون آلو وهندوانه و
خیار وبادرنگ وامثال آن وطلاهای سرد که گفته

شد نافعست **سببی دیگر** غلبه صفرا است **علامات**
آن سیخی در سر است وگرمی وخشکی دهان
وبینی وتشنگی وبیخوابی وسرعت نبض وتلخی دهان
ومایل بودن رنگ بزردی وصفاء قاروره
علاج آن اخراج صفرا است بمطبوخ هلیله
صفت آن هلیله زرد پانزده درم تمرهندی
پنج سیر شاهترج یازده درم عناب بیست
عدد سپستان پنجاه عدد آلو ده عدد گل سرخ
شش درم عنب الثعلب پنج درم مجموع را در
دو من آب بجوشانند تا بده سیر آید صاف
کرده نیم گرم بیاشامند ولعوق خیارشنبر
یا شیرخشت وتمرهندی وآلو بخاری یا حب
بنفشه **صفت آن** بنفشه دو درم تربد مثقال
انطاکی دانک ونیم رب سوس نیم درم یا معجون
خیارشنبر **صفت آن** تربد یکدرم بنفشه یکدرم

تمر هندی دانک بادیان دانک رب سوس
دو دانک سقمونیا دانک لعاب خیارشنبر ده
مثقال مجموع را کوفته وبیخته بروغن بادام
چرب کنند وبشیرخشت حب سازند واین یک
شربت است وباقی علاج علاج درد سریست
که از غلبهٔ خون باشد از غذا وطلا وغیر آن
اما در سردی وتری بیشتر کوشند **سببی دیگر**
غلبهٔ بلغم است **علامات** گرانی سر وکندی
حواس وتری بینی ودهان وبطوء نبض وخواب
گران وسفیدی قاروره وغلظت او وسفیدی
رنگ روی ودرد سر بی گرمی وسوزش
علاج اولا باید که ماده را نضج دهند بشراب
اسطوخودوس وشراب اصول با گلقند مرکب
با مصطکی وانیسون بعد از آن دفع بلغم باید
کرد با ایارج که مرکب باشد با تربد وشحم حنظل

وغاریقون از جمیع بدن وایارج جالینوس
وغرغره بآنکه ایارج در وی حل کرده باشند
ونزول وغذا وتدبیرهایی که در صداع بارد
گفته شد بکار برند وارزن گرم کرده در خرقه
بندند وبرسر نهند نافع است **سببی دیگر** غلبهٔ
سودا است **علامات** گرانی سر وخشکی دماغ
وبینی وبیخوابی وکبودی رنگ روی ولاغری
بدن وخیالات فاسد ودقت نبض وبطوء و
رقت قاروره وبیاض **علاج** اول مادهٔ سودا
را نضج دهد بشراب گاوزبان وشراب بنفشه
وشراب نیلوفر باب خنک وعرق بیدمشک وگلاب
واسپغول وتخم ریحان باب جو وقند بعد از آن
حب افتیمون یا مطبوخ افتیمون بدهند تا بدن
ودماغ پاک شود **غذا** گوشت گوسفند رسیده
وگوشت بزغاله ومرغ فربه باکره یا ماهی تازه

در زرده تخم مرغ یا اگر ابر روغن بادام **طلا**
روغن بنفشه بادام یا روغن تخم کدو یا روغن
نیلوفر تنها یا مجموع با هم اضافه کنند و گلاب با
خیار اگر دماغ گرم باشد و نطول کردن بشیر نیم
گرم بعد از آنکه سر تراشیده باشند و باید
که زود بشویند **نطول** خبازی و بنفشه و آنچه
که جو در وی جوشانیده باشند صاف کنند
و از موضع بلند بر سر ریزند و روغن بنفشه
بادام در گوش و در بینی چکانند و بینی را
بالا کنند و حمام باعتدال بغایت مناسب است
سببی دیگر خشکی دماغ است **علامات** خشکی
دماغ و بیخوابی و خشکی بینی و نفع یافتن بطلا
های تر **علاج** جلاب باب سرد یا بشراب بنفشه
بگلاب و عرق بیدمشک یا شراب نیلوفر یا بسپستان
یا گشنگاب بخورند **غذا** گوشت گوسفند یا مرغ

جوان فربه یا گوشت بزغاله و اگر او زرده
بیضه مرغ نیمرشت و ماهی تازه و کشنیز و اسفناج
یا اگر ابر روغن بادام **میوه** هندوانه و خیار
و شفتالو و آلو و زردالو و انگور ترش شیرین
طلا روغن کدو یا بنفشه یا نیلوفر جدا جدا
یا بهم جمع کنند آب خیار و گلاب و آب برگ
بید و اجزای کدو را غلاف کرده بر سر نهند
و شیر نیم گرم بر سر طلا کنند بعد از آنکه سر تراشیده
باشند اما زود بشوید و از این روغنها در بینی
چکانند و بالا کشد و حمام معتدل بغایت مناسب
است **ضماد** آرد جو با آب برگ بید و لعاب
اسپغول و حلوا از کدو تر و قند و نشاسته
و روغن بادام غلاف کرده بر سر تراشیده
نهند و آواز آب شنیدن نافع است **سببی**
دیگر بادی که در سر غلیظ شده باشد **علامات**

تمدد در سر و تشنگی و نقل کردن از موضع سر
بموضعی دیگر و آواز گوش و تیز کردن **علاج**
طبیعت را لازم باید کرد و بشیافات و حقنهای
نرم و تحلیل باید کرد و باید کرد با زرین گرم کرده و کماد
کردن بر سر بادیان و مرزنگوش و سنداب
و سیاه دانه بجوشند و بر سر نطول کنند و چیز
های باد انگیز نخورند **سببی دیگر** آنست که بشرکت
معده باشد درد سر اگر صفرا در معده باشد
علامات آن علامات صفرا در دماغ است یا
غثیان و تسکین بقی صفرایی **علاج** آن علاج
درد سر صفراییست دفع کردن صفرا سکنجبین
و باعتدال آورد معده بعد از تنقیه بشراب
لیمو و شراب غوره و سماق و حماض و ریواج
و امثال آن **سببی دیگر** خلط بلغمی است که در
معده باشد **علامات** درد سر بلغمی است

و تخمه بسیار شده و هضم ترش و نفخ معده و
و بسیاری آب دهان و غثیان و سبکی شدن
بعد از قی بلغمی **علاج** آن تنقیه معده کنند بعد از
نضج دادن ماده بلغم بگلقند یا شیره آب اصول
صفت آن پوست کرفس پوست بیخ بادیان
بیخ اذخر انیسون مصطکی نانخواه قردمانا
انگبیتون سلیخه اسطوخودوس غاریقون
فوتنج کوهی مجموع را بجوشانند و صاف کنند
گلقند اضافه کرده بخورند و تنقیه بلغم کنند
با ایارج فیقرا و قدری مصطکی یا غاریقون و
اگر ماده غلیظ باشد ایارج جالینوس بدهند
بعد از آن تعدیل کنند قرص عود یا گلقند مصطکی
دا انیسون و نشوتش دارو **سببی دیگر سودایی**
که در معده باشد **علامات آن** شهوه بسیار
و ترشی و سوزش و نفخ معده و تسکین یافتن

بن سوداوی علاج آن تنقیهٔ معده باید کرد بعد
از نضج سودا بشراب اسطوخودوس یا شراب
گاوزبان یا حب افیتمون یا مطبوخ افیتمون صفت
آن هلیله سیاه اسطوخودوس میویز دانه
برون کرده افیتمون از هر یک ده درم بسفایج
پنج درم سنا مکی هشت درم تربد چهار درم مجموع
را کوفته نه و افیتمون را بعد از آنکه ادویه
بجوشند در خرقه بسته در آن آب بمالند نیک و
صاف کنند و بخورند و بعضی معالجات دیگر که در
درد سر سوداوی گفته شد سببی دیگر ضربه است
که بر سر خورد یا سر به جایی خورد علامات آن
ظاهر است علاج طبیعت را بشیافات یا
حقنه نرم دارند مثل آلوی بخارائی و سپستان
و اصل سوس و عناب و خارخسک و مغز کاجیره
و ساق نیلوفر و تخم خطمی و ترنجبین یا شیرخشت و مغز

بخار

بخار کنند با طریخ کشنیزی یا کشنیز تر داده و
قی کنند و فصد کنند اگر احتیاج باشد سببی دیگر
خمار است که از بسیاری شراب شود یا از
شرابی که مزاج او متغیر شده باشد علاج شراب
لیمو و شراب حماض و شراب انار ترش و سکنگبین
جو نفایت است با آب لیمو و انار و حماض و سماق
و غوره و بحمام معتدل رود و بروغن بابونه طلا
کند و بخواب رود سببی دیگر بسیاری جماع
است علامات آن ظاهر است علاج آن
علاج خشکی دماغ است و در تقویه دماغ بکوشند
بچیزهائی که مذکور شد سببی دیگر قوه حس دماغ
است علامات زود منفعل شدن از ادنی سببی
تا و پاکی و صفای افعال دماغ و پاکی بینی علاج
حس دماغ را گرم باید کرد بغذاهای غلیظ
مثل هریسه و کله و شراب خشخاش سببی دیگر

ضعف دماغ است علامات دماغ ضعیف باشد
از قوه منکره و مدکوره و حواس آن آنست
که با دنی سببی درد زیاده شود و حواس ظاهری
از باصره و سامعه و غیر آن علاج ملاحظه باید
کرد اگر دماغ بتقویه و تعدیل باید کرد تدبیرهائی
که در صداع گرم گفته شد و اگر دماغ سرد باشد
بچیزهائی که در صداع سرد گفته شده و همچنین خشکی
دماغ را در معالجه درد سری که از خشکی باشد
گفته شد سببی دیگر بخار باشد که از عضوی که در
و علت باشد بدماغ آید علامات زیاده شدن
درد سر در وقتی که عضو مریض را آفه زیاده
شود و باحساس کردن بخار که متصاعد میشود
علاج علاج عضو ماوف باید کرد و تلیین طبیعه
و منع بخار باید کرد با طریخ کشنیزی و مجری عضو
ماوف را که بدماغ میرود بباید بست اگر ممکن باشد

چون

چون وجعی که در انگشت پای باشد یا در
ساق پای که محسوس می شود مثل حرکه مورچه
که بالا رود بعضوی سببی دیگر کرم است که
در بالای خیشوم از بلغم حاصل شود علامات
فهم کردن حرکه کرم در بالای بینی و بوی
بینی و زیاده شدن درد وقتی که حرکه کند علاج
تنقیهٔ دماغ باید کرد با ایارج فیقرا و داروئی
که کرم را بکشد در دماغ باید چکانید چون آب
برگ شفتالو و ترمس و داروهای که در معالجه
دود گفته خواهد شد بیضه و خوده درد
سریست صعب مشتمل بر تمام سر و عسر العلاج
و آن بخاریست که محکم شده باشد در تحت غشائی
که بر بالای کاسه سر است یا در میان دو
غشائی که کاسه سر با آن محیط است و یا ضعف
دماغ علامات زیاده شدن درد سر در

غایة صعوبتر باشد که سببی و سخن کردن مکروه
دارد و تاریکی و خلوت طلبید و از آوازها
ایذا یابد و بدرکشیدن چشم قادر نباشد و
هر ساعة چنان احساس کند که گویی مطرقی
بر سر او میزنند و سر او شق میشود و اگر ماده
در زیر غشایی است که بر بالای کاسه سر است
علامة آنست که درد سر میکشد تا روی او
و رنگ روی او متغیر باشد و کشش درد
پوست سر فهم کند و اگر دست بر سر او نهند
بغایة متاذی نشود و اگر ماده در میان دو
غشا باشد که محاط کاسه است یا در میان
کاسهٔ سر و آن دو غشا علامة آنست که درد
میکشد تا حدقهٔ چشم **علاج** ان علاج در سر بلغمی
است و گفته شد و در تحدید سر زیاده نگویند
و بسنگی مصری سر را لجا زنند بعد از آن ضماد

و نمک لطوخ کنند **الشقیقه** همان بیضه است
اما در یک طرف سر باشد **علامة** الخ خاصیت
با وجه بانست در شرایین که ان در شقیقه
باشد و چون ان شرایین را ضغط کنند درد
ساکن شود **علاج** تدبیر بیضه است **السر**
سام ورمی است که در یکی از دو غشا یا
در نفس دماغ یا در مجموع از هر دو غشا و
نفس دماغ واقع شود و این دو غشا را
حجاب میگویند **سبب آن** خون می باشد و
انذاقرانیطس میگویند **علامات** تب
دایم و گرانی سر و سرخی روی و چشم و درد
سر صعب و هذیان با ضحک و درشتی زبان
مایل بسیاهی و عظم نبض و گاه باشد که از
چشم اشک آید و از روشنایی کراهة
نشود و گاه باشد که از بینی قطرات خون آید

علاج رگ قیفال بگشایند و خون بحسب قوة
بردارند و طبیعة نرم دارند بشراب آلو
و حقنهٔ نرم مثل بنفشه و عناب و سپستان
و تخم خطمی و کساق نیلوفر و بیخ سوسن و آلو
و خیارزی و عنب الثعلب و برگ چغندر و
تبرخشت یا شیاف قرافقوته و این طلا بر
پیش سر او دایم نهند روغن گل ده درم
گلاب ده درم سرکه پنج درم مجموع را نیکو
بهم خلط کنند و خرقه بدان الوده میکنند
و بر سر او می نهند و بنفشه و نیلوفر و کدوی
و بادرنگ و شق کرده و آب کشنیز و گلاب
و صندل و لخلخه را بسر دبوی کند و باقی معالجه
تب دموی باید کرد از شیر تب و غذا و غیر
آن **و صفرایی می باشد** و این را قرانیطس
خالص گویند **علامات** صعوبة تب و زردی

روی و زبان و سهو ابل و خشکی دهان و بینی
و چشم و سبکی سر و برجستن و قهر کردن
و بدی خلق **علاج** طبیعة را بآب آلو و تمر
هندی نرم باید داشتن و آب خیار و باد
رنگ و هندوانه و علاج تب صفرایی باید
کرد و دوای خنک بسیار بر سر او نهند چون
تراشهٔ کدو عنب الثعلب و برگ بید و آب
خیار و روغنهای سرد طلا کنند چون روغن
نیلوفر و کدو و سرسام از سودا کم واقع
میشود و اگر واقع شود معالجه ان معالجه
تب سودایی است و در تری دماغ سعی
باید کرد چنانچه گفته شد در صداع سودایی
لیثرغیس او را نسیان میگویند **سبب آن**
ورمی است که در دماغ از ماده بلغم واقع
شود چنانچه در سرسام گفته شد **علامات**

آن حالت باشد میان خواب و بیداری
با تب نرم و ناخوشی و گرانی حواس و سپیدی
زبان و برجستن و مبهوت شدن و حرکت چشم او
گران باشد و در خواب دادن نیز گرانی
باشد **علاج** اول مادهٔ بلغم را نضج باید داد
و حقنهٔ نرم باید کرد پس از آن حقنهٔ تنقیه
ترپس از آن حقنهٔ قوی اما ملاحظهٔ تب
باید کرد و حب و مطبوخ باید داد که در
صداع بلغمی گفته شد و باقی تدبیرهای بلغمی
و بسیار در گرمی نکوشند و در اول گلاب
و روغن گل و سرکه بر سر طلا کنند پس از آن
اندکی جندبیدستر اضافه کنند پس از آن محلل
صرف نهند چون بابونه و اکلیل و خطمی و رو
غنهای محلل و جندبیدستر و کندش بوی کند
تا عطسه آورد **اسبات السهری** ورم

بود تا

ایست که از صفرا و بلغم در دماغ واقع شود
علامات آن مرکب از علامت سرسام و لیثر
غس است اگر صفرا غالبست علامات سرسام
صفراوی غالب است و اگر بلغم غالب است
علامات لیثرغس بیشتر باشد **علاج** مرکب باشد
از علاج سرسام و لیثرغس **رعونة و حمق** نقصانیست
در ادراکات عقل **اسباب آن** یا سردی
دماغست که بی ماده باشد و گفته شد یا علامات
در صداع بارد یا سردی دماغ است با بلغم
یا سودا یا خشکی مجرد است یا با مادهٔ سودا
جمع باشد و علامات مجموع در صداع سوداوی
یا خشکی گفته شد **علاج** آن مزاج دماغ را باعتدال
باید آورد و اگر مادی باشد دماغ را از آن
ماده و خلط پاک باید کرد و معتدل و مقوی
مجموع گفته شد در علاج صداع که از سردی دماغ

باشد و اگر مادهٔ بلغم و سودا باشد غذا
کم باید خورد و دماغ را گرم باید داشت
و اطریفل و هلیلهٔ مربی و معجون فلاسفه نافع
است و قوی‌تر از آن معجون بلادری است
اما بسیار گرم است ملاحظه باید کرد کندر
و زنجبیل و قند سفوف سازند وقت خواب
قدری و بر ناشتا قدری بخورند مناسب
است و او را بعلوم عقلی مشغول باید داشت
و سخنانی که ذهن را قوه دهد **نسیان** فرا
موشی است که نقصان گرفته است یا باطل باشد و
شده که هیچ بیاد نیاید **سبب آن** خشک شدن
دماغست خاصه بطن موخر دماغ **علامات**
کدورت حواس است و نفع یافتن بچیزی گرم
که بدماغ رسد **علاج** روغنهای گرم بر سر
طلا باید کرد خاصه بر پس سر و معجون فلاسفه

و الغردیا و دیابیم سر را از هوای خنک نگاه
باید داشت **سببی دیگر** خنکی دماغ است
با مادهٔ بلغم **علامات** کدورت حواس است
و خواب بافراط و تری منخرین **علاج** تنقیهٔ د
ماغ باید کرد بحبوب ایارج و غرغره با بکامه و
خردل و تدبیرها و روغنها که گفته شد بکار دارند
سببی دیگر سردی و خشکی دماغ است **علامات**
بیخوابی و سبکی سر و فراموش کردن خبرهای نز
دیک و اگر بیشتر یاد گرفته بخاطر آید و خشکی
منخرین و زود زود سخن نتواند گفت و گاه‌ها
گاه تصور کند که خناق میشود و چنان تصور
کند که سر او بجانب پس گشته **علاج** آن معالجهٔ
سردی دماغ است **المانیا و داء الکلب**
جنونی نیست که در وی افعال سبع ظاهر شود
از قهر کردن و زدن و ایذا کردن و شکستن

ودر جستن سبب آن یا سودا ایست که محترق
شده باشد علامات انفعال سخن و سکون و سکوت
دایم و اگر در سخن آید از تکلم باز ماستد و گاه گاه
غافل شود و بدن مایل بسیاهی باشد سببی دیگر
صفرا سوخته باشد علامات میل بشر و ایذا ز
ماییدن بیشتر باشد و ساکن گردن از سخن زود
تر تواند و رنگ او مایل بزردی باشد و سایر
علامات صفرا که در صداع صفراوی گفته شد و سبب
داء الکلب خون سوخته باشد علامات با فعال
سبعی گاه بخندد و گاه عطف کند و بدن حلق
در و گم و دماغ گرم باشد و رگهای پای پر خون
و آلخته باشد و بهو ال کم باشد علاج علاج او ما
لیخولیاست که گفته شود بعد ازین مالیخولیا علتی
است که فکرهای فاسد کند که مایل بتشویش
و وهم شود و دایم خلوت جوید و بترسد از چیزهای

عادت نباید ترسید و گمانهای فاسد و فزع کند
و این سه قسم شود قسم اول امتلا بدنست ا
از مادهٔ سودا غیر دماغ که بخار او بدماغ رسد
علامات مایل بودن رنگ بدن بسیاهی و
لاغری و صلابت و اختلاف نبض و صفار قاروره
و تقدم غذاهای غلیظ و رنج و تعب کشیده باشد
سبب آن اگر خون سوخته باشد علامات
با اختلاف ذهن خنده و فرح باشد و رنگ او
گندم گون باشد و رگهای گشاده پر خون و
سرخی چشم و نبض عظیم با سرعت و جوان باشد و
غذاهای گرم و تر که مولد خون باشد خورده باشد
یا بیشتر خون رفتن او را عادت باشد و حالا بند
شده باشد و اگر سبب سودای سوخته باشد
علامات فکر بسیار بود و غالب باشد با ترس
و میل بخلوت و گریه و فزع و فکرهای فاسد بد ر

واگر سبب صفرا سوخته باشد با اضطراب
و بر جستن و شرارت و قهر و زردی رنگ روی
و نظر کردن او مثل سبع باشد و بیخوابی و درد
آسایش نباشد و گرمی بدن و اگر بیشتر غذا
های گرم و خشک خورده باشد دلیل ظاهر باشد
خاصه که رنج و سفر در هوای گرم کشیده با
باشد و اگر سبب بلغم سوخته باشد علامات کسل
و سکون و کمی گرمی بدن و علامتهای بلغم در چند
موضع گفته شد علاج اگر خون غلبه باشد رگ
اکحل بگشایند و یا باسلیق و صافن و اگر خون
معتاد مثل حیض و بواسیر بند شده باشد شرب
گاوزبان و شراب نیلوفر بیاشامد و مطبوخ
افیتمون بخورد تا بدن پاک شود و دماغ را
بروغن سرد و تر که در صداع سوداوی گفته
شد بگدازد و در غذا سرد و تر مبالغه نماید

و اگر صفرا سوخته باشد در ترطیب بدن کوشند
بشربتهای خنک چون شراب تمر هندی و شراب
آلو و هندوانه و بادرنگ و خیار و شفتالو
و زرد آلو و چون ماده نضج یابد مطبوخ
افیتمون و افیتمون با آب پنیر مکرر بیاشامد
بعد از ان باین شربتها و میوه‌ها در ترطیب
بدن کوشند و آسایش کند و از اعراض
نفسانی دور بودن در همهٔ اقسام سودا
ضرورت است و اگر سودای محترق باشد
نضج ماده ماء الاصول باید داد و تنقیه بحب
افیتمون و ایارج لوغاذیا باید کرد و تکرار
در تنقیهٔ بدن درین قسم ضرورت است و
صبر برد او و اسهال سودا و مفرحات
یاقوتی و مقویات معده چون گلقند و اطریفلات
و اگر بلغم سوخته باشد ماء الاصول و گلقند

نفع دهند و بعد از نفع حب افتیمون و ایارجات
بدهند **قسم دویم** آنست که سودا در نفس
دماغ باشد و این بدترین اقسامست **علامات**
افراط فکر و فرو رفتن چشمها و وسواس دایم
و بیخوابی و نظر کردن دایم در زمین و لاغری
بسرور وی با اعتدال بدن و رطوبت نبض و
خوردن غذاهای که بدماغ مضر بوده باشد
ورقت قاروره **علاج** اگر خون غالب باشد
رگ قیفال بگشایند و نفع ماده سودا اکثر
بشربتهای که گفته شد در سودا و ملاحظه
آنکه صفرا سوخته یا سودا سوخته هر کدام
باشد انرا نفع دهند و بعد ازان خلط
پاک کنند بمسهلی که مناسب ان باشد و دایم
دماغ را بروغن سرد و تر چرب کنند و در بینی
نیز چکانند و بر مفرحات یاقوتی مداومت

نماید

نماید **قسم سیم** از مالیخولیا سودا مراقی است
و علة نافخ نیز گویند **سبب** افراط گرمی
جگر است که خون و اخلاط را می سوزد
و در سپرز میرزند و از سپرز در دهان معده
می ریزد یا در معده و در معده ورم پیدا
میشود یا سپرز ورم میکند و علامات ورم
معده و سپرز خواهد آمد **علامات** این
سودا مراقی جشا ترش و سوخته وضعف
هضم طعام و آب رفتن از دهان و درد
و سوزش و کشش میان دو شانه و سر
استخوان و انتفاخ شکم و نرمی طبیعت و گر
سنگی یا افراط و فهم کردن بخارات که بالا
آید و بر بیخ دندانهای رسد **علاج** اصلاح
جگر کنند بر قاطع کاسنی و طلا کنند بگلاب و صندل
و آرد جو غذا اکشک جو یا دشتا یا گندم شوربا

یا لخود آب بگوشت مرغ یا گوسفند رسیده
اگر هضم قوی باشد یا آش آلو یا انار یا آش
سیب بحلوا بروغن بادام و نشاسته و شیره
خشخاش در جمیع اقسام مناسب است
و دهان معده را دایم بروغن گل چرب
کنند و سنبل و اکلیل و قرنفل ترنج و بابونه
همه را کوفته و بیخته یا مصطکی طلا ساخته بر معده
نهند تا دفع نفخ کند و طبیعه را بشیاف نرم
دارند یا لعاب خیار شنبر بروغن بادام
اندکی بیاشامد و هر چند گاه مطبوخ افتیمون
یا گاوزبان و بنفشه و آلو بخارا و نیلوفر
و سپستان و تخم کاسنی و گل سرخ و معده و
اعضا را از سودا پاک کند یا سفوف افتیمون
با آب پنیر بیاشامد و در میان دارو خورد
مرغ یا قوتی بخورد و در جمیع اقسام سودا را

طعام

طعام مناسب است خاصه مراقی را و آنهم
صحبت عقلا و نیک بختان لازم دارند و
ایشانرا از فکرهای فاسد سخنان معقول با
باز آورند و این مردانرا بیشتر واقع شود
و زنانرا کمتر باشد و اگر سبب ورم سپرز
باشد یا ورم معده باشد معالجه سپرز و
ورم معده باید کرد در محل ان گفته خواهد شد
قطرب نوعی دیگر از مالیخولیا قطرب است
سبب سودای سوخته باشد **علامات** آنست
که یکساعت در جای قرار نگیرد و دایم روی
خود را در هم کشیده باشد و در غم و تاریکی
میخورد و از مردم گریزان باشد و از ترس
قصد کشتن کند و روز در پنهان شود و شب
بیرون آید و گاه باشد که از غلبه از کسی
نگریزد روی او زرد و زبان او دایم

بابت

غفلة

خشکی باشد و بر ساقهای پای او ریش
باشد علاج این علاج بالنیا نیست و گفته شد
العشق اطبا عشق را نوعی گفته اند از
سودا داشته اند سبب آنکه اعراض سودا
ظاهر میشود و شاید که از سودا منج شود
بسبب تجوالی واندوه و بود و این علة بیشتر
غربان و مردم بیکار و لوایند و کم عقل را
عارض شود بواسطه صحبت با ارباب
حسن و نظر در صورتها و شکل ایشان کردن
و گاه باشد که شهوة جماع نیز باشد علامات
خشکی چشم مگر در وقت گریه و تجوالی و فرو
جفتن و فار رسیدن این و آه و تنفس بلند کشیدن
و لاغری و حال او نظام نباشد علاج بهتر از
وصال علاجی نیست و اگر میسر نشود مردمان
دانا را با وی ملاقات فرمایند و از محبوب

او فعلهای قبیح نقل کنند و او را حیلها از و
متنفر دهند و بعقلا و ظرفا و صاحب حسنان
مخالطت فرمایند و او را تنها نگذارند و
بلعب و اغنام او را از فکر باز آورند و
عورتان را فرمایند تا در نهان از معشوق
او قباحت او بگویند و او را بصید دلالت
کنند و سخنان جماع انگیز پیش او نقل کنند
کنند یا بجماع شغل گیرد و میل شود و این
اتمام دارد و اگر او سفر فرمایند که از
خاطر او بیرون رود مناسب است سبات
خواب گران کشنده را گویند که با سانی
بیدار نتوان کرد سبب سردی دماغ
است که از سرما یا از خوردن مخدری مثل
افیون یا شوکران و مانند آن حاصل شده
باشد علامات این وجود سرماست که

در سر او تصرف کرده باشد یا خوردن مخدری
و رنگ او مایل بسبزی باشد و نبض او
صلب و متفاوت باشد علاج سر او را
بحجام بزنند و روغنهای گرم بر سر او طلا
کنند و داروهای خوش بوی گرم چون
مشک و عنبر و سنبل و عود و امثال آن
بوی کنند و غذاهای گرم بخورند و گوشت
را بوئیده و گشنیز خشک سبز نبات سازند مخدر
باشد علاج این کنند بشربتهای گرم چون
عسل و حلواهای عسل و امثال آن و دوای
مخدرات جدا جدا در ضرر خوردن افیون
و غیر آن گفته خواهد شد سببی دیگر بلغم خامست
که در مقدم دماغ حادث شده باشد علامات
گرانی پیش سر و گرانی که چشم و افتتاح ایدو
ها و پیشانی و تری منخرین و رطوبة جستندها

بروی زبان و حالتی شبیه بخواب آلودگی علاج
این علاج صداع بلغمی است سببی دیگر ضربه
است که بر سر آورسیده باشد یا بسر او
بر فرزی بسختی رسیده باشد علامات آن
وجود سقطه و ضربه است علاج علاج سقطه
و ضربه است که گفته خواهد شد در ضربه و
سقطه و فرق میان سبات و سکتة و غشی
و اختناق رحم آنست که بصاحب
سبات را بیداری توان کرد و لخنه او
متنبه نزند کانست و دیگر انرا بعسرت بهوش
نمیتوان آورد سهر بیخوابی با فراط است
که بر مقتضی طبیعت نباشد سبب گرمی مزاج
و خشکی مزاج و دماغ است که یاد باشد
علامات سوختن و خشکی منخرین و دهان و
تشنگی و بسکر سر علاج علاج صداع گرمیست

سببی دیگر گرمی وخشکی دماغست که با مادهٔ
صفرا باشد علامات غلبهٔ صفراست و
گرانی سر فی الجمله و زردی رنگ روی وخشکی
دهان وتشنگی وتلخی دهان علاج آن علاج
صداع صفراوی است واگر از سودا
باشد علامتهای سودا ومعالجهٔ او در صداع
سوداوی گفته شد سببی دیگر خلط بورقی
است که در دماغ واقع شده باشد واین
شتاب را بسیار واقع شود علامات تری
منخرین وچرک چشم وگرانی سر وزود از خواب
در آمدن و... علاج دماغ را از خلط
پاک باید کرد بحب ایارج که مقوی بستمونیا
باشد و... وستمونیا حب ساختن تا اثر
تمام دارد و دایم سر را بروغنهای شیرین
چرب باید داشت چون روغن کدو وروغن بادام

وبید وبابونه غرغره کردن نافع است وگاه
باشد که بیخوابی از درد و روشنایی و وهم
وغم و امتلای معده باشد وعلاج امتلای
معده گفته خواهد شد ومعالجهٔ وهم وغم وشدت
روشنایی باید کرد وفکر بسیار نیز موجب بیخوابی
میشود الدوار والسدر دوار حالتی
است که صاحب او گمان می برد که چیزها
میگردد وسر وبدن او میگردد و قفا دهنیت
که خود را بر پای نگاه دارد وسبب آن
خلطی است رقیق یا باد و بخاری که در بطون
دماغ یا در رگهای بزرگ دماغ میگردد و
روح بخلاف آن میگردد بحرکت طبیعی خود
وچون دو حرکت مخالفند چون بهم رسیدند
درهم میگردند چون گرد باد که آنرا ذوابعه
گویند ونسبت چیزها بسبب روح مختلف می

شود وچون روح میگردد بدین سبب تخیل
میشود که چیزهایی که در نظر است میگردد و
خود نیز میگردد نسبت با چیزها که محسوس
میشود چون مختلف میشود نیز درین حالت
نسبت با محسوسات وبو... است اختلاف
نسبت روح با اشیا خواه آشنا بگردد که
نسبتهای آنها وروح مختلف شود وخواه
ازین جانب نسبت با اشیا مختلف شود وان
اخلاط وبادها در تجویف دماغ باشد یا
از عضو بالا رود چون معده وآن خلط
وباد یا سرد است یا گرم اگر سبب بلغم باشد
دماغ باشد علامات گرانی سر وبسیاری
آب دهان وخواب بسیار وقلت تشنگی و
کدورت حواس ونرمی نبض وسفیدی
قاروره وتسکین یافتن بگرم شدن سر

واگر سبب سودا در دماغ باشد علامات
بسیاری فکر وبیخوابی وتخیل چیزهای سیاه وضعف
وصلابت نبض وضعف واگر سبب باد سرد باشد
علامات جمیع این علامتها بست که گفته شد با
عدم گرانی علاج دماغ را از خلط پاک باید کرد
بحقنها ومسهلات وغرغره وبادها را تحلیل باید
داد بمثل روغنهای گرم چون روغن قسط
وروغن حب الغار وبابونه وبان وامثال
آن ونطولهای گرم مثل بابونه ومرزنجوش
وقیصوم وورق اترج واکلیل وشبت وسنبل
باید جوشانید وآب آنرا بر سر نطول کرد
وثفل آنرا بر سر نهاد ومشک وعنبر بوی باید
کرد وروغنهای گرم نشوق باید کرد وبینی
را بخار دادن دواهای که گفته شد نیز باید داشت
واگر آن داروها را پاره قدری از زن دا

گرم کنند و در فرقه بسته نافع است واگر
سبب صفرا است علامة زردی رنگ وروی
وچشم وتلخی دهان وخیالات زرد در نظر آمدن
وسرعة نبض وتشنگی باشد علاج دماغ را از
صفرا پاک باید کرد بمطبوخ فواکه وحب بنفشه
وتعدیل مزاج بشربتهای سرد وغذاهای سرد
وتر واگر سبب بخار بلغم است که از معده
بدماغ آید علامات غثیان وقلة نبض ومضغ
وآب رفتن از دهان وخشکی دایم وصداع
وگاه باشد که درد بیشتر شود وگاه کمتر
بحسب تخمه وخلاء وامتلاء معده علاج معده
را پاک باید کرد از بلغم بحقنه وقی وایارجات
وقوت معده باید داد بمعجون وجوارشنات
چون نوش داروی فلاسفه وعنبری وامثال
آن واگر سبب باد سردیست که از معده

بدماغ آید علامات قلة شهوة وخفقان وقصور
وفتور نفس واضطراب که دایم از پهلوی
پهلوی گردد وغثیان وقی متواتر علاج
سکنجبین وآب گرم قی باید کرد ومطبوخ هلیله
وآب انار ورب بشنه خشت وشربتهای ترش باید
خورد واگر باد گرم باشد مطبوخ سادهای
بخورد یعنی بی سرداروج واگر سبب ضربه
وسقطه باشد علاج آن گفته خواهد شد واگر
بخاری باشد که از عضوی دیگر بالا رود
معلوم باید کرد که عضو ماوف کدامست معالجهٔ
آن عضو باید کرد وسدر حالتی است که
در وقت برخاستن چشمها تاریک کند وصاحب
آن مبهوت ماند وگرانی در فهم کند وگوش
او آواز کند وگاه باشد که عقل او زایل
شود سبب آن اخلاط سردیست در معده

یا در دماغ وعلامات ومعالجات آن در صداع
بلغمی گفته شد یا ضربه وسقطه است ومعالجهٔ
آن گفته خواهد شد وگاه باشد از سختی در سر
باشد بسبب ورم در سر یا علامات ومعالجات
گفته معلوم باید کرد ومعالجه باید کرد کابوس
مرض است که در خواب گمان شود که چیزی
گران بر سینهٔ او می فشارد ونفس او تنگ
میشود بحدی که خفه می شود وچون بیداری
میشود این حالت زایل می شود سبب
بخار خلط غلیظ خامیست که در بیداری تحلیل
می یابد ودر خواب بدماغ می رسد وسرد
میشود ودر مقدم دماغ میریزد ودر عضلات
سینه فرو می آید وسینه وبر عضلات نشش
گرانی میکند گمان میشود که چیزی بر سینه افتاده
است وا او را می افشرد واین بخار اگر

ازخون است علامات سرخی رنگ وچشم
وروی وغلبهٔ خواب باشد علاج فصد باید
کرد وحجامت ساق وتقلیل طعام واگر از
بلغم باشد علامات کدورت حواس وپ
دهان وغلبهٔ خواب وقلت تشنگی وسستی بدن
وکاهلی باشد علاج بدن را از بلغم پاک
باید کرد بقی وایارج وبعد از پاک کردن
بدن اطریفل باید خورد وبعض معجونهای
گرم واگر از سودا باشد علامات آن
علامات سودا است از اشتهاء بسیار و
تفکر وخیالات فاسد ورنگ مایل بسیاهی
اگر سودا غالب باشد علاج بدن را از سودا
پاک باید کرد وحب افتیمون ومعجون نجاح
صنعة معجون نجاح هلیلهٔ کابلی وسیاه وبلیله
واملة از هر یکده درم تربد و اسطوخودوس

وافیمتون وبسفایج وغاریقون از هر یکی پنج
درم حجر ارمنی مغسول دو درم ونیم عسل
صاف کرده سه برابر دارو ها شربتی چار
درم یا سبب سردی ایست که دفعه بر
سر خورد از آب یا هوای خنک در خواب
یا در بیداری یا ضعف دماغ علاج داروها
های گرم بر سر طلا باید کردن چون روغن
نبق وزیت ونرگس وامثال آن وکماد
کردن بداروهای گرم صرع مرض ایست
که منع میکند اعضاء نفسانی را از فعلها
او منع غیر تام بسبب سده که واقع میشود
در بطون دماغ ومجری عصبها که اعضا را حرکت
میدهد چون سده غیر تام ایست روح در
عصبها ومسالک بدشواری نفوذ کند پس
حادث می شود روح را حرکت باضطراب

ودر هم کشیده می شود عصبهای تمام بدن
بحرکتی غیر طبیعی وچون روح اضطراب میکند
رطوبتی که در دماغست گرم می شود ودر
جوشش می آید وبخ می انگیزد وکف بر دهان
می آید وخرخره در گلو می آید بسبب آنکه
آلات حرکه سست میشود وتنفس بنفس
تنگی بیرون آید واگر صرع دماغی بعد از
بیست وپنج سالگی واقع شود تا آن
وقت باشد معالجه نباید دیگر معالجه نمی
شود وروحش حکیم میگوید که صرع اصلا
معالجه نمی یابد سبب این سده اخلاط بلغم
ایست که در دماغ ایست علامات آن
علامتهای صداع بلغمی ایست ودر وقت
صرع کف بر دهان آید علاج بلغم دماغ را
نضج باید داد بشراب اسطوخودوس

ودماغ را از خلط بلغم پاک باید کرد با با
دیها وغرغره ها که در صداع بلغمی گذشتست
سببی دیگر سوداوی باشد علامات خشکی
دماغ ولاغری وبیخوابی وخفقان واضطراب
واختلاج در عضلات سر وترشی دهان و
خوف وگمانهای بد یا فزع علاج در مالیخولیا
گذشت سببی دیگر غلبه خون باشد علامات
امتلاء رگهای گردن وسرخی چشم وروی
وغلبه خواب وگرانی سر وگاه باشد که از
بینی قطرات خون آید علاج فصد صافین
باید کرد ومحجمه بر ساق باید نهادن وتقلیل
غذا سببی دیگر نثر که معده باشد علامات
اختلاج وخفقان معده وگزیدن داع و
لرزیدن معده خاصه در وقت گرسنگی
وآب دهان وطعم دهان مایل بعفونه باشد

ودور کی گردن بر آید وسوراخهای بینی
نیز وحالتی که گویند او را خنق میگویند این
حالت در وقت باشد که صرع می شود بستن
صرع او را در یابد وگاه باشد که فریاد
کند در اول صرع شدن وگاه باشد که
اطلاق شود وبول آید وصرع مشکل گردد
خاصه اگر او را قی آید ودر عقب تخمه و
فساد معده وامتلا زیاده شود سببی
دیگر گزیدن کژدم ایستاکه بر عصب آید
تا زهر او بدماغ آید وعصبها خود را
از آزیدن او در هم کشد علاج او علاج گزدم
گذشتست سببی دیگر صفراوی باشد وان
نادرست علاج او علاج صداع صفراوی
ایست سببی دیگر علج در معده ودوده ایست
علامت وعلاج ان در معده وامعا گفته

خواهد شد سببی دیگر احتباس حیض است
علامة حبس حیض است علاج آنکه در
حیض است در امراض آن گفته شود و علاج
در جمیع اقسام صرع را غیر صفراوی تریاق
و مثرودیطوس نافع است سکنجبین عنصلی
اگر چهل روز مداومت نمایند صرع زایل
شود و بوییدن سذاب و مشک و عنبر نافع
است اما گویند که این نفع در تری اوست
و جمیع خبرها که بخار انگیزد صرع را مضر است
چون شراب و سیر و پیاز و کرنب و گندنا
و کرفس نخاصیت بد است خردل و باقلا
و شیر و ماهی و میوها تر غلیظ و در عقب
طعام بحمام رفتن و آوازهای صعب هول
ناک چون آواز شیر و آوازهای ناخوش
چون دری که صدای بد دهد و امثال آن

سکته

سکته باز ماندن اعضاست از حس
و حرکت و سبب آن سدهٔ تام است که
در بطون دماغ واقع شود سبب اگر
خلط بلغم باشد علامات نرمی بدن و سفیدی
و آب دهان و بینی و کف دهان و این
اضعف است و گاه باشد که بجز حلق و
نفس زدن ظاهر نباشد و مثل مرده
باشد و زنده بود و او را چنان معلوم
توان کرد که پارهٔ پشم یا پنبه یا بدی
را بر دهان او نهند اگر حرکه کند زنده
است یا کاسهٔ پر کرده را پر آب کنند
و بر شکم او نهند اگر در وقت نفس زدن
حرکت کند زنده است یا آینهٔ در برابر
چشم او بدارند اگر گرد نم چشم او در
در آینه ظاهر شود زنده است و آن

رگ شریان که از حرکت باز می ماند بعلی که
است که در مقعد است آن رگ را مساس
کنند اگر حرکت آن رگ ظاهر باشد و از حرکت
باز ماند زنده است و اگر از این علت به
شود باین نوع می شود که ماده در یک شق
بدن ریزد و قولنج شود علاج طاقیه از
نمد در سر او نهند و کاسهٔ گرم را بر بالای
طاقیه نهند باید که کاسه نیکو گرم باشد و تر
یاق یا مثرودیطوس را در ماء العسل
با آب حل کنند و در گلوی او ریزند و اگر میسر
نباشد با دیان و تخم کرفس و زیره را بجوشانند
و صاف کنند و با گل مکند در حلق او ریزند و حقنه
تیز بکنند پس نیفته بدن کنند با بارهات
و جنوبات سببی دیگر غلبهٔ خون باشد علامات
سرخی روی بحدی که خناق میشود و بر آمدن

و بر آمدن رگها گردن و اندک عرق بر
جبین و در نفس زدن او بخر نباشد و این
نوع اگر علاج یا بد بفالج نشود علاج
قیفالین را بگشایند دفعة و اگر حاجه شود
دو اجین را بگشایند و حجامه بر ساق بانهند
و اول حقنهٔ نرم کنند پس از آن حقنهٔ
قوی تر و اگر سبب ضربه و سقط باشد
علاج ضربه و سقط باید کرد و اگر ضعف
واقع شود فی الحال فصد کنند سستی عضو
را گویند از هر عضوی که باشد خبالة حرکة
نکند اصلا باید سوادی حرکه کند سبب
بلغمی باشد که در عصب ریزد اگر از دماغ
در عصبی که در یک جانب بدن است بر
یزد یک شق بدن مفلوج شود و اگر در
منبت عصب ریزد خبالة هر دو شق بدن

فالج

را فراگیرد تمام بدن مفلوج شود وغیر روی
علامات سستی یک شق بدن یا تمام بدن یا یکی
عضو مخصوص وباطل شدن حس وحرکة دفعة
وبیاض قاروره وقای آن علاج اول حقنه
متوسط باید کرد بشارتگی وبنفشه وعناب
وسپستان واصل سوس وتخم خطمی وبابونه
ومغز کاجیره وبرگ چغندر وشیرخشت وشکر
سرخ بعد ازان قنطوریون وشحم حنظل و
تربد ونشق وبادیان وامثال اضافه کنند
وماده را بگلقند عسلی یا شراب اسطوخودوس
وماء الاصول با انیسون ورازیانج واسطو
خودوس را بجوشانند وصاف کنند وسکنجبین
عنصلی با وی انضج دهند وتنقیه بدن کنند
بحب ایارج که متوی شحم حنظل وغاریقون کرده
باشند وایارج لوغاذیا واگر سه هفته بگذرد

حب ماسن بدهند ودر مسهل دادن اعادة
وتکرار نکنند وباز در نضج دادن تکرار کنند
وغذا روز اول ماء العسل دهند یا ماء الحمص
یا آب نخود با مرغ جوزه بسبت ودارچینی وفلفل
دهند واگر بیم دی در غایت باشد کبوتر بچه و
گوشتک وامثال آن کباب کنند وگوشت
گوشت وگنجشک وآهو بیرزید ارچینی مناسب
است الخمر ومغز جوز بهم نخود زند خاصه وقتی
که قبض باشد الخمر ونا داوم سیر تر توانند
تریاق ومثرودیطوس مناسب است و
گاه گاه خاییدن مصطکی وکندر وقرنفل
خوب است گندنا یا روباه یا شغال در آب
بجوشانند واگر در روغن زیت جوشند بهتر
است تا مهرا شود ودر انجا نشینند بعد از
تنقیه ومشک وعنبر دایم بوی کنند وچون اثری

ظاهر شود برنشستا وکته فرا نهند سببی دیگر
خون می باشد علامات سرخی رنگ روی
وچشمها وگرانی بدن وپرا مدن رگها وعلامات
دیگر که گفته شد علاج قیفال باید گشود وحجمه
بر ساق باید نهاد وتقلیل طعام وحقنه باید
کرد اما احتیاط باید کرد در فصد کردن تا
علامات غلبه خون نیکو ظاهر شود که فصد کردن
ضرر تمام دارد سببی دیگر سوء مزاج سردی ر
وتری است که ماده نباشد علامات که تدبیرها
بلع شود نرمی آن عضو وخستگی علاج طشتک
امتزدیطوس وترکیبها وغذاها گرم که گفته
شد وبوییدن داروهای گرم مرزنگوش
ودورق انغار وجرمی واکلیل وبرگ اترج
وبابونه وقیصوم وسداب باید جوشانید و
آب نوا بوسم لطول کند وتفل آنرا برسر نهند

سببی دیگر ضربه وسقطه است وعلاج آن
خواهد آمد اگر دفعة واقع شود ورم کنند
سببی دیگر زایل شدن مهرهٔ پشت است یا
محل مهره اگر درون بیرون آمده باشد یا فرو رفته
باشد ومغاک شده اگر فرو رفته باشد سینه
یا سر میل به پشت کرده باشد واگر بیرون
خزیده باشد کوز پشت شده باشد علاج آن
مهره را بتدریج بجای خود بباید آورد تشنج
درهم آمدن عضله است که میل بمبدا کرده
باشد ومنبسط نشود سبب ماده بلغمی می
باشد که در جرم عصب دررفته باشد ودر
عرض عصب زیاده شده باشد واز طول
درآمده واین را تشنج امتلایی میگویند
علامات علامات غلبه بلغم است ودفعة واقع
شده علاج تنقیه بدن پشت از بلغم بتی وجهها

وا یا رچهار و رغنهار کرم طلا کردن و غذاها
ماء العسل و گوشت کبوتر و کنجشک و آهو و
صید بریزند و دارچینی و قرنفل و عود زنجبیل
سببی دیگر خشکی عضله است که بسبب تعب
یا اسهال و یا تبهای تیز یا بحرانی یا گرسنگی
بسیار واقع شود علامات لاغری و خشکی
اعضا و باریک شدن آن عضو است و بتدریج
تشنج شده باشد علاج این علة علاج ندارد و در
جوانان با درست معالجه آن و جنبان آبی شود
زی روغن تر طلا باید کرد چون روغن بادام
و بنفشه و روغن و بنفشه طلا و امثال آن و غذاهای چرب
وتر باید خورد و فواد را باغنه اجتناب باید کرد
سببی دیگر آنست که ابتدا بعضله رسد چون گزیدن
عقرب یا مار یا رتیلا یا هزار پایی یا شوکران
یا نیش زهر به آن عضو رسد یا خلطی تیز در

وقت قی کردن در آن عصب ریزد یا علة
ذی رحم باشد یا سبب دود معده که بخار آن
بعضله رسد و متشنج می شود و علامات
اینها ظاهر است و علاج کنند خواهد شد در
علاج زهرها و دود معده و قی کردن خلط
که در معده باشد و معالجه عضوی که بخار آن
بعضله می رسد ورم دیگر آن عضو باید طلبید
تمدد
تمدد مرضی است که در یکی آلت اعضا واقع
شود که منع میکند عضو را از انقباض و
از طول کم نشود اسباب آن اسباب
تشنج است فرق آنست که ماده تمدد در
طول عضله واقع میشود چنانچه گرهای عضله
گرفته می شود و در هم نمی تواند آمد و راست
می ماند یا ابتدا در ابتداء او رسد و ترمیکرد
علاج آن بعینه علاج تشنج است در جمیع

لقوه
اقسام لقوه مرضی است که کشیده می شود
نیمه روی بجانب غیر طبیعی سبب آن تشنج است
یعنی کشیدن یکی از دو جانب روی و جانب
دیگر را بخود میکشد بسبب خشکی دماغ علامات
امتداد جلد روی جانب صحیح و قلة آب دهان
و کند دهان ماندن چشم در جانب صحیح و این تشنج
پیوسته می باشد وعلامة که بتدریج پیدا می شود
و جانب ماؤف خشک و لاغر باشد علاج آن
علاج تشنج یبسی است وعلامة تشنج امتلایی
در لقوه آنست که دفعه واقع شود و جانب
ماؤف نرم باشد علاج آن علاج تشنج
امتلایی است سببی دیگر سست شدن
یک جانب روی است علامات سستی جانب
ماؤف است و ضعف حرکة و بنشیب آمدن
پلک چشم و نشستن بر آن که بدرگاه می نشیند درجانب

ماؤف و آب رفتن چشم از جانب ماؤف
و کند و ترمه حواس و باد آمدن از دهان بی
اختیار علاج باید که ماده که لقوه را تا نهم در
روز نیاورند از برای آنکه مودی بتشنج میشود
یا نکته و اگر بیش ماده بگذرد علاج باید نضج
ماده دهد بگلقند یا شراب اسطوخودوس
یا شراب بزوری و غذای لطیف خورد مثل
عصفور و کبوتر از پرندها و گوشت آهو و
چون ماده قابل شود و نضج تمام یابد مسهل
دهند مثل ایارج و حبوب بلغم و غاریقون مجرد
بغایت مجربست و غرغره بخردل و ابکامه نفع تمام
دارد رعشه مرضی است که در عضوی
ای پیدا شود و آن چنانست که قوه محرکه که عضو
آن را حرکت میدهد عاجز است از حرکت دادن
عضو با تصال بسبب آنکه گران عضو میل به با

باز میکند و قوه محرکه میخواهد که عضو را به بالا کشد هر دو حرکة بهم مختلط میشوند میخواهد که قوه محرکه عضو را نگاه دارد که حرکة نکند و حرکة ثقل عضو را نمیگذارد که ساکن شود و آلة عضوی را گویند که مرکب باشد از اجزاء مختلف چون دست که مرکبست از عصب و عضله و عظم مثلا **سبب** تشنج فراغ عضو است که سرد شود یا وسست شده باشد یا بجهة بحدی که فلج شود چنانچه بیرانه سری شود و کسی را که آب سرد خورد دفعة و یا فراط باشد ناشتا آب خورد یا مدام و مستی کند پس شراب آب ناغصب که مشوش قوت میشود یا مرض بسیار کشیده باشد یا وهم یا فزع یا بعد از جماع یا بسبب گرفته شدن عضوی چنانکه کسی بر پای خود نشیند و یا ایذایی بعصب و عضله رسید

شدم

از گزیدن حیوانات چون کژدم و مار و غیر آن و علامات و معالجات این سببها ظاهر است و اگر بسبب غضب باشد تقویه دل باید کرد **سببی دیگر** سده باشد بسبب خلطی غلیظ لزج که روح توجه طبیعی نفوذ نتواند کرد در عصب آن عضو آن **علامات** بدی مزاج و امتلائیست که در فالج گفته شد با علاج آن **خدر** نقصان حس یا بطلان که در حس لمس واقع شود **سبب** ضغط است که عارض میشود عصب را مانند آنکه کسی بر پای خود نشیند تا کرخ شود **علاج** منع ضغط است **سببی دیگر** سده باشد که از خلط خام غلیظ سرد در عضله و عصب واقع شده باشد که قوه حساسه از نفوذ کردن در آن عضو باز مانده باشد یا ماده درو هم نفوذ کرده باشد و عضو سست شده باشد

خدر

علامة سستی بدن و کاهلی و سفیدی رنگ و گرانی حواس **علاج** آن علاج فالج سردست **سببی دیگر** از گزیدن کژدم و مار و غیر آن نیز میشود **علاج** تریاقست و فادزهر **اختلاج** و حرکه متفرقی است از بدن که عادة نبوده که حرکه کند حرکتی سریع متواتر در زود ساکن شود **سبب** رطوبتی غلیظ لزج است که حرارت بدن آنرا دفع میکند ریح میشود و از جهة غلظ از مسامات بیرون نمی رود و طبیعة میخواهد که آنرا دفع کند حرکة میدهد ریح راه نمی یابد که بیرون رود او مخالف حرکة او حرکه میکند پس عضو در حرکة حس آید تا تحلیل هر دو **علاج** داروهای مثل بابونه وشبت و مرزنگوش و حاشا و سذاب و امثال آن گرم کنند و کمادکنند و روغنهای محلل چون روغن بابونه و روغن حب الغار

علامة

اختلاج

دجاورس گرم کرده اکر کماد کنند نیز منا سبست اگر بازین کمادها و روغنها شود و الا مسهل باید خورد **فصل دوم در امراض چشم رمد** ورم ملتحمه را گویند **سبب** اگر غلبه خون باشد **علامات** سرخی چشم و منتفخ شدن ملتحمه و ورم و کشیده شدن حدقه و وگی بسیار و بر آمدن رگها و تیرکی زدن شقیقه **علاج** احتراز کردن از دود و غبار و روشنایی و نظر کردن در چیزهای سفید و هوا گرم و سرد و قبض طبیعة و چیزهای بخار انگیز چون عدس و کرنب و شراب بسیار و معده را پر کردن از طعام خاصه شب و خواب کردن بر بالای آن و چیزهای تیز چون سیر و پیاز و چیزهای شور و بسیار ترش و تند ترین چیزها جماعست و فصد و حجامة از شربتها شراب بنفشه یا شراب نیلوفر یا شراب الو یا شراب

کل غذا بیخ وکشنیز وکدو وزرده بیضهٔ نیم برشت
واکر ضعفا باشد مرغ جوزه واز مسهلات حب
بنفشه یا ایارج اکر ماده غلیظ باشد وسفیده
بیضهٔ با شیر جاریه یا شیاف مامیثا در جلاب حل
کنند ودر چشم چکانند سببی دیگر صفرایی باشد
علامات ورم وانتفاخ وچرک چشم کمتر باشد اما
سوزش ودرد وخلیدن بیشتر باشد علاج طبیخ
هلیله یا حب بنفشه یا شیرخشت والوی بخارا با
ید خورد تا دماغ از صفرا پاک شود وخرفه وکاسنی
وکدوی تر بر چشم باید نهاد وسفیده بیضهٔ
مرغ وشیاف کافوری وافیونی چکانند اگر سوزش
ودرد صعب باشد سببی دیگر بلغمی باشد و
علامات ورم عظیم باشد وسرخی کمتر باشد
وچرک بسیار باشد ودرد صعب نباشد علاج
تنقیهٔ بلغم باید کرد بحب ومطبوخ اگر احتیاج

شود

شود ولعاب حلبه وکتان چکانند بعد از ان شیاف
احمر لین ووقتی که رمد معالجه نپذیرد ودیر
بماند یقین دانند که در طبقات یا در رگها افتی
ایست پس توتیا شسته با اسفیداج وقیمولیا
شسته ذهبی ونشاسته وضع ذرور سازند
وکاه باشد که صبر مجد کفایت کند باید که در آخر
رمد خرقه را باب گرم تر کرده بر چشم نهند
ودر ان تکرار کنند اگر سبک شود حمام روند
واقداح خورد از شراب درین وقت نافعست
واگر رمد دیر کشد در منوی شاید که بفصد
شریان صدغ یا به تراد احتیاج شود وفصد
پس سر وتعلیق علق بر پیشانی واگر سبب
رمد نزله باشد آرد عدس با آرد جو
یا دانهٔ گل را باب غوره یا گلاب یا آب
مورد بر پیشانی طلا کنند ودر تقطیر شیاف

کل بکشند تکرر کرمی وتری باشد یا غذا ارکه
بخار کرم انگیزد علامات وقوع سبب ایست
که در وقت مرض باشد یا بیشتر بوده باشد
علاج اگر از گرمی آتش یا افتاب باشد سفیدهٔ
بیضه با لعاب اسفغول که با کشنیز گرفته باشند
یا شیاف ابیض بکشند ودر غذا ملاحظه کنند
چیزی بخار انگیزد نخورند شربتهای سرد باشند
وطبیعه را نرم دارند سببی دیگر سردی است
که بر رو وارد شده باشد علاج زرده
بیضهٔ مرغ را بروغن گل گرم کرده بر چشم
نهند اگر محتاج شود وتکدر را العالج رمد
معالجه کنند وردینج ورم عظیم ایست که
در ملتحم پیدا شود یعنی در سفیدی چشم تا غایتی
که چشم فراهم نیاید وبیشتر اطفال را عارض
شود علاج ان علاج رمد ایست مگر آنکه

وردینج

درین

درین مرض خون بیشتر بر دارند بفصد یا
حجامت بر پس سر وبرگ کشنیز را بر چشم نهند
وزرد مار بیضه با اندکی زعفران بر چشم نهند
نفاخات اندکی در چشم نفخ مانند پیدا میشود
ومی ماند در میان طبقات قرنیه اگر در زیر
طبقهٔ اول از طبقات قرنیه باشد سیاه نماید
وباصره را مانع نشود واگر در زیر طبقهٔ
دویم باشند نماید وباصره را مانع شود
واین اب که نفخ شده تیز می باشد وتیز و
خورند تیزی باشد علاج اگر این نفخ خورد
باشد خشک کنند کفایت ایست والا عمل
تجدید باید کرد قروح چشم قرحه که در چشم
پیدا می شود هفت نوع می باشد چهار نوع
بر سطح قرنیه می باشد اول قرحه وحشونه
می نامند اول انست که بر سیاهی چشم پیدا

سیم

شود مثل دودی نماید و اینرا اقتام
می نامند دویم آنست که خورد و واقع شود
و در عمق قرنیه باشد اینرا سحاب می نامند
سیم آنست که قرحه بر گرد چشم سیاهی
چشم باشد آنچه بر سیاهی باشد سیاه نماید
و آنچه بر سفیدی باشد سرخ نماید و اینرا
اکلیل می نامند چهارم مثل پارهٔ پشم است
که بر ظاهر سیاهی نماید و اینرا صوفی می
نامند و سه نوع دیگر آنست که در غور واقع
شود اول قرحه تیست غایر قرنیه دویم
آنست که بسیار در عمق نیست اما کشاده
تر باشد سیم خشک ریش است که چرک دهد
و بان ضربان سخت باشد و چرک آن سفید
باشد و درد صعب کند و اگر آن چرک رقیق
باشد و زرد سبک تر باشد آن قرحه و اگر

کبود

کبود باشد آن هم سبک باشد و سبک تر
آن باشد که سرخ باشد علاج اگر قرحه در
چشم راست باشد بر دست چپ خسپد
و اگر در چشم چپ باشد بر طرف راست
خواب کند و غذا از لطیف خورد چون ماش
و نخود و امثال آن و چون اثر قرحه منفجر
شود مرغ جوزه خورند یا باچه و پیش
از انفجار دماغ را البته پاک سازند بمسهل
و احتقان و اگر خون غالب بود بفصد
قیفال در حجامت ساقین و فصد رگ صافن
که برابر کول کعبهای می باشند در جانب
داخل و هر چند که طبع فواکه با شامند
تا تقلیل ماده شود و اگر قرحه چرک دهد
انزاجار العلق و شیر دختران پاک سازند
و چون قرحه از چرک پاک شود گندر محرد

باشیاف کندر یا شیاف نشاسته بشیر دختران
در چشم حکانند طرفه نقطه سرخست خونی که
در چشم عارض میشود بسبب ضربه یا دکی
کشاده شده باشد بسبب ترکیب عروق و
در چشم ملتحمه قطره خون ریخته علاج قطرهٔ
خون کبوتر یا از ان فاخته که از زیر بر او
باشد که بر آورده بکنند و از آنجا قطرهٔ
خون در چشم او چکانند اگر در اول مرض
بدان خون اندکی مقل یا کل ارمنی اضافه
کنند نافع است سبل مانند پرده ایست
بر بالای چشم بر روی طبقه ملتحمه حادث
میشود بسبب رگهای که پر خون است و در هم
بافته شده و سرخ است و بیشتر در چشم خانه
دیدن می باشد و از روشنایی و جای
ایذا می یابد و چشم خانه خوردی نماید

علاج اگر سبل قوی باشد علاج آن تجدید باید
کرد که پرده را بردارند و اگر سبک باشد
برادهٔ مس قبرسی یک روز در بول اندازند
و در چشم حکانند و شیاف احمر لین شادنج
عدسی شش درم صمغ عربی و کثیرا از هر یک
پنج درم مس سوخته چهار درم کهربا اسفیداج
رصاص از هر یکی دو درم سندروس و ادرنج
ناسفته شنجرف از هر یکی یکدرم خون سیاوشان
زعفران از هر یکی نیم درم مجموع را شیاف
سازند و شیاف احمر حاد کشادنج درم زاج
سوخته درم روسختج و زعفران فلفل از
هر یکی یکدرم و نیم شیاف سازند با آب سداب
و استعمال کنند و اگر با سبل جرب باشد بهتر
از شیاف سماق نباشد مجرد سماق با صمغ
و انزروت اضافه کنند قطع سبل و دفع

جرب کند مجربست **ظفره** مشهور رکی ناخنه است
دان مانند عصب است که از گوشهای چشم
می روید و بیشتر از گوشهٔ چشم می روید که جانب
بینی است تا غایتی که بیشتر چشم را می پوشد و
باصره را از دیدن مانع می شود و این زرد
و سرخ و کبود می باشد **علاج** بهتر از آن نباشد
که بالتی که از ابهمت گویند بجنبند و زیره را با نمک
بخایند و بر چشم نهند و ساعة بساعة حدقه را میگر
دانند تا بلک چشم بر حدقه بجنبد و فصد کنند و بد
را پاک کنند از اخلاط اولا بعد از آن بجنبند و
شیاف دینار چون صفت آن شنجرف را سنج زرنیخ
احمر سکر طرزد از هر یکی یکدرم زعفران عروق
از هر یکی ربع درم اشق کندر از هر یکی درم مجموع
را شیاف سازند و شیاف ونرج صنعة آن
کحل زنجار ساذج هندی از هر یکی یکدرم و نیم

اقلیمیا دو درم اشق سکبنج دار فلفل از هر یکی
نیم درم اشق و سکبنج را بشراب کهنه حل کنند و
باقی دارو ها را نرم بسایند و بدان شیاف
سازند و روشنایی صنعة آن مس سوخته
ساذج از هر یکی پنج درم فلفل دار فلفل شیح
حنظل زعفران از هر یکی نیم درم زنجار صبر بورق
ارمنی از هر یکی یکدرم قلیمیا دو درم نرم بسایند
و چون سرمه بکشند و با سلیقون بکشند اما بعد از
او تدریج داروهای تیز را بکشند **قمام و قمل**
قمل شبش را گویند که در حقنها حادث میشود از
مادهٔ عفن که طبیعة از او در جفن می ریزد و
بشکل شبش حیوة میگردد یا بشکلی دیگر که آنرا بفارسی
بنج بایک میگویند **علاج** بدن را پاک کند از اخلاط
با یارج و حب شبیار بعد از آن بآب دریا و
نمک آب بشویند **سلاق** غلیظ شدن جفن را

را گویند **سبب** خلط تیز بد باشد که جفن را
سرخ سازد و موی های جفن بریزد و گاه باشد
جفن ریش شود و چشم را احتراز کلی کند و این
سلاق نومی باشد و کهنه باشد و بسیار باشد
که بعد از رمد حادث شود **علاج** اول بدن را
پاک باید کرد بعد بایارجات و حب قوقایا و اگر
نو باشد عدس را بگلاب بجوشانند یا در آب
برگ خرفه یا در آب برگ کاسنی و سفیدهٔ بیضهٔ
مرغ و روغن گل طلا کنند و بحمام روند و آنچه
کهنه باشد رگ پیشانی بگشایند و حجامت ساق
کنند و بسیار بحمام روند و نوعی دیگر بگیرند،
مس سوخته نیم درم زاج سه درم زعفران یکدرم
فلفل یکدرم مجموع را بشراب عفص صلایه کنند
تا مانند عسل شود و بر پشت جفن مالند **شعیره**
ورمی است دراز بر شکل جو که بر طرف جفن

حادث میشود و بیشتر از خون می باشد **علاج**
فصد باید کرد و با یارج بدن را پاک باید کرد
از اخلاط و بیه را بگداز زند و بارد جو طلا
کنند یا خون کبوتر یا خون ورشان یا خون تشقاین
بمالند **شرناق** بیه زیادتی است که در جفن بالا
پیدا شود و جفن را گران و سست سازد
و این کودکان را و کسانی را که مزاج تر داشته
باشند ایشان را عارض میشود و کسی را که رمد
بسیار میشود **علامات** آنست که پشت جفن
را در میان دو انگشت بگیرند چون انگشتان را
بگذارند آنچه در میان انگشتان گرفته باشند
یک لحظه بلند بماند **علاج** قطع باید کرد و بیه زیادتی
را بیرون آورد و اگر بعضی بماند نمک بر آن
ریزند تا آن بقیه را ناچیز کند و بخورد و خرقه
را بسر که تر کنند و بر آن اندازند **شعر منقلب**

علاج داغ باید کرد یا بسوزن درکشند یا مو
زیادتی را موی را است حسفانند یا بلک چشم
را کوتاه کنند جالینوس گوید صدف خورد
را بسوزند وسحق کنند و نقطه ان خلط کنند و
موی زیادتی یا موی منقلب را کنند واین
دوا را بر انجا طلا کنند دیگر نروید ضعف
بصر ضعف قوة باصره یا بسبب بدی مزاج
بدن یا بدن مزاج سر یا مزاج چشم وبیشتر از
خشکی می باشد که از اسهال یا از جماع بسیار
یا تعب بسیار حاصل شود یا روح رقیق شده
باشد مانند کسی که در جرم افتاب نظر کرده
باشد علامة انست که در چیزهای بسیار روشن
وشعاع دهنده نظر نتواند کرد واگر روح رقیق
بسیار باشد از دور چیز را نتواند دید واگر
روح غلیظ باشد عکس ان باشد وگاه باشد

که در رطوبات چشم یا در طبقات قصوری
واقع شده باشد وشکافتن مشکل باشد
علاج مزاج بدن وسر وچشم را باعتدال باید
ورد وقوة باید داد باطریفل صغیر که دماغ
را پاک کند وقوة دهد ومنع بخار کند ومعده را
قوة دهد واگر روح غلیظ باشد توتیا را با
بادیان یا آب بادروج یا مرزنگوش بکشند
ودایم کحضض کحل کنند که بسیار قوة چشم
میدهد دوایی معتدل که قوة چشم دهد دو
جوز وسی توتیا هلیله زرد را بکوبند وکمقال
فلفل را صلایه کرده در چشم کشند نوعی دیگر
آب آنار مرزنگوش را بجوشند تا بنیمه آید بعد
ازان بنیمه آن عسل اضافه کنند و دوماه در
افتاب نهند وصاف کنند وقدری فلفل و
صبر اضافه کنند نوعی دیگر آب بیاز را با عسل

در چشم چکانند وخوردن شلغم بریان یا
جوشیده یا خام چشم را قوة دهد ونور باصره
را زیاده وتیز کند وگوشت افعی قوة باصره
دهد وصحة چشم نگاه دارد وشانه کردن سر
هر روز نافعست خاصه پیرانرا وچشم در آب
کشادن خاصه جوانانرا وامتلا از شراب
وخواب بر بالای طعام وگریه بسیار وغذاهی
که خون سودایی انگیزد خون عدس وجماع
بسیار وفصد وحجامة دایم واستفراغ بسیار
خوابیدن وخواب باسهال وهر چیز که مضعف
معده وقابض طبیعة است وبادروج و
زیتون لجة وشبت بضعفا باصره بلاست
جرب سه نوع است نوع اول آنست که
اندرون جرب منبسط گویند علامات که در باطن
جفن درشتی اندک مفهوم میشود وظاهر

جفن سرخست واشک از چشم میرود و
این نوع بعد از رمد می باشد در حالتی
که رمد معالجه نیک نیابد سبب خلط غلیظ
تیز کرده باشد که در زیر غشایی که بر داخل
جفن است می ریزد علاج فصد است و
اسهال بایارج وحب قوقایا وشیاف
روشنایی واحمر لین واخضر لین صفة ان
زنجار سه درم قلقطار سوخته شش درم
بورق کف دریا از هر یکی یک درم زرنیخ
سرخ درم نوشادر نیم مثقال اشق را در
آب سداب حل کنند وداروها را کوفته
وبیخته بدان شیاف سازند وبکشند واگر
باین خوب نشود در جفن غلظة باشد بعضی
نیشتر ببکی باید زد وغلیل تراشند وبگلاب
وسرکه باید شست وبعد ازان این شیاف

بکار برد نوع دوم را حصفی میگویند واین
نوع از رمد می باشد ومی رمد تر می باشد
سبب بخارات تیز ایست که در زیر غشاء
جفن در می آید وعفن می شود لبس بو سطح
جفن مثل حصفه ظاهر می شود و دموع صب
می شود واگر تأخیر کنند سبل میشود علامات
مثل جاورس دانه بو سطح داخل جفن ظاهر
شود سرها سفید و متغشر می شود مثل سبوس
علاج فصد ایست وتنقیه بدن و اختصار
کردن بو غذای لطیف الخ ممکن باشد واین
نوع را باید که حک نکنند و الا فرکلی گند سبب
انکه غشایی بو سطح جفن ایست رقیق ایست
واین حصفه بو سطح ظاهر شده همه آن غشا را
منخرق سازد وجفن فاسد شود بلکه ناضروره
نشود جبرا حک نکنند خاصه این نوع را نوع سیم

غش

زا ایتینی گویند سبب فاسد شدن وتیز شدن
خون باشد واین بدترین انواع چو ایست
علامات مانند دانهٔ انجیر باشد وسر تیز وبیخ
تار یکی علاج فصد باید کرد وبدن را از ماده
تیز پاک کرد وچوب را حک کنند بعد از ان شیاف
احمر حاد وشیاف ابیض وشیاف انار کرد
بدفعات نبات حک باید کرد وبوره تیز حک
ونوع بکشند غشاء علتی که در شب چیزی
را نه بیند وروز نیک شود انرا بپارسی شبکو
ری گویند سبب بخار غلیظ ایست که روح را
غلیظ میکند در شب علاج اگر قوی باشد
حب ایارج بخورد تا بدن از خلط پاک شود
وجگر بز کوهی را شق کنند وفلفل دراز نیم
کوفته در انجا ریزند وجگر را بریان سازند
وبعد از ان فلفل و بادیان نو ابسیایند

ودر چشم کشند وبا سیلیقون نیز نافع ایست وچشم
را بر بخار دارو هایی که جوشانیده باشند
بدارند و اکلیه بخردل غرغره کنند خیالات
چیزهای را گویند که در نظر می آید از سیاه
وسرخ وزرد وکبود و امثال انها و انرا
در خارج وجود نیست سبب آن قوه باصره
می باشد که بخار غذایی را که هیچ بدن از ان
خالی نیست احساس میکند وعلامات ومعالجه
در صداع که از قوه حس دماغ باشد گذشت
سببی دیگر در طبقات می باشد چنانچه اثر
جدری یا رمد بر قرنیه مانده باشد یا خشک
رسیده باشد بر حدقه وازان کثیف ساخته
وصفا ان زایل شده باشد وآن آثار مرئی میشود
بهیئه آن علامات آنست که زیاده وکم
نشود وتغیر نیابد الخ محسوس میشود وبسبب

خیالات

ودم متکاثره
وخلاء معده سببی دیگر آنست که در بدن ا
رطوبات سرد وتر شده باشد که صفا انرا
مکدر کرده باشد یا چوا ده باشد که رطوبات
را در جوشش آورده باشد که هوائیه حادث
شده باشد و بر طوبته خلط شده مانند زید یابس
وخشک شده باشد که کثافت کسب کرده باشد
وشفاف نمانده باشد واگر این نوع خیالات
بر یک حال بماند وتغیر نشود وکم نشود بلکه زیاده
شود واین مودی بنزول آب میشود باید که
بحال بعلاج او بیشتر مشغول شود واگر شش
ماه گذرد این خیالات نزول نشود واگر
خیالات بسبب غذا یا سبب بحران یا سبب
عصب باشد زیاده وکم بشود بحسب خلاء وامتلاء
معده وگذشتن بحران وغضب وفرو اد بصفاق
طبقه قرنیه ایست نزول آب رطوبتی ایست

نزول

که محتبس میشود در تجویف عنبیه که میان صفاق
ومراد بصفاق طبقهٔ قرنیه است و رطوبت بیضیه
است **علامة** خیالات است مذکور شد و آب
که رقیق و صافی است اگر ابتدا دارو های
خشک کشند و غذا های خشک خورند زایل میشود
و اگر دیر کشیده باشد میل باید زد و اگر کدر
یا ازرق یا قصی یا غلیظ باشد علاج ندارد
و اگر این رطوبت در تمام ثقبه در آید کدر سازد
و گاه باشد که در یک موضع ثقبه آید در بالا
یا در نشیب یا در یمین یا در یسار آنچه در برابر
این رطوبت باشد از مرئیات دیده نشود
علاج باید که تنقیه کند با ایارج یا حب الذهب
و غذا های خشک خورد چون مطجنه و کباب
و قلیه و از نبید چرب و شوربا پرهیز باید
کرد گویند بورکتم را در کحل ساختن منع نزول

میکند و اگر بطو نزول شده باشد خلاص یابد
و شیاف مرارات بعد از تنقیهٔ بدن بغایت است
و نظر کردن در چشم حمار دشتی بخاصیته دفع
نزول میکند **فصل سیم در امراض بینی** یکی از
مرضهایی نقصان شامه است یا بطلان نقصان
آنست که بوی چیزها را نیکو احساس نکند و بطلان
آنست که بوی را نشنود **سبب** برودة
مجرد است یا برودة با بلغم که در مقدم دماغ در
زایدتین عارض شده باشد **علاج** تنقیهٔ دماغست
با ایارج یا حب ایارج که با آب بادیان حب سازند
و اطریفل را مقوی کنند با ایارج بعد از آنکه نضج
داده باشند بشراب اسطوخودوس
سببی دیگر سده باشد **علاج آن** در زکام
گفته شود **دریافتن رایحهٔ کریهه** بوی بد که
در بینی پیدا شود و صاحب آن ازین بوی

لذت یابد و هیچ بوی دیگر نشنود **سبب** خلطیست
که در مقدم دماغ یا در خیشوم یا در زایدتین
یا بینی ریش شده باشد یا بخار بد از معده
یا از شش میرسد و هر بوی که بدماغ می آید
کیفیت آن بوی بد میگردد و شامه آن بوی را
در می یابد **علاج** تنقیه بدن و دماغ کنند از
خلط عفن که بیشتر از بلغم می باشد با ایارجات
و حبوبات و دایم چیزهای خوش بوی باید
بویید چون مشک و عنبر و امثال آن و مشک را در
گلاب حل باید کرد و در بینی چکانید و بینی را
بشراب شویند و فتیله سازند از سعد و صبر و
سنبل و گل و قرنفل با آب فوتنج یا آب برگ
مورد در بینی نهند و بول حمار را اگر در بینی
نجاصیت این علة را زایل کند **دوام ادراک
بوی نیکو** گاهی باشد که ورای بوی خوش

هیچ نشنوند و اگر این حالت در تنها واقع شود
چنانچه بوی گل و مشک شنوند و هیچ کدام حاضر
نباشد علامت مولیست **علاج** پاک کردن دماغست
از خلط بعد از آن جند بیدستر بوی کند تا آن
علة زایل شود **خشکی بینی** در تنها فی باشد بسبب
گرمی و بسبب خشکی بدن می باشد چنانچه در دق
می باشد و یا بسبب خلطی باشد در دماغ که بینی
را خشک کند **علاج** دماغ را از خلط پاک باید کرد
بمسهلهایی که گفته شد و خشکی که بسبب تب باشد بر
روغن بادام یا روغن بنفشه یا بادام یا روغن
کدو یا روغن نیلوفر بینی را چرب کنند و اگر از
حرارت باشد قدری کافور اضافه کنند **قروح
انف** ریشی که در بینی میشود اگر تازه باشد
مرهم اسفیداج یا هلیله بروغن گل که از زیت
گرفته باشند موافق است و اگر خشک باشد روغن

نبفشه با دام با کیته یا لعاب اسپغول و غذاء
صالح خورند و ترک گوشت کنند و طبیعت نرم دارند
و منع بخار کنند از معده بمثل بهی و سیب و با نشاتی
با اسپغول و قند و کشنیز خشک بقند و اگر قوی
باشد رگ قیفال بگشایند و حجامت نقره کنند و اگر
بدن ممتلی باشد از خلط بد نزا پاک کنند از خلط
صفراوی و بلغمی **رعاف** اگر در روز بحران
بود بند نکنند مگر وهم آن باشد که قوه ساقط
نشود و اگر سبب غلبه خون باشد **علامات** سرخی
رنگ در روی و گرانی اعضا و انتفاخ رگها باشد
انزا بند نکنند تا بدن و کله بتر ار آید و اگر سبب
گرمی خون باشد **علامات** آنست که بیشتر از آن
درد سر و اندوه و سوزش سر باشد و وقت
سیلان خون که از وریدها و شرایین می آید آنست
که اگر شرایین باشد جهنده و مایل بزردی

ملذ

باشد **ادویه** اقاقیا و گلنار و عدس و مازو
و بقبض عمل میکنند و انچه بخنکی باشد حبس میکند
چون افیون و بیخ و عصاره کاهو و عصاره
لسان الحمل و انچه بلزوجه و غروته بند میکند چون
گرد آسیا و کندر و انچه بدباغ بند میکند چون
زاگ و آنچه بخاصیت بند میکند آب سرگین خر تازه
و تارهای عنکبوت و آب بادروج و تودریه
باغی **مرکب** تارهای عنکبوت را در سیاهی ترسا
زند و غبار آسیا رو باشند **نوع دیگر** افیون
و اکل گرد آسیا گلنار مازو از هر کدام نیم درم
مجموع را با آب سرگین خر که تازه باشد بیغا کنند
و خلط کنند و با تار عنکبوت در سوراخ بینی نهند
و پیشانی را بگلاب و کافور طلا کنند و حجم بر موضع
جگر نهند و نیشتر زنند اگر رعاف از بینی راست
آید و اگر از چپ آید بر سپرز نهند و کشیدن

قواز

خصیه بقدر احتمال فاقته تمام دارد در حبس
رعاف و کار باشد که فصد کنند بحدی که امکان
غشی شود **زکام و نزله** سبب آن خون و صفرا
می باشد **علامات** زکام و نزله گرم سرخی
چشم و روی و انچه از دماغ آید خاینا سینه
یا بینی رقیق و گرم باشد و مایل بسرخی و زردی
و سوزش در بینی و سینه باشد و علامات زکام
سرد گرانی دماغ و انچه از دماغ آید غلیظ و
سفید باشد و سوزش در بینی و سینه نباشد
علاج فصد باید کرد و نشستن را درین مرض
ملاحظه باید کرد چیزی که باید خوردن دویم
مزاج را باعتدال باید آورد بشراب نیلوفر
و بنفشه و اسپغول و هندوانه و کشک جو و
کشنیز تر و کدوی تر و اسفاناخ و اگر اد
باقلا و امثال آن و بحمام فاتر باید رفت و در

زکام

زکام سرد بعد از نضج ماده بحمام روند و تلیین
طبیعت کنند و دفع صفرا و خلطی که از دماغ در
سینه ریخته باشد بلعاب خیارشنبر و بنفشه
و تخم خطمی و بیخ سوسن و نیلوفر و خبازی و
و متعد و دست و پای را بروغن بنفشه با
دام چرب باید کرد و نشیم نزله و زکام را
ببایدستن تا از دماغ نگریزد و بشیره خشخاش
و مضمضه کردن بآبی که در آنجا پوست خشخاش
و عناب جوشانیده باشند اگر بسبب گرم باشد
سرد غرغره کنند و اگر سرد باشد گرم غرغره
کنند چهارم ماده را باعتدال آورند
اگر رقیق باشد بشراب خشخاش و عناب و
عدس و امثال آن و اگر سرد باشد بشراب
زوفا و اصل السوس با سکنجبین عنصل یا
شراب لیمو که ترش عنصل نباشد نضج ماده را

بجانب مخالف میل باید داد اگر بر سینه ریزد
بجانب بینی میل باید داد و ادرار ماکه عطسه
آورد تا بر سینه و نفس نریزد و شیشم الحذر
سینه و نفس رخنه باشد دفع کند بعد از
مادها و معجون بنفشه در سرد و گرم نافع است
و روز خواب نباید کرد و بعد از طعام جز
هر کلی دارد و امتلا و تخمه بد است و بخار
سرکه گرم که بر سنگ آسیا ریزند سده‌ها
دماغ بگشاید اگر زکام گرم باشد و سیاه
دانه را بکشایند و در سرکه بسیار ترش با
شد بخشانند و باندکی روغن زیت کهنه
در بینی چکانند و بوییدن آن نیز سده بگشاید

فصل چهارم در امراض لثة و اسنان
وشفتین در مرض گوشت بیخ دندان
و لبها باید که هشت چیز را رعایت کنند اول

از فساد و بعد و خواه از طعام و خواه از
شراب و خواه آن طعام در جوهر خود فاسد
باشد یا زود فاسد شود چون صحنا و مغزل
و شیر و ماهی دوم از چیزهای که علک باشد
احتراز کند چون انجیر خشک و چیزهای که دندا
ن را انجا حیت فرو کند چون کنند تا سیم چیزهای
که دندان را کند کند خشک چون یخ و آب خنک
بعد از آن که دندانها گرم باشد و چیزهای
که بسیار گرم باشند خاصه بعد از آنکه دندانها
خنک باشد چهارم چیزهای که محکم باشد چون
بادام شکستن پنجم از قی کردن بسیار
ششم مبالغه نکنند در دندان پاک کردن
بحدی که گوشت بیخ دندان و دندان ضعیف
شود و درد و حرکت آید هفتم در مسواک مبالغه
نکنند هشتم در وقت خواب بیخ دندانها و دندا[ن]

را بروغن گل چرب کنند و اگر قند یا عسل
در بیخ دندان بمالند بهتر باشد تا چرک
دندان را جلا دهد بیخ تیوع را اگر در
شراب خوشند در ماهی دو نوبت مضمضه
کنند صحت دندان را نگاه دارد و هرگز درد
نکند و اگر نمک سوخته یا غیر سوخته با عسل
بمالند همین خاصیت دهد و هر چه قابض است
ضعف دندان را دفع کند چون مازو و نمک
نیشابور که از انمک اندرانی گویند که در
سرکه خوشانند و دانه گل و گلنار و اقاقیا
و مضمضه بگلاب و آب برگ مورد و سماق
اللثة الدامیة خون که از گوشت گرد دندان
می آید علاج زمه بلور را داغ کنند و سرکه
فرو برند و برابر آن نمک و بر آن مجموع دانه
گل بسایند و برانجا ریزند اولی آنست

که اول رگ بگشایند که در بند کردن خون
بیخ دندان و ورم نکند و درد نکند لحم اللثة
نقصان گوشت دندان علاج کنند روز
را دندکردن و خون سیاوشان و کرسنه
و بیخ سکنجبین عنصلی در بیخ دندان طلا کنند
استرخاء اللثة سست شدن گوشت بیخ
دندان اگر دندان ضعیف شده باشد
این داروی که گفته شد در نقصان گوشت
بیخ دندان کفایت است و اگر استرخاء
قوی باشد اندایتیشن باید زد و خون
اندا برداشت و غذای صالح خوردن
تا خون نیک حاصل شود و این ترکیب
را بر گوشت طلا کنند وجع الاسنان درد
دندان اگر ورم باشد در گوشت دندان
و جز که برانجا رسد درد کند و بیشتر ازین

سست بوده باشد کندن دندان آن نفع نیز
نرساند بلکه ضرر بیشتر شود و اگر دندان‌ها
سالم باشد و درد در درازی دندان
محسوس شود کندن نافع باشد خاصه که
سوراخ شده باشد و اگر درد در بیخ دندان
باشد گاه باشد که کندن نفع رساند که طریق
گشاده شود که مواد از آن طریق دفع
شود و گاه باشد که نافع نباشد و مزاج دندان
توان شناخت اگر آب گرم نفع رساند مزاج
دندان سرد باشد و اگر آب خنک نفع رساند
مزاج آن گرم باشد و رنگ دندان دلالت
کند اگر زرد باشد صفرا غالب باشد و اگر
سیاه باشد سودا و اگر خشک باشد و مضطرب
و لاغر و فرو رفتن بعوز خشکی غالب است و
علامتها و تری آن بخلاف این علامات

باشد و رنگ ورم نیز دلالت کند بر مادّه
علاج بیشتر ورم بیخ دندان از خون می باشد
فصد باید کرد و دفع صفرا کرد به مطبوخ هلیله
و امثال آن و در آنکه به بعض داروهای
قابض را مثل هلیله کابلی و سماق و ریواج
و گلنار و رامک بدانجا باید باشید و آب
برگ مورد مضمضه کرد و ورم را نضج باید
داد بروغن گل و مصطکی و لعاب اکلیل
الملک اما فلوس انفع است و درد دندان‌ها
بعضی وقت که جوشانیده باشد و گرم باشد
دندان‌ها بدانی فرو برد و نگاه دارد یا
تخم‌های کرم و تخم فرفه و زیره کرمانی و اذخر
و اندکی عاقرقرحا بجوشند و مضمضه کنند و شراب
گرم کرده را مضمضه کنند و اگر در ثقب
باشد فلونیا بدانجا نهند و تریاق نیز در ثقب

مناسب است و اگر سبب سردی باشد دندان‌ها
داغ کنند و اگر بابونه و سوسن و گاودس
را گرم کنند و در زیر زنخ نهند ماده را بدانجا
کشد و در تسکین باید خاصه که سبب درد
باد باشد و اگر سبب گرمی دندان باشد گلاب
و سرکه مضمضه کردن تسکین دهد و سماق
و دانه گل و کافور زیاده کنند بهتر باشد
و اگر سبب خشکی باشد روغن بنفشه بادام
و مسکه نافع است و کبد سام ابرص را که
بر دندان که خورده شده باشد بنهند
در تسکین دهد البخر بوی دهان که ناخوش
شده باشد آن را بخر گویند سبب درد گوشت
بیخ دندان باشد که فاسد شده باشد علاج
مضمضه باید کرد به سرکه عنصل سبب دیگر
آنست که در دندان باشد علامات آنست

که دندان خورده شده باشد علاج آن
سرکه عنصل است که مضمضه کنند و چون دندان
از چرک پاک شود و قلی را در سرکه عنصل
خلط کنند و بر دندان مانند مالند تا عفونت
آن دفع شود و علاج بهتر آنست که دندان‌ها
برکنند سبب دیگر آنست که بخار معده باشد
اگر صفراوی باشد علامت آنست که دهان
تلخ باشد و خشکی و تشنگی علاج آن مشمش
باشد و اگر مشمش نباشد کشته او را در آب
کنند و بیاشامند و جو نزما و شفتالو و خیار
نافع است اگر مطبوخ هلیله بیاشامند تا
معده از صفرا پاک شود اولی باشد و اگر
بلغمی باشد علامت آن آب رفتن دهان باشد
و قلت تشنگی و نرمی طبیعت و قی بلغمی علاج
شراب لیمو سکنجبین سفرجلی و معده را

با ایارج پاک کند و با طریفل قوت دهند و میوها
نخورند و شور با نخورند و کباب و قلیه
نخورند برگ مورد را بسایند و خمیر بکوبند
و هر روز مقابل خورشید روند **القلاع** ریشی
ایست که در روی زبان و دهان باشد اگر
سفید باشد سورماج زیتون که نمک شور کرده
باشند نافع ایست و گلنار و دوانه گل و اقا
قیا سوده بپاشند و اگر سرخ باشند این بیه
دارو را با هلیله زرد و سماق و کشته حنظل
کوفته بپاشند و اگر زرد باشد و سوزش
باشد سماق بگلنار و کافور بدی بر ان
پاشند و اگر سیاه باشد سودای باشند
و آب غوره نافع ایست و اگر قلاع قوی
باشد و چرم گوشت در دفته باشد و
گوشت فاسد شده باشد رگ قیفال و جهار

رگ باید گشود و در زیر زقن حجامت باید کرد بعد
از ان زره بلور و مازوی سیاه دیده و سحق کرده
مثل غبار بر ان محل باید پاشیدن و فلفمونیا
با اقاقیا نافع ایست **و علاج** قلاع صفراوی نیست
مگر که در تعدیل مزاج سعی کند **الاسنان و**
تنقیه کندن دندان و ریزه ساختن دندانها
بیرون بتنوع که ارد را خمیر کنند و بر بیخ دندانها
نهند گوشت بیخ دندانرا سست کند و اگر بر دندا
نها بریزانند و بیه ضفدع بر نگارند نافع ایست
سیلان اللعاب آب رفتن دهان **سبب** گرمی
دهان معده می باشد **علامة** آن سوختن دهان
معده و گرمی ان و نفع یافتن از چیزهای خنک
که بر دهان چون رسد **علاج** آب برگ کاسنی
بکوبند و هر روز صباح یک درم نمک نم کوفته بخورد
و سبب دیگر کرمی معده می باشد علامت و علاج

آن گفته شد **تشقق الشفه** شق شدن و ترقیدن
لبها جمیع داروهای قابض نافع ایست کثیره را
در دهان نگاه دارند و بزبان و بر لبها بمالند
متعاقب نافع ایست کف که از خیار زه و بادرنگ
حاصل می شود در وقتی شق کنند بادرنگ و خیار
را بر هم مالند تا کف حاصل شود و لعاب اسپغول
نافع ایست از موم سفید و روغن بنفشه بادام
دیگر و لعاب دانه بهی موم روغن سازند
نافع و مقعد را بروغن بنفشه بادام چرب
کنند **اورام الشفه** ورم که در لب پیدا شود
اول بدن را پاک سازند از خون اگر دموی باشد
و از صفرا و بلغم و بعد ازان معالجه کنند
و ان گفته شد **فصل پنجم در امراض وجه الماشرا**
جوشش را گویند سرخ و در روی پیدا شود
و سوزش و ورم شود تا غایتی که جسمها اماس

کند و تب محرق باشد و زود زود آب دهد **علاج**
اول فصد قیفال کنند و تیز آب تمر هندی و آلوی
بخارا دهند و تنقیه صفرا کنند بمطبوخ هلیله یا
آب انار بی تخم ترنجبین یا تمر هندی و آلو بخارا
و ترنجبین و لعوق خیارشنبر و کشک جو و ماش
مقشر و عدس و کشنیز تر و اسفاناخ و کدوی تر
تمر هندی دهند و انه و خیار و انار میخوش
و باقی علاج صفراوی آب کشنیز تر و گلاب
و صندل طلا کنند و البته مسهل زود دهند
باد شنام سرخی باد فراطرا گویند که در روی
پیدا شود مشابه سرخی که در ابتدای جذام پیدا
می شود **سبب** ان بری خونست که میل به بالا
کرده ایست و در حرکت آمده و گاه باشد که
ان سرخی ریش شود **علاج** فصد باید کرد
و بدن را پاک باید کرد از اخلاط شاه ترج

بسکنجبین خون را پاک سازند و افیتمون تا الجبین
منقی نافع است و غذاها سرد و نیم‌برشت باید
خورد فصل ششم در امراض لسانی شقوق زبان
اسپغول یا تخم بهی یا کتیرا در دهان نگاه دارند
و غذا یا ماهی یا گندم کوشند جفاف اللسان
اگر از گرمی بود خشکی در تنها می باشد بلعاب
اسپغول و لعاب دانهٔ بهی با آب نیلوفر و قند
بر زبان مالند و مضمضه بشیرهٔ خرفه و کف خیار
و بادرنگ و کدوی تر و آب هندوانه بر زبان
مالند و اگر از اخلاط لزج باشد علامات
آنست که اگر بر روی زبان باشد از خلط سفید
بود با آب بادیان چوب بید را در سکنجبین غمس
کنند و بر زبان و آب هندوانه تقطیر مناسب
است انتشار اللثة والتمع وثقله والتعقد
سستی زبان و گرانی ظاهر است و تتمه آنست

که زبانش تا کرد آنست و قاقا آنست که زبانش
تا کاف کرد و اگر از غلبهٔ خون باشد علامة آن
سرخی زبان و گرمی آن باشد فصد باید کرد
و قوابض مثل گلنار و قرص طباشیر و مانند
و انواع آن مضمضه کنند و سماق نافع است
و اگر بلغمی باشد علامة آنست که زبان تر باشد
و خشک و از آب سرد متضرر شود و آب از
دهان بسیار آید علاج تنقیه باید کرد با
رجات بزرگ و برگ توت در سرکه عفص کنند
و بدان مضمضه کنند و قابضات بر زبان پاشند
و گره را کشند یا اندکی عاقرقرحا و فلفل و
مضمضه کنند والصبی اذا ابطاء کودکی که
دیر سخن گوید نمک را در سرکه حل کنند و بر زبان
او مالند فصل هفتم در امراض اذن الطرش
طرش خلقی می باشد که غشایی بر مجرای گوش

عارض شده باشد یا زخم در مجری یا گوشت زاید
در مجری رسته و عارض می باشد اگر از سال
گذشته باشد مشکل علاج باید اگر از سردی
یا بلغم یا چرک باشد که در مجری گوش یا خلط
غلیظ یا باد علاج روغن ترب یا روغن
بادام تلخ یا بلغ گرم کرده در گوش چکانند یا
حنظل را در روغن کنجد جوشانند و در گوش
چکانند عصارهٔ سداب با عسل یا خبث یکسر
بروغن شبت یا روغن بلسان یا روغن
قسط چکانند و اگر باد باشد نیز دفع کند و اگر
ورم باشد در عصب که بگوش می آید تا صعب
بود و بیم زیان علاج ان علاج تب است اگر
علامت خون باشد فصد باید کرد و طبیعت
را بحقنه نرم باید داشت و درد را بشیر دختران
یا روغن بنفشه یا بادام یا روغن نیلوفر یا روغن

گدوت سکین دهد و اگر بلغمی باشد تنقیهٔ دماغ
کنند با ایارج یا حب ایارج و گوش را بخار که
در بخار اکلیل و بابونه و سبوس و خطمی و ورق
الغار جوشانیده باشند بدارد و ثفل آنرا
بر گوش نهند و روغنهای گرم در گوش چکا
نند و هر چیزی که در گوش چکانند باید گرم
باشد و اگر صفراوی باشد بدن را بمطبوخ
هلیله یا تمرهندی و شیرخشت از صفرا
پاک کنند و شراب آلو و بنفشه و نیلوفر مناسب
است و در ورم ترک گوشت کنند و اگر درد
گوش صعب باشد شیاف مامیثا در روغن
بنفشه یا بادام حل کنند و در گوش چکانند
و بضرورت قدری افیون را در روغن گل
حل کرده چکانند و اگر غشا باشد یا زخم یا لحم
زاید آنرا قطع باید کرد بآلتی که اهل برای

ادوی سازند و کری گوش را او از دهن و
اوازهای صعب نافع است و اگر سبب آن
کرم باشد الخ در معالجه دود کهنه شود اندکی
از آن و ازوها که در قوه ضعیف باشد در
گوش چکانند و اگر سبب چیزی باشد که جرم
محکم داشته باشد در گوش افتد مثل ریگی
یا مانند آن بروغنهای گرم کرده یا بآلة بیرون
آرند **قروح الاذن** ریش گوش اگر نو پیدا
شده باشد شیاف ماميثا بسرکه و عسل یا مرهم
اسفیداج یا مرهم باسلیقون و اگر ریش کهنه
باشد **علامة** آنست که بوی بد دهد و چرک
بسیار آید محتاج بقطران شود که بچکانند
دخول الحية و تولد الدود فیها حیوان در
گوش در آید یا کرم که در گوش حادث
شود قطران در گوش چکانند فی الحال

وکه

و که او تسکین یابد و هلاک شود یا روغن
زیت را گرم کنند و بچکانند و ورا قتاب گوش
را به آب افتاب بدارند هلاک شود و آب
برگ شفتالو یا آب برگ الو یمین حکم دارد
دخول الماء فی الاذن آب که در گوش در آید
اگر بیک پای بر جستن دفع نشود فتیله بروغن
زیت چرب کنند و بر سر چوب بر وی بیچند و سر
دیگر را در گوش نهند و آتش در فتیله زنند
چون نزدیک گوش رسد دفعة چوب را از گوش
بیرون کشند یا صوف ارجوانی را فتیله کرده در
گوش نهند و زبان بیرون آورند و آب انرا
بفشارند و باز در گوش نهند تا تمام از گوش
بیرون آید **فصل هشتم در امراض حلق** یکی از
مرضهای حلق خناق است و آن تعذر نفس
زدن است یا عدم نفس زدن که چیزی بگلو

فرو برد **سبب** ورم باشد که در عضلات
که بیرون گلو باشد پیدا شود و این سالم تر باشد
اگر سبب خون باشد **علامات** سرخی ورم و
رنگ روی و چشم و سوزش ورم و بر آمدن رگها
گردن و بدن و تیزی زدن ورم و نواحی آن باشد
و شیرینی دهان یا طعم شراب دهد **علاج** هر دو قیفال
را بگشایند وحجامت نکاق و طبیعت را بحقنه نرم دارند
و بسرکه و گلاب و سکنجبین یا رب شاه توت
غرغره کنند و غرغره بسرکه که خرزه نافع است و ورم
را نیش زنند اگر ظاهر باشد و اگر رنگ ورم
زرد باشد و نرم بانگشت یا بآلة انرا بفشارند
تا بگشاید و شربت و غذای تمرهندی و آلو و
شراب عناب و کشک جو و عدس و کشنیز تر
و اسفاناخ و کدوی تر و هندوانه و خیار و
بادرنگ و امثال اینها باشد و اگر ماده صفرا

باشد

باشد **علامة** آنست که رنگ روی و ورم زرد باشد
و تلخی دهان و سوزش ورم بیشتر باشد و رگها
انگیخته نباشد **علاج** آن علاج دموی است اما
در ترطیب بغذا چون کشک و کدوی تر و میوه‌های
تر و طلاء سرد و تر چون اسفیقول و آب کدو
و مثل آن بیشتر سعی کنند **سبب** دیگر بلغم باشد و
آن کم واقع میشود **علامة** ورم تمامی روی
و سفیدی آن و آب رفتن دهان و قلة درد و
عدم سوزش و بسیاری تنگی و شوری دهان
حلق
یا طعم ناخوش **علاج** حقنه تیز باید کرد و غرغره با
بکامه و عسل و رب انگور و سکنجبین عنصلی باب
ترب و خردل و میویزج و عاقرقرحا و آب پوست
جوز و طبیخ الخر و بوره و بوره را با انگبین ذو
شاد ربسایند و در ماء شوره کنند و در گلو دمند
و شربت نار العسل بدهند و اگر ورم در عضلات

اندرونی حلق باشد یا فقره از محل خود بیک طرف
میل کرده باشد که یا ضربه یا سقطه یا ورم در
عضله که در ذیل فقره است واقع شده باشد
که فقره میل داده باشد بیک طرف یا تشنج یا نفخ
غلیظ فقره را از جای او میل داده باشد و
لغزانیده **علامة** آنست که سر خود را نگاه نتواند
داشت اگر فقره زایل شده باشد بهیچ جانب
خود را میل نتواند داد و در گشادن دهان
قادر نباشد و اگر ورم در عضلات باشد شاید
که دهان که تواند گشادن و زبان او از دهان
بیرون آمده باشد **علاج** آن فصد است و طبیعت
او را نرم دارند و فقره زایل شده بیست با آلة که مثل
زبانه لجام است بجای او رانند و قابض مثل معات
و مرد اسنگ یا اقاقیا و آب آس و صبر و لعاب اسپغول
بر گردن و موضعی که فقره لغزیده باشد طلا کنند

دو نوع

و نوع دیگر ذبحه است و آن ورم است که در
عضلات که بر دهان مری و حلق است حادث
شود **علامات** آن آنست که قادر نباشد بر چیزی
فرو بردن بحلق و بتکلف خواهد که چیزی فرو برد
از بینی او بیرون آید و چشمها بیرون خیزد و بود
و آب بسیار از دهان او آید و شخص نتواند کرد
و گاه باشد که بر شکل هلال ورم از بن گوش
تا گوش دیگر ظاهر باشد **علاج** فصد قیفال است
و خون اندکی بردارند و آب جو بر سر او ریزند
زمان زمان و ذرادری که ماده را بیرون کشند
طلا کنند شاید که ماده میل بیرون کند و در مطلق
خناق از ماده باشد رشته اگر که بان رشته افعی
را خفه کرده باشد بر گردن مخنوق بندند نافع
است و کرکس را که استخوان خورده باشد سرگین
او را بر بیرون ورم طلا کنند کردن نافع است

و سرگین کودک همین حکم دارد **استرخاء اللهاة**
لها گوشت است که از کام لخته است سست شدن
او را جمیع داروهای که گفته شد از قوابض چون
اقاقیا و رامک و مازو و هلیله و قرص و امثال
آن نافع است **ضیق النفس** تنگی نفس سبب
او جمیع اسباب خناق می باشد و علاج گفته شد خناق ه
شد **سبب** دگر آنست که هوای سرد بر سینه
خورده باشد و اعضاء تنفس را تنگ کرده
علاج آن بغلی شیرین باشد که بتند بیاشامند
جوشانده از بنفشه و گل نیلوفر و پرسیاوشان و گا
وزبان و اصل سوس و انجیر کشند و صاف
کنند و بتند شیرین کرده بیاشامند و سینه را
بروغن سوسن چرب کنند یا بروغن بان بمغات
و کتیره گرم بمالد و اگر سبب خشکی باشد **علامات**
لاغری بدن و خشکی سینه و بتدریج قادر گشته

باشد

باشد و از چیزهای چرب نفع یابد **علاج** غذاهای
چرب و تر چون مرغ جوان واگر و گشنیز و اسفاناخ
و زرده تخم بیضه نیم برشت و امثال آن و روغن
کدو و بنفشه یا نیلوفر و یا بادام دایم بمالند **سبب** دگر
بخار سوخته باشد که اعضای تنفس را تنگ کند
علامة خشکی گلو و سینه باشد و اندوه زیاده
شدن از چیزهای گرم و هوای گرم **علاج** گشنگی
جو بتندر التزام نمایند و اگر گوشت مرغ و اکره
و پرهیز کند و بدن را از ماده سودا و خلط
سوخته پاک کند بمطبوخ افتیمون و حب آن و
مفرحات یا قوتی معتدل بخورد و از چیزهای شور
و تیز و شیرین پرهیز کند و هر چیز که سودا انگیزد
چون گوشت گاو و قدید و بادنجان و عدس و نمک
و امثال آن شراب گاوزبان و شراب انار ملس
نافع است انار شیرین بسیار بخورد **الربو** و ضیق

ال

ایست که در نفس حادث میشود بضرورت نفس
زدن زود میزند مانند کسی که تعب صعب بدو
رسیده باشد سبب آن بلغم غلیظ می باشد
که در قصبهٔ شش ریخته باشد علامة آنست که
خرخر در قصبه و سینه و سلغه و تنگی نفس و زبان
بیرون آمدن در حرکت کردن باشد علاج خلط
را لطیف سازد بشراب زوفا و سکنجبین عنصلی
و لعوقات گرم بعد از آن بدن و شش را پاک
کند بقی و اسهال بتاریقون و لعاب خیارشنبر
و ادویها سبب دیگر حرارت دل می باشد علامة
عظیم و عظم نبض و عطش و نفع یافتن بهوای
خنک علاج دل را تسکین زدن و تسکین دادن
گرمی دل بشراب صندل و مفرحات سرد و غذای
سرد و تر و طلا کردن بر دل باب برگ کاسنی
و صندل و گلاب و کافور سبب دیگر سستی عضلهای..

بلغ

سینه است و ضعف و ارتعاش قوی علامة نفس
زدن مانند کسی که بگرید و نرمی نبض علاج آن
فالج است سبب دیگر خشکی است علامة آنست که علاج
بتدریج پیدا شود و تشنگی و باریکی آواز و خشکی گلو
و بهوای خشک شدن بهتر باشد و آواز از ای نفس
بیرون فرستد و آن چیزهای تر خوردن منتفع شود علاج
شش را تر باید ساخت بکشکاب جو و شیر تازه گرم و
بروغن کدو و بنفشه و بادام بر سینه طلا باید کرد
و آنچه در دق کنند شود مناسب است انتصاب
النفس و آن علتی است در نفس زدن گردن را بالا
کنند تا مجری نفس گشاده شود و سبب بلغم غلیظ می
باشد یا ورم علاج آن در ربو گفته شد و علاج ورم
در ذات الریه گفته شد اما باید که درین علة روغن
بر سینه مالند که حرز عظیم دارد بحة الصوت سبب
آن بلغم و سردی می باشد و علاج آن در ربو گفته شد

و اگر از گرمی و خشکی باشد از درد بسیار باشد نشکه بقند
و روغن بنفشه بادام غرغره کنند و باقی علاج در
علاج سعال خشک طلبد و حافظ آواز باید که از زیاد
بسیار و دود و چیزهای شور و تیز و ترش احتراز
نماید و باقلا و آنچه و مغز تخم صنوبر و موز و تمر و صمغ
و طیب و لحم کتان و پستان و عرق سوس و نبات
و علک البطم و کرانیح و شرکه عنصل و نشاسته و کتیرا
و مغز تخم کدو و هندوانه و جوز و تخم بادرنگ و خیار
و جمیع لعابها نافع است السعال سبب سلفه بلغم
غلیظ در شش یا خشکی که بر سینه رسیدی باشد
علامة و علاج آن در ربو گفته شد اما اگر علة غلیظ
و مزمن باشد بتریاق احتیاج میشود و لعوق عنصل
نهایت نافع است سبب دیگر از گرمی و خشکی شش
می باشد علامة آنست که سلفه خشک می باشد و هیچ
تری بسلفه نمی آید و تشنگی و گرمی باشد در سینه

دلش

و شش و از آب خنک و چیزهای سرد و تر تسکین
یابد علاج کشکاب جو بشربت بنفشه و روغن بنفشه و
روغن بادام تازه و لعوق انار شیرین و شربت
انار و حب که از مغز تخم خیار و هندوانه و بادرنگ
و تخم کدو و خشخاش از هر یکی یک درم کتیرا نشاسته
رب سوس از هر یکی چهار درم مجموع را کوفته
بشراب انار شیرین حبها سازند و اگر گرمی غالب باشد
بشربت خرفه اضافه کنند غذا مزور از کدوی تر
و اگر و برگ خرفه یا زرده بیضه مرغ و اگر زرده
بیضه مرغ را بشوربا سازند و گرم بیاشامند نفع
ظاهر دارد و ربا عنب نافع است و اگر محتاج بملین
باشد باجه بکندم بابا کرها و بعض شربتها مثل
اسفاناخ و خبازی و گشنیز تر و کدوی تر
حلوایی که مناسب است از نشاسته و کدو
و قند و روغن بادام سازند و اگر سبب نزله

نزله م

علامتها ان در زکام ونزله گفته شد علاج باید که
هیچ میل دهند بخورها که عطسه آورد چون گندنا
که بوی کنند وعنبر ونزله را غلیظ بسازند بشراب
خشخاش وعناب وکشکاب بشیر خشخاش وعدس
وپوست عناب وسپستان غرغره کردن تبلیغ نافع
است ورشتنا دانکی ونیم با شتا فرو برند و
اگر سلفه بسبب ذات الجنب باشد علاج گفته شود
واگر بسیار گفته ورم جگر باشد یا عضو دیگر ان عضورا
علاج باید کرد واگر با سلفه اسهال باشد بشراب
مورد یا شراب صندل یا شراب انار رشیرین یا صمغ
ونشاسته بدهند **نفث الدم** خون از دهان بیرون
آید یا بثفل می آید از دهان که باشد ویا بانغ بیرون
می آید ان خون از دماغ میریزد یا بتنحنح می آید ان
خون از حلق می آید یا بقی بیرون می آید ان خون
از مری یا از معده یا از جگر یا ارسپرز می باشد

وهریکی را باید ان عضو توان دانست یا بسلفه
بیرون می آید از قصبه شش یا از نفس شش یا از
سینه می باشد هرچند سلفه قوی ان با خون از
دورتر می اید وان خون مایل بسیاهی باشد وبسته
با اندکی کف اما خون که از شش باشد کف ناک باشد
وان خون که ارشش یا رگ گشاده باشد دفعة
باشد وخون بسیار آید واگر دهان رگی ارشش
گشاده باشد ترشح باشد وان خون اندک اندک
آید وراحت از آمدن خون محسوس شود واگر خون
زرد آب آید شبیه بچرک ان خون از ریش شش باشد
واندکی سوسه بان باشد وان ریش بسبب نزله
یا داروی گرم باشد **علاج** اجتناب باید کرد
از سخن گفتن بسیار ونعره زدن وبرجستن وجماع
ونفس بلند کشیدن ونظر کردن در چیزهای سرخ
روشن وشراب وتمامی گرمیها وان چیزها که مسامات

را بگشاید مثل گرمی وچیزهای شور وتیز واترش و
نبیذ کهنه خاصه اما نبید تازه نافع است رگ باید زدن
پیش از وقوع خاصه کسی که سینه او تنگ باشد وبهار
باشد واما بعد از وقوع مرض رگ صافن یا عرق
النسا باید گشود وفصد ثلثی که خون بتدریج بیرون
آید ومنع نزله کند بشراب خشخاش ودم اخوین
وصمغ عربی دوا مشترک میان جمیع اقسام نفث الدم
شراب الجبار باب لسان الحمل وکهربا ودم اخوین
وصمغ عربی از هر یکی نیم درم واگر واژه باشد مقابل
یکی جو کافور اضافه کنند وگاه باشد که یکی قراط
افیون باید کرد الخیار ودم اخوین وکهربا ومرجان
وطراثیث از هر یکی مثقال کثیرا ونشاسته صمغ عربی تف
داده از هر یکدرم افیون چهار یکدرم مجموع را کوفته
وبیخته بشراب انار املیسی لعوق سازند وعوض
آب آب لسان الحمل **غذا** زرده مرغ نیم برشت دم

اخوین وکشنیز خشک سوده وکهربا سوده بر آنجا پاشند
یا گوشت کوبا الخیار وکشنیز خشک ولسان الحمل
ودانه کل بر برشته اما ترک گوشت بهتر باشد بلکه
واجب است مگر آنکه ضعف باشد واگر امتلاء خون
باشند زود چیزی گذارند یا لیشتر ورگ فوفه علامها
موافق است وعصاره آن بتدند آشامیدن و
لسان الحمل بکشند یا آب جو که درو عناب وعدس
ولسان الحمل بخته باشند ودم اخوین سوده بر آنجا
بشربتی خشخاش بشراب عناب مجرب است **العلق الناشب
فی الحلق** زلو که در حلق چسبد احتراز باید کرد از
آبها که در آنجا علقه می باشد اول ان آب را
بخرقه صاف باید کرد بسبب آنکه زلو خیان خرد می
باشد که محسوس نمیشود و در گلو می چسبد بزرگ
می شود **علامته** آنست که خون رقیق از گلو بر می آید
وغم وکرب می انگیزد **علاج** دهان مقابل آفتاب

بگشایند اگر ظاهر باشد بانگشت یا با نیم بگیرند
واگر ظاهر نباشد بسرکه و فودل بانگ نمک غرغره
کنند یا آب پیاز و سیاه دانه و فودل کوفته در
ماشوره کنند و تا در ماشوره دمند تا بگلو فرو
رود و بینید یا بگا رود و در حمام سیاه بنشینند
و جامه بپوشند تا غایتی که کرب و اندوه شود ان
زلو بهوای خنک میل خواهد کرد و در دهان خواهد
آمد و اگر پاره یخ در ان زمان در دهان گیرند
بهتر باشد اما آب ان یخ را فرو نبرد تا او بان
یخ زود میل کند او را با نبت بگیرند گاه باشد
که بخود بیرون اید اگر بعد از انکه زلو بیرون
آید و همچنان خون بیاید به پوست انار و سماق و گلنار
غرغره کنند و گلنار و نشاسته و دم الاخوین سوده را
بیا شوره در حلق دمند به شود **فصل نهم در امراض**
صدر و ریه مرضهای سینه و شش **علامات** گرمی

سینه و شش و عظم نفس و گرمی و راحت یافتن
بهوا و خنک و نفس زدن بان هوا **علامات**
خنکی ان نفس خرد و راحت یافتن بهوای گرم و حرز
یافتن بهوای خنک **علامات** خشکی ان و درشتی
آواز و خشکی سینه و شش و از سلفه جزی بیرون
نیاید **علامات** تری خرخر آواز سینه و شش بیرون
تری بسلفه و گرانی سینه اگر بسلفه بسبک رطوبة بیرون
آید دلیل انست که رطوبة کرجع شده نزدیک اینست
و ان محلل تر اینست و اگر بسلفه صعبا جزی خارج شود
دلیل انست که رطوبة دور اینست و در اقصی سینه
و شش است **ذات الجنب و ذات الریه** ذات الریه
ورم باشد که در شش حادث شود **علامات** آنست
که بر هیچ پهلو نتواند خسپید مگر بر پشت و سرخیها رخساره
خاصه رخساره جب و ضیق النفس و تب تیز و نبض
موجی و درد از سینه تا پشت و بر آمدن رخساره و

و حشمها و گرانی و غلط چشمها و هفت روز را هلاک
کند و گاه باشد که ورم تحلیل یابد و اگر از هفت روز
بگذرد سهل شود و گاه باشد که منتقل بذات الجنب
یا بسرسام شود و ان سالم تر اینست **ذات الجنب**
الخالص ورم را گویند که در غشا که در داخل
عضلها پهلو متصل است با استخوانها پهلو که
انرا مستبطن می گویند یا در حجاب که فاصل است
میان آلات غذا و آلات تنفس خواه در جانب چپ
باشد و خواه در راست **علامات** تب دایم
و درد ناخس در زیر استخوانها پهلو و سلفه و نبض
منشاری **سبب** یا خون حرق باشد **علامات** تمدد
و سرخی روی و بر آمدن خون اگر ورم بگشاید
علاج رگ با سلیق از جانب مخالف باید گشود و تلیین
طبیعت بحقنه نرم و بنفشه و تخم خطمی و عناب و سپستان
و گل نیلوفر و اصل سوس بجوشانند و صاف کنند

و بقند شربت سازند و شراب انار بلعاب تخم بهی و اسپغول
غذا کشک جو و ماش مقشر و اسفاناخ و گشنیز **و ضماد**
کنند به بنفشه و آرد جو و گل خطمی **سبب** دیگر صفرایی
باشد **علامات** سختی خلیدن ورم و تیزی تب و سوزش
و التهاب نفس از دهان بیرون آید و مایل بزردی باشد
و سرعة نبض و تواتر و علامات دیگر که در دموی گفته
شد **علاج** ان علاج دموی در تری بدن زیاده سعی
باید کرد و شیره تخم خیارین بشراب بنفشه یا شراب نیلوفر
دهند و **غذا** کشک جو بقند و ماش مقشر و اسفاناخ
شراب آلو بدهند اگر خشکی گلو غالب باشد اگر ماده
رقیق باشد شراب خشخاش بدهند و اگر اسهال
باشد شراب حب الآس بکشک جو اضافه کنند و انرا
در آب بمالند تا حل شود و بشراب نیلوفر یا قند بدهند
و اگر ضعف باشد مرغ جوزه بکشک جو بدهند در جمیع
اقسام ذات الجنب و ذات الریه **سبب** دیگر بلغمی

باشد **علامات** نرمی تب و درد و کم بودن خشکی دهان
ونبات وبطوی نبض **علاج** او علاج اقسام دیگر است
واگر ورم در حجاب باشد که بر بالای استخوانهای پهلو
است انرا شوصه می گویند **وعلامات** ان انست
که بر پهلو و بر پشت خواب نتواند کرد و بهیچ جانب حرکت
نتواند کرد و **علاج** ان حقنه است و ماده را بقدح بیرون
باید کشید قدح آلت بر شکل محجمه باشد وباقی علاج احکام
دیگر باید کرد اما ما باید که ضماد ننهند واگر ورم در
حجاب واقع شود که سینه را بر درازی دو نصف
کرده باشد انرا ذات الوصف میگویند اگر نزدیک
مهرها پشت باشد واگر نزدیک استخوانهای سینه
باشد ذات الصدر میگویند **علامات** آنست که در
میان کتف باشد و بر پشت خواب نتواند کرد و بر جانب
چپ و راست میل نتواند کرد واگر سرفه کند وهم غشی
باشد از غایة قلق و اضطراب **وعلاج** ان علاج

ذات

ذات الجنب است وتعیین علامتهای که بر نضج و سبب
ورم دلالت میکند نفث است در ذات الجنب وذات
الریه اگر سرخ است سبب خون است واگر مایل
بزردی است صفرا است واگر سفید است وخون
آلود بلغم واگر کبود است ماده ورم سودا است و
سالم ترین نفث انست که بسیار اید ونضج یافته باشد
وان نضج انست که سفید ونرم و اجزاء ان برابر در رقیق
وغلیظ سفید نباشد اگر روز اول نفث واقع شود
روز چهارم نضج یابد و در هفتم بحران کند یا در چاردهم
بحسب نزدیکی نفث واگر نفث از چارده بگذرد واعراض
سالم باشد مرض دراز باشد واگر اعراض بد باشد
بهلاک انجامد واگر ماده ورم در چارده روز تحلیل نیابد
جمع شود و حرکت کند و منفجر شود واگر حرکات ان در چل
روز پاک نشود منجر بسل شود **وعلامة** جمع آنست
که اعراض اذیت و درد تسکین یابد و چون علامات

نضج ماده ظاهر شود لعاب خیارشنبر پانزده درم تا دویم
شراب بنفشه و یکدرم گل نیلوفر و بنفشه کیف بجوشند و بمغز
خیارشنبر پانزده درم صاف کنند و روغن بادام نیم درم
اضافه کنند **ضماد** که در ابتدا از ورم کنند موم روغن
بنفشه یا بادام قیروطی سازند وبعد از ان گل خطمی وموم
زرد وپیه کتان قیروطی میسازند باید که درین دو مرض
غذا بدهند که با طبیعت مقاومت تواند کرد اگر عطش
غالب باشد هندوانه تنها بدهند وشراب آلو مناسب
است که از غایة حرارة شربتها شیرین مستحیل شود
مگر شراب نیلوفر که مستحیل نشود حلیم گندم از برای قوت
توان دادن **السل** ریشی است که در شش حادث
شود با دق ونفث و چرک وریم وفرق میان ریم وبلغم
آنست که ریم و چرک بوی بد دهد خاصه وقتی که بر آتش
نهند بخلاف بلغم که بوی بد نکند و در تک آب رود واین
سل انتقالی می باشد بعد از سه ساعة یا چار ساعة که

ذات

ذات الجنب منتقل بسل شود یا ذات الریه که حرکت
آید یا نزله نزد شش ریزد وجراحت کند یا تفرق
اتصال حادث شود یا جراحت قدیمی باشد
علامة انست که نفث کف ناک بود یا باشد اگر سل
نو حادث شده باشد کم باشد که نیک شود واگر کهنه
شود و دیر ماند ممکن نیست که نیک شود اما در معالجه
تلطف باید کرد تا اسان بدو بگذرد و الخ تجربه
کرده اند درین مرض هر چند خلاف قاعده است
انست که کشک جو بشراب خشخاش و سفوف سرطان
وکاه یا شراب گاوزبان و شیر و شیرادی داغ
کرده بتنند یا سفوف سرطان وگوشت مرغ و بزغاله
وباده خیا که در سعال می دهند وگفته اند که این
تدبیر اگر بسیار واقع شود بیمار ازین علة نجات
یابد گلقند تازه نبات بسیار خورد اگر تنگی نفس
پیدا شود لعوقات که در ذات الجنب گفته شد

بدهند و اگر مرض قوی باشود شیره تخم خرفه با شراب
انار املیسی مقوی بکافور بدهند و جوب سر شیر ماهی
را در آب حل کنند و بتعند شربت کنند تجرع کنند و هر گاه
که شقیقها و چشمها فرورود و غبار بر روی ظاهر
شود و پوست روی و شکم و کاهز و کند شود
و موی ریختن گیرد و اسهال حادث شود نفث بوی
بدهد موت ظاهر شود فصل نهم در امراض قلب
علامت مزاج دل که از گرمی باشد گشاده بودن سینه طبیعی
است اگر از بزرگی تمام بدن و بزرگی سر نباشد
و بسیار موی خاصه بر پشت و سینه و عظم نفس و
نبض و کش دلی و طول امل و تهور و جرأت
علامات سردی مزاج دل تنگی سینه است و قلة
موی و بددلی علامات تری ودی نبض و زود
منفعل شدن و زایل شدن و فضله بسیار حاصل
شدن علامات خشکی دل ضد علامات تری

دل است علامات گرمی عارضی دل که آن را سوء
مزاج گویند حرارت دل و تشنگی و میل کردن دل
بهوای خنک و راحت یافتن و سرعة نبض و تواتر
وغم و اندوه علامات سوء مزاج سرد ضعف نبض
و نفس و راحت بهوای گرم و بطوء نفس و رحمه
و تنگی دل بودن علامات سوء مزاج خشک دل
صلابت نفس بعد از آنکه نرم بوده باشد علامات
سوء مزاج تر نرم بودن نبض و مشتغع شدن نبغذا
خشک داروهای که مقوی دل است داروهای
گرم مثل مشک عنبر عود دشنه سنبل قرنفل بهمنین
درونج عقرب دارچینی قرفه زعفران ابریشم ترنج
بادرنجبویه پوست اترج بادرنجبویه تخم ریحان داروها
های سرد که قوت دل دهد کافور صندلین طباشیر
کشنیز سیب مرجان گل الخ قریبا عقد آن است
مروارید یاقوت لعل گاوزبان طلا نقره فیروزه

عقیق الخفقان اختلاج دل را گویند و اختلاج
حرکتی است غیر طبیعی که از دل صادر شود اگر حرکت
قوی و با فراط شود غشی شود و اگر زیاده شود
موت است سبب امتلاء عروق است از اخلاط
علامات آن گرانی بدن است و بر آمدن رگها
علاج آن رگ باسلیق از جانب چپ باید گشود و دوغ گاو
و قرص کافور و مزوره باید خورد که لحوم نباشند
و تقویت کردن بمفرحات که مناسب مزاج دل باشد
حالتهای دل گفته شد از گرمی و سردی و خشکی
و تری سبب دیگر سودا باشد که در رگهای دل
ریخته باشد علامات آن فکر فاسد و فزع و وحشت
و خوف باشد و حالتی که قریب باشد بمالیخولیا
علاج آن علاج مالیخولیا است سبب دیگر کم
شدن خون است در بدن بهر سبب که باشد
بفصد یا استفراغ و غیر آن علاج غذای صالح

حاصل باید چون بیضه زرده نیمبرشت بنبات و شوربای
مرغ و گوشت کباب و حلیم گندم و غیر آن و تقویت دل کرد
سبب دیگر مشارکه معده می باشد که بخاران بدل
رسد و دل از آن بخار یا از نفخ آن ایذا یابد علامات
و علاج اخلاط معدی در صداع معدی گفته شد سبب
دیگر صفاحسن قلب است که از آن رطوبتی ترشح شود
علامات عظم نبض و قوت است علاج دل را
قوت باید دادن ببویهای خوش و غذاء غلیظ باید
خورد سبب بدی مزاج دل می باشد که گرم یا سرد شده
باشد و علامات هر یک از این دو رنج گفته شد علاج آن
بداروهای مفرح که ضد مزاج باشد باید کرد و غذاء
و سایر تدبیر ها مناسب باید سبب دیگر کرم معده می
باشد که اثر دل از حرکت و بخاران فاسد آن ایذا یابد
و مضطرب می شود و در محل آن گفته شود هر کس که خفقان
یا غشی گاه گاه واقع شود بی سببی ظاهر فجاءة هلاک شود

باید در مسهل که بدن و دل را از اخلاط پاک کند
مفرح و مقوی دل اضافه کنند مثل زعفران و گل سرخ
و در مقویات دل مفرحی اضافه کنند که بدرقه شود
و باقی مفرحات را بدل رساند چون زعفران که خصوصیت
تمام دارد بدل و مفرح سرد نیز اضافه کنند شربتهای سرد
که مقوی دل گرم است چون شراب حماض و شراب
سیب و شراب نیلوفر و شراب انار و عرق گاوزبان
و عرق نیلوفر و گلاب و شیره تخم خرفه و مفرحات یاقوتیه
سرد و غیر اینها و اگر گرمی دل بسیار باشد کافور
بدهند و اگر گرمی بافراط نباشد باید که در مفرحات
سرد مبالغه نکنند که حرارت غریزی را فرو نشاند
و البته کافور و زعفران اضافه کنند تا اثر کافور را
بدل رساند و حفظ حرارت غریزی هم بکند و داروهای
خوشبوی بکار دارد مثل گل و بید و نیلوفر و
خیار و تمر هندی و آب اینها و بادرنگ را نشق کرد.

و کافور و صندل و سیب و بهی و ناشپاتی و
غذا آش انار و غوره و تفاحیه و سفرجلیه طلاء
که بر سینه نهند لعاب اسفغول که بگلاب کوفته باشند
آرد جو با آب برگ کاسنی اسفغول و سویق و خطمی
و گلاب طلا کنند و خانه گلاب زنند و نزدیک آب
روان سرسبز منزل سازند و فرح و آسایش ضرورت
است اما مفرحات گرم چون شراب سیب مشک و
زعفران و تخم ریحان بعرق گاوزبان بغایت است
بلکه خفقان گرم را نیز نافع است و مفرحات
یاقوتی گرم و تریاق کبیر و جوارشن تفاح و بهی و
اترج و یا درنجبویه و تخم ریحان و زعفران و خرفهای
گرم خوشبو دایم بکار دارند مثل قرنفل و بادر
نجبویه و نرگس و ریحان و مشک و عنبر و عود و
زعفران غذاها گرم چون مرغ جوزه و ماکیان
و طیهوج و دراج مطبخه کنند بدارچینی و قرنفل و

و بو بازد قرنفل و زعفران یا بشنوند بنفرند و منفرسته
با عسل و بنج و زعفران طلا که بر سینه مالند روغن
زعفران و نرگس و روغن بان و سوسن و زنبق
و اکثر باین روغنها مشک اضافه کنند اولی باشد و
اما مزاج دل که خشک باشد باید بضدان علاج
کنند از غذا و شربت و بوی کردنها و طلا کردنها
و اگر سبب خفقان بخار سوخته باشد بعلاج ضیق
النفس که بسببی بخار دخانی است معالجه کنند و وقت
است که در مرضها دل طبیعت دایم لزوم باشد
تا از بخار فاسد ایذا نیابد **الغشی** باز ماندن
اعضا است از حرکت و حس بسبب ضعف دل
سبب ایذاء است که بدل میرسد فجاءةً در اول
نوبت تبها که بخار آن ماده دفعة بدل میرسد و دل
ایذا می یابد علامة آن ظاهر است و در مرض سکته
فرق میان سکته و غشی گفته شده **علاج** آن علاج

تب است یا جز گزیدن حیوان یا آشامیدن زهر
باشد یا بخار سوخته باشد از خارج بدن یا بدن که
از ایذاء آن بحالت بول می رود و اعضا از حس
و حرکت باز می ماند یا بسبب کم شدن روح است
بسببی استفراغ که روح بتحلیل رفته باشد و قوت
آن نباشد که در بدن منتشر شود و یا بشرکت معده
یا جوع باشد که دل از ایذاء خلط معده بحالت
روح بدل رود و یا روح با صلاح دل متوجه بدل
میشود یا بدی مزاج دل باشد **علاج** تعدیل مزاج
دل باید کرد در بدی مزاج دل و علامات و علاج
گفته شد و علاج بخار علاج آن معلوم است و زهر
و سم نیز علاج آن معلوم است و در باب سموم گفته
شد در وقت غشی آب سرد بر روی صاحب غشی
باید پاشیدن بضرب و بوی های خوش بکار
باید داشت و شوربای گوشت بشیر آب بغایت نافع

اسبت مگر آنکه غشی از وازده بافراط باشد فصل دوم
در امراض ثدی ورم پستان که بسینه مشهور است
یکی از امراض سینه ورم است اگر ورم گرم باشد
در اول رادع نهند چون صندل و گلاب و آب
کشنیز و شیاف مامیثا و افشار آن بعد از آن اندکی
ملطف اضافه کنند مثل تکمید کردن بسرکه شراب و آب
گرم و اندکی گل و آرد باقلی سکنجبین و آب برگ
عنب الثعلب با روغن گل و آرد باقلی و حلبه
و خطمی با زرده بیضه مرغ و زعفران و مرزنجوش و اسپست
الاکلیل و باقلی کوفته بروغن گنجد و اگر ورم بلغمی باشد
کرفس یا بابونه را کوفته و پخته با آب خلط کرده
بر ورم نهند ابقاء الثدی علی صغرها نگاه داشتن
پستان در خوردی که کلان نشود گل و سرکه و آب
مازو و اسفیداج و بزر البنج و لب برگ خرفه مجموع را
یکدیگر جمع کردن یا هر یک را جدا جدا بر پستان

نهند

نهند قلة اللبن کم بودن شیر عورتان یا سبب آنست
که از بدن یا خون بسیار از بدن بحیض و نفاس
و غیره رفته باشد یا خون در بدن بسیار باشد
که طبیعت از هضم آن عاجز باشد علامه آن
علامات بسیاری خون است در بدن و آن گفته
شد و شناختن غلبه صفرا که موجب قلت خون باشد
زرد شدن شیر و تیزی و کم بودن شیر باشد و غلبه
بلغم را سفیدی و غلیظی شیر و سودا را غلیظی
شیر باشد و اگر شیر مانند رشته بیرون آید مزاج خشک
است علاج کم خوردن و استفراغ بسیار غذای صالح
است که مولد خون باشد و علاج غلبه خون فصد
است و تقلیل غذا و خلط غالب را از صفرا و بلغم
و سودا بمسهل از بدن بیرون باید بردن بمسهل
صفراوی و بلغمی و سوداوی و پستان میش و بز مولد
شیر است و شوربا گندم با روغن گاو و غذاها که

بدن را فربه کند مولد شیر است و اسپست را درین
باب خاصیه تمام است و شیر بافند با عسل بحسب
مزاج مناسب است فصل در امراض معده علامات
گرمی معده که آنرا سوء مزاج گویند تشنگی بسیار و قلت
شهوت و جشاء سوخته و فاسد شدن آن غذاء لطیف
و هضم شدن غذاء غلیظ و سرد و خشک دهان و راحت
یافتن از آب سرد علاج بهترین داروها دوغ گاو است
و شربتهای ترش چون لیمو و زرشک و غوره و ریواج
و آب سرد و غذاهای غلیظ ترش علامات مزاج
خشک که با ماده صفرا باشد تلخی دهان و غثیان
و بیرون آمدن صفرا بقی و براز و بول و خشاء بوی
ناک بعد از غذا خوردن علاج معده را از صفرا
پاک باید کرد بقی یا مطبوخ هلیله یا بشیر خشت و تمر هندی
و مغز خیار شنبر و بعد از آن معده را باعتدال باید
آوردن بشربتهای ترش علامات گرم با رطوبت

اعتدال

اعتدال شهوت طعام و غثیان و بسیاری آب دهان و بلغم
دهان مایل بشوره یعنی نمکین و قی بلغم علاج قی و هلیله مربی
گلقند یا طباشیر و جوارشهای خشک نوشدارو و گلقند
مناسب است علامات گرم خشک بی ماده تشنگی بافراط
و خشکی دهان و زبان و لاغری بدن و خشکی طبیعت و کم بودن
خون در بدن و رگهای پر از خون فاسد و بیشتر آنست
که صاحب دق باشد علاج در معالجه دق مستوفی گفته
شد علامات سرد خشک بی ماده علامات مزاج سرد
و علامات خشکی بلا ماده علاج صعب است غذاهای
گرم و تر باید باعتدال علامات مزاج سرد و تر علامات
آن مرکب است از علامات مزاج سرد و علامات مزاج تر
یا سفیدی رنگ روی و سستی بدن و کاهلی و براز رقیق
علاج غذاها و داروهای گرم و خشک است چون جوارش
عنبری و فلافله و تریاق متروديطوس علامات مزاج
گرم و تر بلا ماده و این مزاج ضرر بسیار ندارد مگر آنکه

این مزاج بد قوی شود و تغیر طعم دهان است بخوست
و آب رفتن از دهان و احتباس کردن بخارات بسوی
دماغ علاج آن شربتهای سرد و خشک و غذاهای سرد و
خشک از برنج و بترشیها و گوشت مرغ و شربتها و انواع
آن علامات مزاج سرد بلا ماده ضعف هضم و دیر گذشتن
طعام از معده و مایل بودن طعم دهان در ترشی و نرمی طبیعت
و نفخ در معده و بر از دلسیاری شهوت طعام علاج جوارشهای
گرم و مربیات گرم چون جوارش عنبری و جوارش عود
و مصطکی و جلنجبین عسل و غذای گرم چون گوشت کبوتر
و مرغان هوای و گوشت مبزر بزیره و دارچینی و قرنفل
و فلفل و زنجبیل و امثال آن علامات مزاج سرد و تر با ماده
بلغمی قلت شهوت یا شهوت کاذب و میل بطعامهای تیز و غثیان
و عدم تشنگی و نفخ معده و جشاء ترش و بیرون آمدن بلغم
بقی و زنگ روی بدن سپید و سستی و کاهلی و راحت
یافتن از غذا و داروهای گرم و خشک علاج بدن را

از

از بلغم پاک کرد بحب بلغم و ایارج فیقرا یا بادجات نورکی
و قی بعد از آنکه ماده را بجلنجبین عسلی یا شراب اصول
یا بزوری نضج داده باشند و بعد از آن معده را
بمعجونها و کوارشها گرم باعتدال آورند علامات
مزاج سرد و خشک با ماده سودا بسیاری شهوت
طعام با ضعف هضم و نفخ و قراقر در معده و شورش
معده و بیرون آمدن ماده سودا بقی و ترشی دهان
نباشد شاید که سپرز کلان شده باشد علاج بدن و
سپرز را از سودا پاک باید کرد بعد از نضج ماده بشراب
اصول یا جلاب از گاوزبان و گل سرخ و بادرنجبویه
و سپستان و گل نیلوفر و زبیب منقی و بیخ بادیان یا
گلقند و حب افتیمون یا مطبوخ یا معجون نجاح دادن
و معده را بمفرحات یاقوتی باعتدال آوردن
علامات مزاج تر بلا ماده نفرت از طعام تر و میل بدوا
و غذاهای خشک کردن و راحت یافتن از آن و آب

دهان بسیار آمدن و نرمی طبیعت و دیر گذشتن طعام
از معده علاج اطریفل صغیر و قرص ورد و هلیله مربی
و گلقند علامات مزاج سرد و خشک بلا ماده تشنگی
بسیار و خشکی دهان بافراط و لاغری بدن و راحت
یافتن از غذای تر علاج معده تر باید کردن بغذاها
و میوه‌های تر چون گوشت مرغ جوزه و بره و بزغاله و
کدو و کشنیز و اسفاناخ و حلیم گندم و میوه‌های هندوانه
و خیار و زرد آلو و شفتالو و امثال آن وجع المعده
درد معده سبب آن یا بدی مزاج معده است
با ماده و علامات و معالجات مجموع گفته شد سبب
دیگر نفخ معده است یا ریح تسکین یابد و کشیده شدن
معده از درد و ممتد تا استخوانهای سینه و در وقت
گذشتن طعام از معده درد پیدا شود یا زیاده و گاه
باشد که قراقر ظاهر شود علاج ارزن یا سبوس
و نمک را گرم کنند و بر معده نهند و بدن را از ماده

تنقیه

تنقیه پاک کنند و جوارش زیره بخورند و عرق بادیان
و کرفس مناسب است و خاییدن کندر و زیره و نان
خواه سوده بعسل یا بقند و غذای باد انگیز نخورند
و غذا اسفیدبا رقیق خورد و دلک معده بروغن بابونه
ناشتا بکنند و اگر سپرز ورم داشته باشد
معالجه ورم سپرز بکنند سبب دیگر ضعف معده
باشد که غذا هضم نیکو نشود و نفخ انگیزد تا فاسد شود
و علامات آن علامات ضعف باشد و گفته شود و
بعضی باشند که چون غذا خورند و هفت ساعت بگذرد
درد معده پیدا شود سبب آن سودا باشد که
بر معده ریزد و درد تسکین نیابد تا قی نکند و علامة
آن آنست که خلط سیاه ترش بقی بیرون آید و اگر
درد بوقت خالی شدن معده پیدا شود چون غذا
خورد تسکین یابد سبب آن صفرا باشد که در معده
ریزد علاج آن اصلاح جگر باید کرد و تقویه معده

بشربتها ترش قابض مثل شراب زرکی و دوغ
کاو شراب غوره و انار ترش و اش سماق و
جمیع میوهای سرد و خشک قابض چون سیب و انار
ترش و بق و بهی و غرور و زیتون و اگر در معده
ازورم باشد علامه ان تب باشد و در یافتن ورم
ملمس معالجه ورم باید اولی بفصد باشد و ملاحظ
تب باید کرد و نضج ورم باید داد در باب ورم معده
طلبند التخمه و فساد الغذاء تخمه فاسد شدن غذا است
در معده و علامه آنست که غذا ترش شود و گرانی
معده و اروغ ترش یا تیز و غثیان وکاه باشد که طبیعت
نرم و اسهال شود علاج ان قی باید کرد با آب
گرم و اگر قی نشود یا متعذر باشد و طبیعت قبض باشد
فتیله مسهل بردارند و اگر احتیاج شود احتقان کنند
بسنا مکی و بنفشه و سپستان و اصل سوس و مغز
کازخیره و برگ چغندر و شبت و شکر سرخ و قرا قروت

والی

واگر معده بقی و احتقان پاک نشود معجون سفرجلی خورند
و چون معده پاک شود شراب انار و پودنه اگر تشنگی
باشد و الا قرص عود و شراب سیب غوره و میبه
و اسایش پس از ان بحمام روند و خواب کنند و
غذا لطیف خورند و روغن مصطکی بمالیدن بر معده
مالند نقصان الشهوة و بطلانها نقصان
شهوة آنست که میل او بغذا کم باشد و بطلان آنست
که میل بغذا هیچ نباشد بلکه از غذا تنفر کند سبب
ان یا سوء مزاج مفرط باشد و ان گفته شد یا گرمی یا
فراط باشد که میل باب خنک باشد و بس و اگر سبب
اخلاط بد باشد که در معده حادث شده باشد علامه
ان غثیان و اضطراب نفس و میل بدفع بیشتر باشد
که بجذب و ان بیشتر در عقب تخمه می باشد علاج ان
تنقیه معده است از جمیع اخلاط بسنا مکی و غاریقون
و حب النیل و حنظل که اخلاط ثلثه را دفع کند اما اول

قی کنند و بعد از ان بتقویه معده کنند بحسب مزاج و اگر
سبب کم شدن خون باشد در بدن چنانکه ناقه را و کسانی
که اسهال بسیار کنند یا خون بسیار از ایشان رفته باشد
علاج در تحصیل خون صالح باید کوشید و تقویه دل و
اگر سبب عدم ریختن سودا باشد در دهان معده و علامه
آنست که چون چیزی ترش بخورند اشتها شود مثل
ریواج یا اب غوره یا آب لیمو علاج ان علاج طحال
است و اگر سبب ضعف جگر باشد که لطیف غذا را
جذب نکند و در معده بماند علامه آنست که طبیعت
نرم باشد و الوان مختلف بعض غلیظ و بعض رقیق
علاج تقویه جگر باید کرد و اگر کرم در معده باشد که
نزدیک دهان معده آید علامه ان اب رفتن باشد
در شب و آواز خرباندن دندان و ساقط شدن اشتها
علاج ان علاج کرم معده باشد و گفته شود و اگر سبب
امتلاء بدن باشد که مستغنی باشد از غذا و علاج

ان

ان گرانی بدن باشد و امتلاء رگها علاج ان بدن
را پاک باید کرد از خلط اگر خون باشد بفصد و بلغم
را بایارج و حب و مانند و اگر کثرت فربهی ترک
لحوم و تقلیل غذا باید کرد و اگر سبب عنسیان معتاد
باشد بشراب یا غیر ان رجوع بمثل معتاد باید کرد
اگر و دام باشد معتاد بحل باید کرد و داروهای که اشتها
باورد التزام باید کرد بحسب ملاحظ مزاج میبه سادج
شراب لیمو و سفرجل شراب انار پودنه سرکه عنصل
و سرکه اکبر شلغم سرکه بودنه سرکه بیابان سرکه صحنا
و شامی پیاز سبز نانخواه بهی سماق مجموع الجذر سرکه
میکشند و زیتون سفید شور و ماهی شور و بق و ز
غرور و زعفران دشمن شهوة است فساد الشهوة
میل کردن طبیعت است بچیزهای عادت تا خوردن نباشد
چون گل و انگشت و گچ و امثال ان سبب ان خلط
فاسدی است که مخالف است مر غذاء معتاد طبیعی را

وطبیعت میل میکند بضد ان خلط که دفع ان خلط را بضد
دفع کند و ان چیزی که ضد خلط فاسد است مخالف
است مر غذا ء طبیعی را و مخالف ضد شی مخالف ان
شی است چنانکه سبز مخالف سیاه است که ضد سفید
است مخالف سفید است **علاج** بدنرا از ان خلط فاسد
پاک باید کرد باب ترب و قدری نمک می کنند بعد از ان
که ماهی شور خورده باشند غذا مرغ جوزه و
گوشت گوسفند از پیش بدارچینی و زیره و داروهای
که منفتح باشند و هر صباح ازین شربت بیاشامد زنجبیل
درم بادیان رومی سه درم سونیز دانه پروتی کرده
ده درم هلیله سیاه پوست بلیله و امله و پوست هلیله
کابلی از هر یک نیم درم مجموع را یکشبانروز در سه رطل شراب
خیسانند و صاف کنند و تینه ده مثقال شیرین کنند
اگر باین ترکیب بدن پاک نشود ایارج فیقرا
یکدرم هلیله سیاه پوست بلیله امله نمک هندی

غاریقون از هر یک نیم درم مقل چهار یک درم
مجموع را کوفته و بیخته با آب بادیان خمیر کنند و حبها کلان
سازند و در وقت خواب فرو برند و خاییدن مصطکی
و علک و زیره و نانخواه و بادیان رومی و اورا
فرو برند بسیار باید کرد **الشهوة الکلبیة سبب**
ان خلط باشد ترش چون سودا یا بلغم ترش یا نزله
تیزی که بر دهان معده ریزد و دایم دغدغه و طلب
طعام باشد یا کرمهای بزرگ باشد یا کرمها یا فرط
که بعد از تبهای گشنده عارض شود یا خلا بدن
باشد از ماده غذا که طلب غذا با فراط باشد
علاج غذاهای چرب و شیرین باید و از چیزهای
تیز و ترش و شور اجتناب باید کرد و ناشتا قدحی
چند شراب کهنه بیاشامد **نقصان الهضم و بطلانه**
سبب ان بدی مزاج معده است که معده را سست
کرده باشد و گرمی معده چون بغایت رسد آن هضم

معده را سست کند و معده از هضم بازماند
و ان بدی مزاج و علاج گفته شده معده که گرم را آب
خنک قدری ناشتا خوردن مناسب است جمیع سببها
ضعف شهوه و ضعف جرم معده موجب ضعف هضم
می شود اما ضعف جرم معده بدترین سببهای ضعف
معده است و اورا تهبیل می نامند و بسیار
بسبب ضعف جرم معده می شود و گاه باشد که طعام نزدیکی
دهان معده بماند و در تک معده باید که هضم شود
چنانکه از شیر و شراب و نان گرم می شود و گاه باشد
که طعام زود از معده بگذرد و چندان در معده
نماند که هضم شود **علاج** گلقند و خوارشن اترج و
سفرجل قابض و میوه که ازو خوش بوی ساخته باشند
بسبس و قرنفل و مصطکی و قرص عود و قرص ورد
و قرص لیمو و قرص انبرباریس **سفوف** که مقوی هضم
است گشنیز خشک دانه گل از هر یک یکدرم سنبل

مصطکی کندر بادیان رومی از هر یک نیم درم طباشیر
لک بسد از هر یک چهار یکی دری حذبه مثقال مشک
یک جو مجموع را کوفته و بیخته بگلقند اضافه کرده خورند
غذا گوشت مرغ ماکیان و جوزه و گوشت بزغاله
مطبخه کنند بداروهای گرم چون دارچینی و زیره
و گشنیز خشک و اوکتن سنبل نشف برمحاذی معده
نافع است **فساد الهضم** فاسد شدن غذا در معده یا
بسبب آنست که غذا زیاده خورند که هاضم از هضم او
عاجز شود یا کم خورند که معده سوخته شود یا غذا
بجوهر خود زود فاسد شود چون ماهی یا زود مستحیل
شود چون شیر در معده گرم یا بسبب ان باشد که
ترتیب رعایة نکنند مثل غذای غلیظ بر بالای غذای
لطیف خورند یا وقت رعایة نکنند مثل انکه یک غذا
هضم نشود و غذای دیگر خورند یا بر بالای غذای که
عفونت کنند غذا در معده در حرکت باشد و قرار نگیرد

تا هضم شود یا آب بسیار بر بالای غذا بخورند یا میوه
تر بر بالای غذا خورند چون خربزه و هندوانه و
زردالو یا باد در معده باشد که غذا را نافخ شود
که تنگی معده اید که بیشتر قوه هضم در تنگ معده می
باشد یا در معده رطوبتی باشد که معده غذا را فرا
نتواند گرفت یا از جگر صفرا یا از سپرز سودا
بر معده ریزد و غذا را فاسد کند چنانچه اصحاب
مراقی را واقع می شود و فرق میان انکه صفرا
از جگر بر معده می ریزد انست که بعد از صبر کردن
بسیار رنج جوع باشد و تلخی دهان و خشکی و خشکی
کلو و دهان باشد و اگر سودا از سپرز باشد اشتهای
بسیار باشد و ترشی دهان و قی و ورم سپرز
یا صلابة علامة نفخ معده جشاء و قراقر در معده باشد
علاج بعضی ظاهر است و علاج گفته شده در درد
معده و سودای مراقی و تعدیل جگر باید کرد بتقویات.

سرد چون زردک و انار ترش و امثال ان الفواق
حرکة دهان معده است بدفع موذی سبب سرما صعب
است چنانچه مسافر از ان می باشد یا بخار بتهای تیز یا
خوردن چیزهای گرم چون زیره یا چیزی غلیظ مثل بلغم
چسبنده یا چیزی تر چون صفرا رقاقی یا چیزی ترش
مثل سودا یا سبب خشکی بدن و دهان معده باشد
وان بعد از تبهای تیز یا اسهال یا سبب که بدن را الاغ
و خشک کرده باشد که موجب تشنج دهان شده و اجزاء
دهان معده تشود اما علامات سبب مادی از بلغم
و صفرا و سودا ان باشد که قی بیرون آید و علامتهای
سببهای دیگر ظاهر است و سبب دیگر ورم جگر و ورم
سپرز می باشد علاج اما سببی مادی را بدن و معده
را از ان ماده پاک باید کرد بقی و مسهل ان خلط
اما بلغمی یا رج فیقرا بعصاره افسنتین یا بطبیخ فوتنج
و نمک هندی و صفراوی را بنقوع مسهل چون بنفشه

و سپستان و تخم خطمی و گل نیلوفر و اصل سوس و گل
سرخ و الو و تمر هندی بشیر خشت یا آب انار بشیرخشت
و درین مسهل مقوی دهان معده اضافه کنند چون گل
و گشنیز خشک بعد از ان معده را باعتدال آورند
صفراوی را بشربتهای ترش قابض و بلغمی را بگلقند
و قرص عود کندر سه درم گل سرخ شش درم عود
خام سکر قرنفل سنبل طین الاکل و اسارون طباشیر
درم کبابه دو درم مجموع را قرص سازند و سوداوی
بمفرحات قرص که مقوی معده بلغمی و سوداوی باشد
و دهان معده را اول را قوی کرده اند زعفران مصطکی
سنبل از هر یک مثقال اسارون مثقال صبر مثقال مجموع
را بعسل معجون سازند شربت دانگ یا دانگ و نیم
اما حال بیمار را بحسب مزاج و قوة و ضعف ملاحظه
باید کرد مطبوخ بلغمی مزاج را نافعست افسنتین پوست
بیخ کبر بسته بود نه باغی فوتنج پوست خشخاش مجموع

را بجوشند و صاف کنند و بیاشامند بعسل شربت توان کرد
اگر ماده بسیار غلیظ باشد بسکنجبین عنصلی قی کردن اثر عظیم
دارد و اما صفراوی و گرم مزاج را بهتر از کشک جو درد
پوست خشخاش جوشند و دانه گل و قدری طباشیر باشند
بعد از طبخ و شراب گل و شراب سیب نفعی بگلاب یا شیره تخم
خرفه بگلاب و شراب سیب و یک جو افیون و یک زعفران
بدهند و اما سبب که خشکی باشد کشک جو بروغن بادام
و شراب نیلوفر و مقری افیون و شیره خشخاش بدهند و اگر
خشکی و تشنج مستحکم باشد معالجه ندارد بهر حال رجوع بمعالجه
تشنج یبسی کنند غذاء بلغمی کبوتر بچه و جوزه مرغ و عصفور
و بگشنیز خشک و مصطکی و فلفل و دارچینی و زعفران بپزند
و صفراوی را جوزه مرغ یا گوشت بره و ماهی اگر هضم
قوی باشد و کدوی تر و آلو شیره خشخاش و گشنیز خشک
و تر و دواتی که از خشکی باشد جوزه مرغ بکشک جو
حلیم گندم و شیره خشخاش و کدوی تر و اگر طلاء که بر

دهان معده نهند بلغمی را روغن سوسن و روغن قسط
با روغن گل و سنبل و مصطکی و قرنفل **ضماد** سنبل
و مصطکی و بنفشه و زعفران و سوسن بآب قرنفل
اما صفراوی را فایده کند با روغن بنفشه یا
روغن کدو مخلوط بروغن گل با گلاب و صندل و
روغن گل و کافور مرهم موافق سینه‌اند شستن آب
کشنیز و تراشه کدو و روغن بنفشه با دام و گلاب
و لعاب اسبغول یا روغن گل با سبغول و گلاب
باید که در معالجه این علة داروهای خوش بوی
خوش طعم لطیف منفرح باشد اضافه کنند حرکات صعب
تسکین فواق یادی دهد و عطسه تر تاثیر تمام دارد
و قی زر و حبس نفس و آواز بلند دادن و آب
سرد که یخ بر سر بیمار ریزند اثر تمام دارد خاصه که
آب بر روی او پاشند او را به تهور آوردن دفعه
و فزع قوی و خوردن بهی خوش بوی **التهوع والقی**

التهوع والغثیان قی میل معده است بحرکت دادن
بدفع شی بجانب دهان و دفع شدن آن چیز و غثیان میل
معده است بحرکت کردن بدفع شی بجانب دهان بی حرکت
و دفع و تهوع میل معده است با حرکت بدفع شی از جانب
دهان بی دفع **سبب** آن خلط صفراوی یا سوداوی سوخته
خاصه اصحاب مراقیان را می شود و یا بلغم و رطوبتی است
که معده را سست کرده یا بدی مزاج معده باشد لیکن ماده
و بیشتر آن بدی از مزاج گرم باشد یا تحلیل کردن چیز نکرده
که طبیعت از او متنفر گردد و یا تخمه باشد که طعام فاسد کند
و طبیعت بدفع مشغول شود بقی و یا باسهال و آنرا هیضه
می گویند و آن بسیار بد است **علاج** اگر صفراوی و
تخمه باشد قی کنند و چون معده بقی پاک شود شراب آب
انار بود نیز غایة است و شربتهای اشتها آورد و ترش
باشد چون شراب غوره و لیمو و حماض و امثال آن و
سفوف که در جمیع اقسام نافع است سماق کشنیز خشک

دانه گل طباشیر سوده ترکیب کرده بشربت عطر ساختن
بخورد یا سفوف کرده بخورد و داروها عطر قابض چون
صندل و گل سرخ و برگ مورد و عنبر لادن و دانه
گل و رامک و سک جدا جدا یا ترکیب بگلاب یا آب
بهی بر معده ضماد کنند و اگر طبیعت قبض باشد شراب
تمر هندی شربت کنند و حقنه اگر گرم نگیرند و اگر خلط
فاسد در معده بماند معجون سفرجلی مسهل معده را پاک
کنند یا معجون خیارشنبر اگر صفرا غالب باشد شد
فصل سیزدهم در امراض الکبد علامة گرمی جگر
تشنگی بافراط و زردی قاروره و سوزش در جانب
پهلو راست و خشکی لبها و دهان و قلت اشتها و متنفر شدن
بچیزهای گرم **علامة** سردی جگر و سفیدی لبها و رنگ
قاروره و قلت تشنگی و جمع بسیار و فساد رنگ
روی و بدن **علامة** خشکی دهان تشنگی بسیار و قلت
بول و صلابت نبض و لاغری بدن **علامة** رطوبت جگر

تهیج روی و تری زبان و کلو و سستی گوشت استخوانها
و سینه **علاج** مزاج مرکب جگر که گرم و خشک و گرم و تر
و سرد و خشک و سرد و تر از ترکیب علامات معلوم
توان کرد **ضعف الکبد** ضعف جگر بیشتر از بدی مزاج
باشد و گاه باشد بدی مزاج با ماده باشد که ورم
یا دبیله در جگر باشد و نشان کسی که ضعف جگر داشته
باشد زرد باشد در سخت یا سفیدی یا کبودی وقتی
که سردی غالب باشد و اندک درد در جگر باشد در
وقت بعود عاکردن غذا و ضعف جگر را بضعف
افعال جگر توان شناخت اگر جاذبه جگر ضعیف باشد
بول بسیار و نرم باشد اگر در بول نضج و رنگی باشد
و بول سفید ولی نضج باشد و چون فصد کنند خون با آب
مخلوط باشد و اگر ماسکه اعضا رو دنا مهضوم باشد و
تهیج روی و فساد رنگ روی بدن و اگر دافعه ضعیف
باشد قلت بول و براز ولی رنگ باشد و قلت شهوة و سستی

بدن با زردی و سیاهی رنگ روی مایل بسفیدی بسبب
آنکه کم باشد تمیز کردن بلغم و صفرا از خون **علاج** مزاج
را باعتدال باید آوردن بشربتها که در و عطریه باشند
و موافق باشند بسوی مزاج و مقوی جرم جگر و قابض
باشند و مسامات و عروق جگر بگشاید و نضج ماده بدهد
با بیا داروها که خورده میشود بعد از آنکه سوء مزاج
را معلوم کنند از علامات که گفته شد داروهای گرم
که موافق و مقوی جگر است زعفران و سنبل و دار
چینی و نعناع و اذخر و شراب ریحانی و راوند و دارو
های سرد و معتدل دانه انار و زرشک و برگ کاسنی
و تخم کاسنی و گل سرخ و انار میخوش از مرکبات شراب
دیناری و قرص انبرباریس و غذای که قبق میوند
و دانه انار کنند **سدة الکبد** سده جگر بیشتر از غذای
غلیظ شود و خاصه که شیرین باشد چون خرما و شراب
و شیرینی و حرمهای خاتند مثل کلنج و نخ و انگشت و میوه‌های .

قابض

قابض تر چون زعرور و از اخلاط غلیظ لزج و بیشتر
سده در مقعر جگر باشد از برای آنکه خون بمحدب
جگر میرسد صاف میشود **علامة** بسیاری براز و
لزوم و گرانی در جانب راست و لاغری و دیگر آنکه
تب و درد نباشد و بلندی در جگر محسوس نشود و
دیگر روی تغیر نکند تغیر فاحش اگر سده در مقعر جگر
باشد گرانی نزدیک استخوانها پهلو فهم شود و **علاج**
اگر سده در مقعر باشد داروهای مسهل و مفتح بدهند
چون ریوند با آب برگ کاسنی یا نشره لحم کاسنی
یا با آب بادیان یا کرفس یا شراب اصول سکنجبین
ساده یا نبه آب بزوری و اگر قبض باشد تنها بگشاید
مغز خیار شنبر با روغن بادام اضافه کنند شراب
دیناری و سکنجبین بزوری و راوند بغایت نافع است و اگر
سده در محدب جگر باشد داروهای که بول براند
و رگها را بگشاید بدهند چون شراب اصول یا

١٤٤

شراب بزوری با آب بادیان و قدری عسل بدهند و اگر
گرمی و تشنگی غالب باشد نشره لحم کاسنی و تخم
هندوانه و یا زرشک و تخم خیار بگیرند بدهند و قرص
انبرباریس بغایت نافع است **غذا** زیره با یا برگ کاسنی
بروغن بادام یا برگ سرکه ترش کنند یا دانه انار
یا برگ خبازی و اگر ضعف باشد یا ورم ضعف باشد
مرغ جوزه بدهند و با نمکی باشند نان و گوشت گوسفند
بدهند و اگر با سده اسهال واقع شود شراب
بهی بدهند و آب برگ کاسنی که دانه گل و زرشک
و تخم انار در آن جوشانیده باشند و اجتناب باید
کرد که درین مرض قوابض ندهند مگر شراب بهی
که در و تفتیح است و سده ماساریقا را همین معالجه
کنند **النفخة و الریح فی الکبد** باد و نفخ که در جگر حاصل
می شود بسبب غذای غلیظ است و یا ضعف هضم
علامت آن دردی است ممتدی و عدم گرانی

بونا

علاج داروهای که قوی مفتح و سفوفات ضماد باید کرد
ضماد سنبل زرنباد ورس و قرنفل و قدری مشک و
عود مجموع را کوفته و بیخته باب گرم ضماد کنند حمام و شراب
صرف ناشتا بیاشامند سنبل و بادیان و انیسون و
تخم کرفس و شبت سفوف سازند **وجع الکبد** درد جگر
سبب او بدی مزاج جگر است که در نواحی غشاء جگر
باشد یا ورم جگر باشد یا باد **علاج** او و سده گفته
شد و بدی مزاج بعلامات گفته شد علامات بدی مزاج
جگر گفته شد و علامات ورم نیز گفته شد علامات باد که
در غشاء جگر باشد سبکی و انتقال کردن به سودن و
غیر بسودن میشود با معالجه و ورم گفته شد **ورم الکبد**
فرق میان ورم جگر و میان عضلات آنست که ورم
جگر هلالی شکل باشد و ورم عضلات طولانی اگر خون
باشد تب و تشنگی که گرانی و ثقل و گرمی موضع جگر و عدم
اشتها و ظهور ورم ملبس و سرخی وی در زبان و سلفه

خشک و فواق اگر ورم بزرگ باشد و اگر ورم در مقعر
جگر باشد قی تلخ و قبض طبیعت و غشی و سردی دست
و پای و فواق و عدم اشتها و درد بیشتر باشد و اگر در
جانب محدب باشد سلفه و ضیق نفس و حبس بول بیشتر
باشد و گرانی و کشیدن ترقوه بجانب اسفل بیشتر باشد
و احساس ورم بیشتر باشد و اگر صفراوی باشد زردی
زبان و براز و بیرون آمدن بثرها از جانب جگر و سوزش
و حدت تب و قی تلخ و اگر ورم بلغمی باشد سپیدی رنگ
و زبان و روی و براز و سستی روی و عضلات جگر
و قلت تشنگی و رقت خون و احساس کردن بورم نرم و
عدم درد و تب علاج اگر بسبب خون باشد فصد باسلیق
دست راست باید کرد و رادع بنهند از آرد جو با صندل
و گل سرخ و عصاره برگ کرفه و آب کشنیز اما مبالغه نکنند
در رادع و بعد از آن منضجات خلط کنند مثل حلبه و خطمی
و اکلیل الملک و چون مرض منتهی شود محلل صرف بنهند

اما

اما باید که از ابتدا تا انتها قابض عطر خلط کنند چون گل
و صندل در ورم گرم و این قاعده را رعایت کنند و در
ورم جگر از مسهل دادن اجتناب کنند که خطر عظیم
دارد و در ورم مقعری از قی دادن دور باشند
و در اسهال مبالغه نکنند تا قوت تحلیل نرود و قبض
نباشد در توسط در قبض و لین کوشند در ابتدا آب
برگ کاسنی با سکنجبین بدهند یا شراب بزوری اگر
ورم جگر باشد و قرص امیرباریس بزرگ یا قرص
گل یا شراب دینار و سکنجبین بنفشه با تخم خیار و کاسنی
و خرفه یا زرک را در آب کنند و تمر هندی و ناردان
و آلو و گل نیلوفر و تخم کاسنی را بسته (?) بلکه بدل بشره (?)
تخم خیار و بقله شیرین کنند یا شراب نیلوفر و در حالت
زیاده شدن مرض تا زمان انتها آب برگ کاسنی
با آب بادیان و تخم کرفس بدهند هر چند با انتها نزدیک
شود آب بادیان و کرفس زیاده کنند و در زمان انحطاط

ورم آب بادیان دانه گل و زرک دهند با قرص امیر
باریس بزرگ سکنجبین دهند غذا کشک جو بپزند با شیره بوس (?)
و قند یا کاسنی مطبخه کردن بروغن بادام بریان کرده بهر که
یا زیرباج ضماد صندل و دانه گل و گلاب و سوس و اندک
سرکه پس از آن قدری افسنتین یا زعفران اضافه کنند پس
صندل را اندک کنند و باقی را ضماد کنند پس از آن افسنتین
و عود و زعفران با آب کرفس و اگر اسهال باید خیارشنبر
با آب بادیان و کرفس و زرک و کاسنی و روغن بادام
لی نظر است یا مطبوخ از بسفایج فستق و گل بنفشه و تمر هندی
و غاریقون و تخم خیار و کاکنج و افسنتین صاف کرده
ترکیب یا شیره خشت و ریوند و هلیله و سقمونیا را در این
علت بکار برند و اگر ادرار باید شیره تخم خیار و بادرنگ با آب
بادیان و کرفس بدهند و اما ورم سرد را به ملطفات
معالجه کنند و منضجات و محللات که با قبض عطر باشد
و در ابتدا قابض قوی تر کنند و در انتها محلل و در بستره (?)

ضماد

و ضماد از سنبل و قوه و لک و اسارون و زعفران و مسهل
مثل ایارج یا مطبوخ از مغز لکاجره و بسفایج از هر یک شش
درم تخم خیار و کاسنی و زرک و غاریقون و تخم کرفس از
هر یک دو درم افتیمون و افسنتین و اصل سوس و خطمی
و حیده از هر یک چهار درم مجموع را بجوشانند و بر مغز خیار
شنبر ده درم و قند بیست درم صاف کنند ریوند و روغن
بادام از هر یک نیم درم و در ورم صفراوی در خنکی زیاده
کوشند سوء القنیه یعنی آن بدی ذخیره اعضا است
و آن مقدمه استسقاست سبب آن ضعف و بدی مزاج
جگر است علامت سپیدی رنگ بدن و روی و تهبج پلکهای
چشم و دست و پای و روی و باشد که جمیع اعضا ورم
کند مثل خمیر و نفخ و قراقر در شکم و عدم ترتیب آمدن
براز گاه نرم و گاه خشک و گاه دیر و گاه زود
بشور لته (?) علاج آن علاج مثل استسقاست الاستسقاء
مرضی است که سبب او ماده غریبی است که در خلل جمیع

اعضا در آمدن یا موضعی که غذا یا خلطها حاصل می‌شود
چون معده و جگر و روده‌ها و غیر اینها و بر آمدن اعضا
یعنی تهیج اعضا این موضع تدبیر غذا و خلط و استسقا
سه نوع است بدترین زقی باشد پس از آن لحمی پس
از آن طبلی زقی حادث می‌شود از بسیاری آب
بیشتر در میان صفاق و ثرب و در حرکه کردن و
گردن از پهلوی به پهلوی او از آب محسوس می‌شود
و صقاله جلد شکم یابی و کشیده شدن جلد شکم و حادث
شدن آب درین محل یا سبب آن باشد که چون لحم طبیعی
آب حبس شد میل بجانب دیگر کرد یا بر سبیل ترشح
یا بر سبیل انفجار که تحقیق شد یا تفرق اتصال واقع شد
میان این و آن که آب جمع شد و ما بین صفاق و ثرب
یا مجری که چنین در شکم از ناف غذا الجگر جذب می‌کرده
چون مجری کشاده شود ضرورة در ما بین صفاق و
ثرب آب جمع شود و سبب حاصل شدن آب آنست

که قوة ممیزه جگر عاجز شده از جدا کردن آب از خون
و اعضا این خون را قبول نکنند پس ضرورة این حادث
شود یا بسیاری آب آشامیدن یا گداختن اعضا
باشد که ورم یا مجری معتاد شده باشد و منقطع شده
و استسقاء لحمی حادث می‌از ضعف هاضمه رگها و اعضا
بعد از جگر و هضم او و ضعف هضم معده و رطوبت بسیار
در خون حاصل می‌شود و با اعضا متصل و منتشر
می‌شود پس اعضا متهیج می‌شود و در غایة تری باشد
چون گوشت صالح نشود و چون هاضمه جگر و هاضمه اعضا
ضعیف شود و ماسکه و جاذبه اعضا قوی باشد استسقا
لحمی و بیشتر این استسقا با سردی جگر باشد از خارج بدن
یا داخل که سردی رگها باشد یا مرض عارض شده
یا شده باشد از خاک خوردن و استسقاء طبلی از
فساد هضم از ضعف قوة یا از غلیظی ماده که قوی
عاجز است از تحلیل ضرورة ماده می‌شود و گاه باشد

که از قوة گرمی باشد که غذا را بخار سازد و پیش از آن
که نضج یابد و هضم شود و استسقاء ضعف جگر نمی
باشد و یا بخار که معده یا سپرز یا ماساریقا را کرده
باشد علاج صبر کردن بر تشنگی و جوع بقدر امکان
اگر ترک نان توان کردن اولی است اندکی از
خشکار نان پخته تواند خورد و اجتناب کنند از غذای
غلیظ چون هریسه و کله و غذا از لزج چون پاچه و
از امتلا و ماییات خورد تا غایة که در آب دیدن هم
مضر است اگر تشنگی غالب باشد بعد از غذا اندکی
امتصاص توان کردن و التزام ریاضتها صعب
و در کشتی نشستن و عرق کردن در آفتاب یا در تنور
گرم و نمود ریگ دریا که آب شور باشد و طلی ساختن
و در ریگ گرم غلطیدن و روغنها گرم مالیدن و سعی
کردن تحلیل از و در اصلاح جگر کوشیدن و ادرار بول
و باعتدال آوردن لین و قبض طبیعت و حبس طبیعت

بهتر استعمال است شربت آب کاسنی سکنجبین بزوری و
قرص امیرباریس کبیر اگر گرمی غالب باشد و اگر گرمی نماند
آب بادیان کرفس خلط کنند و شربت دیناری با شربت
اصول سکنجبین بزوری و قرص امیرباریس ده درم
بزر الهندباء و الخیار و بقلة الحمقاء از هر یک سه درم گل
سرخ پنج درم طباشیر پنج درم ریوند چینی تخم کرفس
لک از هر یک یکدرم سنبل نیم درم تا قرص ورد یا عصاره
غافت یا تریاق فاروق هر روز مثقالی بخود بدهند
در بیست و یک روز خلاص یابد و شیر اشتر که در منتهی
و بوی مادران و عوض آب و غذا شیر خورد اثر تمام
دارد و چند مستسقی ازین خلاص یافتند و اگر شیر
یا بول شتر اضافه کنند انفع است و شیر عربی و بول
او موافق است و قرص مازریون نافع است از
میوه‌ها نافع است مسهل که درین مرض توان داد
ریوند سکنجبین از نیم درم تا یکدرم مسهل صفرا

هلیلهٔ زرد و ریوند و افتیمون از هر یک نیم درم مسهل دیگر
که سودا براند افتیمون غاریقون هلیلهٔ سیاه اسطو
خودوس از هر یک نیم مثقال مسهل بلغم غاریقون تربد
از هر یک نیم درم نمک هندی چهار یک درم باید که این
داروها منقّی ازرق و کثیرا از هر یک چهار درم اضافه
کنند و بروغن بادام بیالایند و اگر خلط بسیار باشد مسهل
مرات بدهند تا معده و جگر ضعیف نشود داروهای
که ادرار کند قوه و تخم کرفس و انیسون و بادیان
و تخم کاسنی و تخم خیار و تخم خربزه و قرص مازریون تخم
کاسنی ده درم تخم مازریون تاوته یک دربع تلمی از
غاریقون درم و دو ثلث ان کل کع تخم خیار از هر یک
دو درم و نیم عصارهٔ غافث یکدرم و دو ثلث بالغ
انیست غذا آنست که در جوهر خوب و لطیف باشد و
فضلهٔ او کم باشد چون مرغ جوزه و دراج و کبوتر
بچه بمویز و انار ترش و بودنه باغی مطبخه یا مزورهای

گرم بدارچینی و فلفل و مصطکی و زنجبیل و زعفران و
گشنیز خشک ضماد سرگین بز یا اخثاء گاو و بوره
و اندکی گوگرد صاحب لحی را بر تمام بدن و زنی را شکم
و طبلی را بر اطراف نمک و سرکه و سنبل اضعف از ضماد
اول است بر شکم طبلی سبوس و جاورس و نمک
گرم کرده کماد کنند حمام گرم که عرق آورد نافع است
و چشمهای که آب گرم است غسل کردن نافع است
و در خوزستان آن انهار را آب داروی گویند و
باب شیر گرم شیرین غسل کردن ضرر بسیار دارد

فصل چهاردهم در امراض الامعاء مرض که در روده
واقع می‌شود اسهال است و سبب آن یا خوردن
چیزی باشد و آن چیزها داروهای مسهل باشد که مسهل
قوه خلق کرداشته باشد و عمل کند یا غذا از زیاده باشد
که هاضمه از هضم آن عاجز باشد یا غذا باشد که طبیعت
از کراهت آن متنفر کرده باشد و نا مهضوم مانده یا چیزی

یا چیزی مزلق خورده باشد که طعام را پیش از هضم
شدن از معده فرو ده بیرون آورد مثل آلو یا
غذاء نفاخ خورده باشد که طعام را زایع شده از
ملاقات تنگ معده و نامهضوم مانده و علامت
هر یک ازین اسهال آنست که سبب متقدم شده باشد
و یا سبب ارتعاش عضو باشد یا دماغ باشد که نزله
فرو آید و غذا را فاسد سازد و طبیعه بسبب فساد
قبول نکند و دفع کند باسهال علامت آن وجود نزله
آنست و آفت دماغ و بعد از خواب بیشتر باشد و
نوبت معین باشد و یا از معده باشد و آن سبب
ضعف هاضمه باشد چون طعام خورد معده گران
شود و بعد از آن اسهال شود و سبک شود و
الخ آید نا مهضوم آید یا سبب ضعف ماسکهٔ معده
باشد که طعام را چندان نگاه دارد که هاضمه کار خود
بکند پس طعام مثل از زمان هضم بیرون آید و بقدر

آنکه طعام در معده یا روده مانده باشد هضم و یا
بسبب ضعف دافعهٔ معده که قادر نباشد بر دفع فضله
اندک اندک دفع در عقب یکدیگر یا سبب بسیاری رطوبت
مزلق باشد که در معده جمع شده باشد و مانع شود
طعام را از هضم و غذا را از زود بلغ اند و از معده فرود
آورد سبب آن رطوبت باشد مخلوط بغذای نامهضوم
وگاه باشد که آن رطوبتها لزج باشد شور و هر یکی
را بطعم دهان توان دانست اگر لزج باشد بر سطح دهان
تری باشد چسبنده و اگر شور باشد دهان شور باشد
یا بسبب آن زخمی معده باشد علامت آن آنست
که چون طعام از معده بگذرد درد زایل شود و زرد
آب و سبوسه بار آن مخلوط باشد و بثرها در دهان
حادث شود و مثل سبوسها پهن و زیره بیرون آید
و یا بسبب جگر باشد و ماساریقا و فرق میان آنکه بسبب

آفه معده باشد اسهال باشد و آفه جگر آنست که حال صحت باشد و هاضمه هضم خود کرده باشد و بر طبیعت دارا شبهه نشود آنکه معهود و نکنده بود و اسهال معدی بسیار باشد و روز بیشتر باشد از شب و کبدی شب بیشتر باشد از روز و بسیار باشد که دفعه آید و محفوظ نباشد بر راز بلکه بعد اتز آید و نیز نباشد و سبب ضعف هاضمه کبد باشد که ضعیف یا باطل نا شده باشد اسهال که باشد کیلوس صرف باشد چون هاضمه جگر در و تصرف نکرده باشد و اگر تصرف کرده باشد اندکی هضم یافته باشد و لحد کیلوس نرسیده باشد و در جگر دیر نماند یا ضعف ماسکه باشد و در جگر دیر نماند و اندکی هضم یافته باشد یا ضعف ممیزه جگر باشد که آب را از خون جدا نکرده باشد و طبیعت جذب آن نکند و آنچه آید غسالها باشد و مانند گوشت تازه که در آب شویند.

سبته

یا

یا ضعف جاذبه جگر باشد علامت آنست که آنچه باسهال آید بسیار باشد کیلوس صرف و سبب ضعف معده و جگر بسبب مزاجی آن عضو باشد و گفته شده در اول مرض معده و جگر یا ورم یا سده باشد در ماساریقا یا جگر که کیلوس را جذب نتواند کرد علاج سده و ورم گفته شده فرق میان سده و ورم جگر آن نزدیک استخوانهای پهلو باشد و بیشتر آنست که در سده ماساریقا ثقل مفهوم نشود و اگر ثقل فی الجمله باشد نزدیک معده باشد و حال جگر بصحت باشد سبب دیگر آنست که رگی در جگر گشاده شود بسبب ضربه یا سقطه یا شق شده باشد علاج آن تقدم ضربه است یا خلط تیز باشد اکال که از اعضا جگر ریزد و مساماتی جگر بگشاید و چون باسهال آید این را ذوسنطاریای کبدی و غشایی نیز گویند علامت تشنگی و سوزش در جانب راست یا ماده قاصد باشد که طبیعت بدفع مشغول باشد علامت آنست که بعد از آمدن اسهال

خفه شود یا در روزهای آن بود و بیماری رزقان یا جگر باشد یا بسبب صفرا باشد یا خلط سوخته کار باشد که گوشت بدنرا بگدازد و قطعه قطعه گوشت باسهال بیاید که با آتش بگدازد و یا سبب از روده ها باشد اگر با پیچ باشد که خلط تیز که چون باشد روده را و صفرا در دو هفته روده را ریش کند و نقل از آن سوراخ و تنش و نیز جندان در شکم جمع شود که شکم پر بر آید مانند مستسقی پس از آن هلاک شود و بدتر آنست که ریش در صایم شود بسبب آنکه نزدیک بجگر است و صفرا بسیار بر و ریزد و سودا روده را چهل روز ریش سازد و آن کشنده است و بلغم شور در یکماه روده را ریش کند و شناختن آنکه پیچ در کدام جانب است بموضع توان دانست و بزرد آب اگر در روده رقیق باشد در د صعب خواهد بود و اگر در روده غلیظ یا در د سبک خواهد بود و تد اشتها روده که آید از روده رقیق تنک و رقیق خواهد بود و تر اشته روده غلیظ بهم د..

۱

غلیظ

و غلیظ خواهد بود و اگر آنچه باسهال آید منتن باشد دلیل تاکل باشد و اگر پیچ بعد از دادن دوای مسهل باشد فرو د علاج باید در چهار روز نیک شود و اگر پیچ بعد از مرضهای حاد ظاهر باشد کم خلاص باید یا بسبب اسهال از تمام بدن باشد بسبب جمع شدن بادها چنانکه اهل آسایش و مردم اکول را می باشد یا بسبب خشکی هوا که از بدن مواد تحلیل نرفته باشد بسبب بستن مسامات و غلظ بادها یا بسبب بریدن بواسیر یا حبس خون یا قطع عضو از رفتن خون از بینی که معتاد باشد جمع شده باشد یا خون یا خون که از حصه عضو منقطع باشد طبیعت از آنجا بر روده ها دفع کند یا بسبب بحران باشد یا حبس حیض و علامت این سه قسم ظاهر است و در بند کردن این نوع اسهال خطر است و اسهال بدنی باید اختن اعضا باشد چنانکه در دق می باشد و از ابدی بد و بدرنگ آید کاهی نجی و کاه لحمی بارز زرد آب غلیظ است چرب و بعد از نا آمدن هر مجلس ضعف باشد و اگر بسبب گداختن خلط

تیز باشد زرد و آب رقیق باشد بیک حال و اگر گاه باشد
که اخلاط در بدن جمع شود و طبیعت بدفع آن مشغول
شود و از آمدن آن اخلاط راحت و خفت باشد و اگر از عضو
آید عفونتی و گندی خواهد بود که دبیله یا ورم منفجر شده باشد
از هر عضو که باشد **و علامت** آن ورم یا دبیله آن عضو باشد
علاج دفع اسهال تا بقابض یا بقوی یا بمغلظ ها ده گاه باشد
که بدان احتیاج شود و یا ماده را بجانب مخالف میل باید داد
[illegible] میل دهند ماده اسهال را یا بعرق یا
بجهت اعضا اما اسهال که بسبب تناول غذاست سبب
منع کنند و عضو را باعتدال آورد **علاج** آن در تخمه و فساد
و هضم گفته شده و آنچه از اعضا و بدی مزاج عضو است
بضد آن علاج کنند و آنچه از کشادن رگهاست یا شق
شدن یا قطع یا ریش یا سده یا جگر یا سده ماساریقا یا بدن یا
نزله یا ضعف قوه باشد بعلاج این نوعها رجوع و شغل باید
کرفت و علاج هر یکی در محل آن طلبند [illegible] صرف [illegible]

باورند و [illegible] صرف ننهند مثل شربت بهی جز نیست
بسبب آنکه تفتیح آرد و تقبض و آب کاسنی که در دو دانه
انار و دانه گل فرو برگ اغشته کرده باشد **سفوف**
بقلاتیا نافع بود است اگر محتاج شود بتفتیح قوی آب
کرفس و بادیان بعصاره برگ کاسنی بدهند اگر گرمی
بافراط باشد **داروها** که حبس اسهال کند مازو و اقاقیا
گل گلنار صمغ تف داده گل ارمنی طراثیث طباشیر خاصه
بریان کرده آب حب الآس کزمازو زیره تف داده [illegible]
وکشنیز تف داده و کافور دانه انار ترش خرنوب عصاره
لحیة التیس اسپغول و تخم ریحان کنجد تف داده و تخم لسان
الحمل تف داده و میوه های قابض چون سیب و زعرور
و بهی و [illegible] و [illegible] و حماض اترج و لب این میوه
ها را خواهند بغذا خوردن و تنقل توان و ضماد نیز توان
کرد و اگر با اسهال سحج باشد [illegible] صرف دهند [illegible]
قرص طباشیر کافوری گل سرخ طباشیر از هر یکی ده

درم بزر الحماض و سماق پاک کرده بزر البقله از هر
یک پنج درم جلنار دو درم صمغ عربی یک درم و نیم مجموع
را قرص سازند و سفوف طین پنج را نیکو بود و سفوف
را سفوف حب الرمان تخم انار ترش بریان کرده ده
و نیک ساویده صد درم کرویا بریان کرده وکشنیز
تر از هر یک بیست درم کزمازج ده درم خرنوب نبطی
ده درم سماق و جلنار از هر یک پانزده درم بیک
ساویده شربتی سه درم مقوی روده و معده بود و
قابض اگر اسهال زلق باشد قابض قوی دهند شربتی
و سفوف و ضماد و رب آس و بهی که سماق یا سفوف
حب الرمان یا سفوف از مازو و سماق و پوست انار
از هر یک نیم درم کفته و بیخته بسفیده بیضه مرغ خمیر کنند و در
میان انار ترش نهند تا خشک شود پس از آن بکوبند
دو درم ترب بهی با رب مورد بخورند آب بهی و آب
مورد را بر روغن گل [illegible] روغن نماند و بر معده

وشکم طلا کنند و اگر سنبل و اقاقیا اضافه کنند بهتر باشد
و باید که در سحج چیزی که بسیار ترش باشد مثل سماق
تحمل نکنند که ضرر کلی دارد **صفت** دوائی که مشترک باشد
در اسهال کبدی و معدی و خلط تیز که با تشنگی و حرارت
بسیار باشد تخم خرفه تف داده [illegible] شربت [illegible] و شراب
صندل یا شراب سیب یا هر دو شربت بسازند یا شراب
انار میخوش یا شراب زرشک و اگر اسپغول تف داده
که بر روغن گل چرب کرده باشند اضافه کنند اگر دو
معتضل شده **نوعی دیگر** دانه انار ده درم چوب صندل
دانه گل رزکی تخم مورد از هر یک چهار درم یک شبانه
روز در آب جوشانند یا در عصاره برگ لسان الحمل
و کاسنی و صاف کنند و شیره برگ تخم خرفه تف
داده بشراب سیب شیرین کنند و اگر طباشیر زیاده کنند
دیگر چون کافور یا قرص کافور و بیش از آن اندکی شراب
سیب بیاشامند و صندل و دانه گل کوفته در آب

بهی یا برگ مورد حل کنند و بخرقهٔ کتان بر جگر در رود،
نهند و اگر آرد جو بان خلط کنند شاید و تا منشش روز
التزام این تدبیر کنند وغذا شراب سیب یا شربت
صندل یا گشنیز خشک تف داده شراب سیب یا مز و از
دانهٔ گل کوفته یا زیرباج یا با غوره یا مرغ جوزه با آب
غوره و دانهٔ انار کوفته یا سماق یا جو کوفته تف داده
پوست کرده بخشخاش تف داده، اگر قوه ضعیف باشد
و چون مزاج باعتدال آید و خلط بصلاح آید قابض
قوی بدهند چون شراب حب الآس و شربت بهی اما
اسهال که از خشکی باشد شربت مورد و رب ان و جوارش
بهی قابض و سفوف متعلیا بدان اضافه کنند قرص عود
نافع است سفوف از سماق و گلنار و زیره تف
داده و اسپغول تف داده و اقاقیا و سک و تخم
مورد و دانهٔ گل و کندر تف داده هر صباح سه درم
برب مورد و رب بهی بیاشامند غذا جوزه مطبخه

بریان کرده بدانه گل و سماق و گشنیز خشک و زیره
تف داده در آب غوره خوبیسانیده، این غذا از اسهال
است که از سردی باشد و جمیع شوربا با مغز است
صاحب اسهال را و اگر خون تشنگی باشد شوربا توان
دادن و آب دادن نیز همین ضرر دارد تا ممکن باشد
حیله باید کرد در آب نادادن و اگر خشکی غالب باشد
کبوتر بچه بدار و ها قابض چون زیره تف داده و
گشنیز خشک مناسب است و دراج و پنیر کهنه که از نمک
بشویند و بریان کنند و بکوبند و یک مثقال یا دو درم
در بعضی ربها یا عصارها قابض بدهند نافع است
و نیز قرص زیاده کنند و سیج را نیز نافع است اما ضرر
ان تشنگی است و طباشیر تف داده و پسته خرفه
تف داده یا عصاره برگ خرفه تدارک کنند یا دوغ
گاو ترش که با آهن داغ کنند یا سنگ داغ کنند قطع
اسهال خلطها کرم بکند. و اگر صاحب اسهال بغذا

قوه یکبار در سه روز یا در چهار روز و اندا از نبض
فهم باید کرد بعلاج مشغول نکنند المغص درد روده را
گویند و سبب ان بادی باشد که در روده محکم شد،
و در روده می بچد یا خلط صفراوی باشد یا بلغم شور که
روده را تر اشد یا سودای غلیظ جسبند، یا قرحه باشد
در روده، که فضله یا ورم سد انو ایابد تا ورم باشد
یا کرم باشد در روده. و اگر چرا آنی باشد دلیل اسهال
است علامات جملهٔ این سببها معلوم است علاج
این اقسام علاج قولنج است القولنج دردی است
در روده، الحاصل از روده بیرون می آید بدشواری
باشد یا اصلا هیچ بیرون نیاید سبب باد باشد که در
روده مستحکم شده باشد علامة در وضع باشد
باریک که گویی بچیزی باریک است که روده را سوراخ
می کند و با ثقل خشک است که در روده بند شد، و کرمی

جگر با کرده آن ثقل را خشک کرده باشد علامت خشکی
براز است که پیش از مرض باشد و عطش غالب و
سوزش در شکم و لاغری مراق و بوی از براز و سیاهی
مایل بسرخی یا سبب دیگر سد، که میان زهره و روده
حادث باشد که صفرا بروده نریزد که تنبیه کند روده را
بر دفع براز علامت ظهور یرقان است و آمدن براز از
سفید سبب خوردن غذاهای خشک است چون قلیه و برنج
و جاورس و میوه های خشک نفاخ چون بهی و سیب و نا
شباتی و غیره و چنار و کدو و انگور و سیبوس و آب
میوه تر خوردن و امثال آن علامة تقدم سبب است
سبب دیگر بلغم غلیظ لزج است که در روده بمانده و سیلده
آمیخته علامة تقدم سقوط شهوة است و آمدن بلغم به براز
و تخمه و طعام غلیظ خوردن و سختی بند شدن روده و
درد و اگر براز نیاید به بلغم آمیخته آید سبب بیحدن
روده است بر یکدیگر علامات آنست که دفعه واقع شود

بعد از برجستن باد وکه عنیف یا فتق باشد و درد از یک موضع
باشد بی انتقال از جای بجای و بر یک حال باشد سبب دیگر
بسیاری کرم روده باشد که بر یکدیگر پیچد و مجری را تنگ
کنند علامات آب آمدن از دهان در شب و پیچش
روده‌ها و آواز خاییدن دندانها و احساس تحرک
کرم خاصه در وقت جوع وگاه باشد که از وکه کرم مرضها
صعب واقع شود دشنه بصرع سبب دیگر ورم روده‌ها
باشد علامات تب و درد صعب در یک محل و ثقل در
روده و تشنگی و وجود گرفتن قولنج بتدریج سبب دیگر
ورم گرده‌ها و ورم جگر یا ورم سپرز باشد که بزرگی ورم
روده را تنگ کرده باشد علامات علامات ورم این
اعضا ست و از صفرا قولنج کم واقع شود علامات
تلخی دهان و شدت عطش و سوزش در مراق و علامات
صفرا پیش از وقوع مرض علامت مطلق قولنج قلت شهوت
خاصه بشیرین و جشاهای چرب و غثیان و درد پشت

و شکم و پایها و بند شدن باد از و باد و بیشتر از جا بر می واقع
شود و تشنگی بسیار و خشکی گلو علاج اول حقنه نرم کنند
سنا مکی و بنفشه و خار خشک و مغز کاژیره و تخم خطمی
و اصل سوس و سپستان و برگ چغندر و شیرخشت و ترنجبین
و شکر سرخ بعد از آن حقنه تیز کنند به بسفایج و شحم حنظل
و غاریقون و سقمونیا و سکبینج و مقل اگر بند در روده‌های
بالا باشد و چون حقنه کنند گاه باشد که درد زیادت شود
و توهم کنند که عمل ضرر کرد باید که غلط نکنند و ترک نکنند حقنه
را و طریق صواب را بگذارند باز حقنه کنند تا بتکرار
حقنه اثر بر روده‌های بالا رسد و سده بگشاید جوارش
سفرجلی مسهل محمود ده درم تربد سی درم مصطکی قرنفل
سک زنجبیل فلفل دار فلفل جوز بوا از هر یکی ده درم
عصیر السفرجل الحامض و عسل برابر ممزوج سازند و بپزند
تا غایتی که غلیظ شود و بعد از آن معجون سازند و معجون
خیارشنبر در همه وقت توان داد در تابستان و زمستان

نافع است و اگر بقولنج قی باشد سفرجلی اولی باشد و اگر سبب
باد باشد معجون زنده اولی باشد اگر احتیاج باشد بعد
از آنکه این دارو ها خورده باشند آب حقنه بکنند
سنا مکی ده درم بسفایج فستقی پنج درم انجیر مویز دانه
بیرون کرده از هر یک شش درم برسیاوشان دسته پنج
بیخ بادیان تخم کرفس و بادیان و مغز کاژیره و قنطوریون
زیاده کنند و نکاه رخسک و شیرخشت و شکر سرخ بکنند در نیک و
صاف کنند سکبینج مقل از هر یکی یکدرم سقمونیا دو دانگ
بوره نان یکمثقال اضافه کرده حقنه کنند نوع دیگر که قولنج
که از باد یا از ثفل باشد بگشاید بسفایج سنا کرفس سداب
تخم خطمی بابونه اکلیل الملک سبوس مغز کاژیره از هر
یک کفی غاریقون سه درم در ده سیر آب جوشانند بجوشند
تا نصف بماند و بر عسل یک سیر روغن زیت یک سیر صاف کنند
بوره نان یکمثقال محمود ده دانگ و نیم اضافه کنند و گرم حقنه
کنند و اگر درد صعب باشد برشعثا دانگ و نیم فرو

برد و تریاق فاروق و تریاق اربعه و دریره و انیسون
و بادیان و مصطکی و کندر و کرویا سفوف کنند و سبوس
و جاورس و خرفه اگر گرم کرده بر شکم بنهند خاصه که باد باشد
گاه باشد مجرد آب حقنه کفایت باشد یا یک مثقال مصطکی
یا معجون در آب گرم حل کنند و حقنه کنند غذا خروس
پیر زشت و نخود سیاه و داچینی و مصطکی و فلفل با
شوربا ماکیان اگر شهوه قوی باشد روغن سنبل روغن
گل و مصطکی و عنبر بر شکم مالند و اگر سبب خشکی روده و
گرمی باشد شراب با آب گرم و لعاب تخم بهی بدهند و حقنه
نرم کنند دارو ها که قولنج را الخاصه نافع است شوربا
هدهد و گوشت او و قواطین خشک کرده و سرگین گرگ
که استخوان خورده باشد خاصه که استخوان در سرگین او
باشد و بر بالا رخاشاکی باشد علامات آن آنست که سپید
باشد که هیچ رنگ بآن مخلوط نباشد از نوع اشیا گفته
اند در آب عسل یا در شراب بدهند و دارو ها خوش

بوی ونمک وفلفل بدهند ودرود کرکر خشک کرده انفع است
از سرکین او واکر استخوان در سرکین او یافت شود
درغایت انفع است تا غایتی که کفته اند که اوکلتن اونافع
است خاصه که خوردن او وکفته اند که در پوست پلنک
یا کوزن یا پشم کیش که کرکر او را کرفته باشند دا از کرک
کرکیته باشند بیاوکذند نافع است اکر شاخ کوزن را
بسوزن ددر زمان درد بیاشامند فی الحال درد تسکین
یابد قولنج الهوائی البنت که صاحب قولنج را الزم باید تا
بسیار برجهد بر جستن مختلف وشکم او را مس کنند
نرم نرم وحرکة عنیف کند وساقها را او را محکم ببندند که
اکر این رودها بجای خود نیاید بغز باید که نکنیسحاب
یا دو سیم فرو برد وشکم او را مالند وقدمی چند برود
تا سیماب ها بیرون آید واکر درد صعب بی طاقت
پیدا نشود او را سر نکون کنند تا سیماب از حلق
او بیرون آید وعلاج کرم در باب او کفته شود وعلاج

سرنکون د

ورم روده را فصد است وضماد کنند چون بنفشه
وخطمی ومحلل بنهد چون خطمی والکلیل وبابونه وحلبه وتخم کتان
ودر پخته آب شانند اورا اکر ازین داروها جوشانیده
باشند وحقنه نرم بکنند که در ان لعاب خیار شنبر و
روغن بادام باشد وآب الو بخورد وشراب
بنفشه بیاشامند الدود کرم که در روده پیدا می شود
چار نوع دراز وبزرک می باشد که یا یک کرمی باشد و
موضع ان در رودهاء علیا می باشد دوم دود ریز
خورد مثل انکه در سرکه می باشد در رودهای مستقیم می باشد
علامة خاریدن مقعد است وبیرون امدن کرمهای ریزه
سیم کرمها باشد مانند تخم کدو ومحل او در روده اعور
وقولون می باشد چهارم کرمی باشد در همه رودها واین
دود داشتها می باشد بسبب انکه او می کشد غذا را او در
کرسنکی حرکات منکر صادر شود چنانچه کوئی که خری می
کند علامت مشترک وجمیع دود در آب رفتن دهان وقوی

بیها در شب وخشکی لبها در روز ودر بیشتر اوقات چنین محسوس
می شود که چیزی را می کشد وسیاه شدن دندانها رنک کر
ودر خواب برجستن وفریاد وتکلم وبدی خلق وکرانی
سخن کردن ونکاه کردن بر هیئتی که غضب باشد وعینیان
بر طعام واندوه ولینت براز علاج بدترا از بلغم پاک
باید کرد با یارج مرکب بتربد وشحم حنظل وددو در ابتدا
روغنهای تلخ بباید مانند نانخواه یا با بسکار مثل کشنیز خشک
وبیرون آوردن بنرم کردن طبیعة ودود صغار را
بفتیله دفع باید کرد وه حقنه سه روز هر صباح قدری شیر
کرم بیاشامند وبعد از سه روز چیزی نخورد تا جوع غالب
شود بعد از ان قدری کباب را بخورند تا کرمها نزدیک
آیند بطلب کوشت ودهان خود را باز کنند ودواروها
اینست قدر شیح وبرک شفتالو وآب برک او وتخم شیح وشم
وترمس وقطران وسیاه دانه وبودنه باغی وفودنج وکبر
وسنور وسعد وحاشا ومقل وافیتمون وشحم حنظل وحب

١

النیل ازین داروها بدهند چون بمیرند بخود بیرون آیند
واکر بعد از بیرون آمدن این کرمها اسهال واقع شود طرا
وکشنیز خشک وسماق بدهند داروهای کشنده است خون
وخوره وسرکه خاصه سرکه عنصل بسود با نافع است وقاطع
ماده دود است ضماد که قاتل ماده دود است
ترمس بری صبر شحم حنظل با آب برک شفتالو والو برکرد
ناف نهند اکر معده ضعیف باشد با آب بهی سرشند
فتیله که صغار را دفع کند شحم حنظل نطرون نمک حقنه
قنطر وریون زنبق افیتمون بسفایج سرخس قسط مر توتیا
بنج توت از هر یکی سه درم بجوشند وصاف کنند وروغن
زیت حقنه کنند حب که دود دراز را وکدودانه را
دفع کند حب النیل یکدرم تربد یکدرم قنبیل یکمثقال رمس
یکدرم حب ساخته فرو برند فصل یازدهم امراض المقعدة
مرض مقعد کشنده باشد بسبب انکه مجری فضله باشد ومقلوب
است وحس بسیار دارد ومواد را قبول کند چون دار اسفل

واقع شود شقاق المقعد اگر سوزش و خشکی باشد بسبب
گرمی باشد یا ورم باشد و ورم را بلمس توان شناخت
و صعوبة درد و اگر ثفل خشک بر وی گذشته باشد موجب
شقاق میشود و یا بواسیر باشد که شق شده باشد و یا
بسبب قوة طبیعة باشد که فضله خون را از رگها دفع کند
علامة سیلان خون است بافراط علاج مداوای بواسیر
باید کرد و ورم را تسکین باید داد و تلیین بمثل شراب
بنفشه و لعاب دانه بهی غذا باجه یا بیضه مرغ یا اسفاناخ
مرهم مقل باید نهاد و مرهم شادنج با زرده بیضه مرغ و مقل
ازرق و موم سرخ لطوخ کنند به بنفشه گرم داد و از آب سرد
احتراز کند و از جمیع چیزهای ترش و قابض و قبض طبیعة
در غایة بد است استرخاء المقعدة سستی مقعد سبب
آن نشستن بسیار است بر سنگ یا رطوبة باشد که در عضله
های مقعد ریخته باشد علامة آن تقدم سببها است و نرمی سبب د
و خشکی مقعد یا ورم مقعد باشد علامة آن ظاهر است

از دور و نتو مقعد یا عضله بریده شده باشد بسبب ضربه
یا سقطه که دفعة بر مقعد رسیده باشد و آن علاج نپذیرد
علاج ورم را دوا کنند بداروهای که نضج داده بدهد
یا تحلیل باید و مزاج را باعتدال آورند و مقعد را قوة دهند
و بیشتر ورم از مادهٔ سرد باشد نطول طراثیث دانه گل
خطمی پوست انار مورد قسط مر اذخر بجوشانند و در آن
نشینند و بروغن قسط چرب کنند که گرم باشد و اسفیداج
و دانه گل و برگ مورد خشک کوفته و مقل ازرق و زرنیخ
و اذخر و کندر کوفته و بیخته بر آن پاشند بعضی یا تمام را خروج
المقعد بیرون آمدن مقعد اگر سبب ورم باشد مشکل
بجای توان برد و اگر عضله سست شده باشد قابض گرم شوند
اول آنرا بروغن قسط یا روغن گل گرم چرب کنند و در آب
گرم نشانند و او را به پنبه آهسته بجای برند و در آبهای
داروی قابض نشانند و اگر داروی قابض سوده اول
بر آن پاشند بعد از آن در آن نشینند بهتر باشد و محکم

بر قند ببندند و اگر جای نزدود داروهای ملین مثل
خطمی و بنفشه و تخم خطمی و مسکن درد مثل پوست خشخاش و
بابونه اضافه کنند و او را در آن نشانند بعد از آن بجای
برند حکة المقعد خاریدن مقعد خلط بورقی باشد یا خلط
تیز یا دود علاج اول بدن را از آن خلط بمسهل و حقنه
پاک کنند و دود را علاج کنند و حجامة عصعص کنند و بسرکه
ترش مقعد را بشویند ورم المقعدة ورم مقعد بیشتر مادهٔ
خون و صفرا باشد و آن ظاهر است علاج فصد باید کرد
اول بروغن گل چرب کنند و زردهٔ بیضه مرغ و روغن بنفشه
یا بادام و موم قیروطی سازند و اگر درد صعب باشد آب
گشنیز تر اضافه کنند یا مرهم خل در روغن گل حل کنند چون ورم
از ابتدا بگذرد و قرار یابد مرهم دیاخیلون نیکو باشد و دوا
روها و نضج نرم چون خطمی و خبازی و بابونه و بنفشه نهند
و بیشتر از آنکه نضج یابد بانگشت بند بار که نواصیر نشود البواسیر
بواسیر بر انواع باشد ثؤلولی می باشد بشکل نخود و عنبی

می باشد بهمین گرد برنگ زعفران و توثی می باشد نرم و سبب
خون می باشد و اگر بلغمی باشد مانند عناب باشد که در درون
نای مرغ شده مانند بود که برنج باشند و این انواع در ظاهر
مقعد می باشد که آنرا احساس می توان کرد و آنرا ناتی
می گویند و در درون مقعد می شود و آنرا غایر می گویند
و این نوع بدتر باشد و بیشتر از سودا باشد با خون سوداوی
و ثؤلولی بسودا نزدیکتر باشد و این انواع عمیای باشد
که هیچ خون ترشح نکند و مفتتح نیز می باشد که از آن خون و
زرداب می آید البته باید که از بواسیر خون ترشح کند و
سیلان خون از آن نبندند مگر وقتی ضعف باشد و این
نوع از علة وسواس و سرطان و جذام و صرع سوداوی
و حمره و ذات الجنب و ذات الریه و سرسام ایمن باشد
و اگر پیش از وقت و عادت خون بسته باشد و بیم
استسقا و سل باشد و اگر رعاف شود یا ضعف قابو
تمام دهد و رنگ صاحب بواسیر زرد باشد مایل بسبزی

علاج بدنرا از ماده پاک باید کرد بفصد صافن وان رگی
باشد بر کعب پای ورگ مابض وان رگ باشد زیر زانو
وحجامت میان هر دو ورک ومسهل سودا باید خورد و
جگروسپرز را باعتدال باید آورد ودایم طبیعت نرم باید
داشت و داروهای باسور بانواع است مسقطات
ومفتحات ومدملات وحابسات ومسکنات درد می
باشد واین انواع ضماد ولطول وبخور می باشد فاما
الخ مسقط باشد اولی انست که اورا به برند وتمام را
قطع کنند البته یکی را نگذارند وبعد قطع صبر کنند مسقطات
چون دیگ برو دیگر وفلد فیون ومانند اینها وچون سیاه
شود واین داروها کرنب را بجوشند وبر بواسیر نهند
تا درد آن تسکین یابد باز مسقط را اعاده کنند تا
ان دانه بواسیر بیفتد وپاشیدن زنگار بر بواسیر
بیندازد وخشک کند پس ازان در آب نشینند که در آن
قابض باشد مانند عدس وبوست انار ومازو وگلنار

ودانه گل جوشانیده باشند واگر درد باشد خطمی و
خبازی وبنفشه را بجوشند ودر آن آب نشینند واگر
پیش از قابض روغن گوسفند بسیار مالند پس ازان
مرهم اسفیداج ومرداسنج بکار برند اما مفتحات بکار
برند اگر خون ناید یا بسته شده باشد وبخون رفتن احتیاج
باشد ودر صعوبت باشد متعاقب بحمام روند ورگ
صافن ومابض بکشایند پس ازان کوهان یا مغز استخوان
گاو یا روغن دانه زردالوی تلخ یا روغن شفتالوی
تلخ مثل مجموع بهم خلط کنند یا جدا جدا طلا کنند پس ازان
لخ نهند مثل زرق کبوتر وزهر داز هر کاو وبخور مرهم
وصافن بکشایند کاه باشد که چون فصد بواسیر بکشاید
واما حابسات چون زالها وخون سیاوشان ومرجان
وگلنار کنند وصبر وبوست خوکوش ونسیج عنکبوت
واقاقیا ومازوی کوفته بر بواسیر پاشند تا گوشت
برویده ومندمل شود والجنار وشته بنجاست نافع

است در خون بستن هر عضو که باشد واما مدملات
داروهای قابض است وگفته شد واما مسکنات وجع است
گذشته وان ملینات ومحذرات است غذا از جمیع غذاهای
غلیظ وکثیف وچیزهای که خون را بسوزد وداروهای گرم ولکن
وقلیه احتراز کنند وغذای خورند که زود هضم شود وخون لطیف
کند کوزاب زرده بیضه مرغ وامثال چوزه و هندوانه
نغایت خوب است چوزه اول سال بهتر است که اورا کوره
میگویند الزحیر زحیر حق می باشد وزحیر باطل اما زحیر حق سبب
او ورم گرم باشد در روده مستقیم یا خلط صفراوی یا بلغم
شور یا انکه بسیار نشسته باشد بر زمین محکم یا بر زمین بسیار
نشسته باشد علامت جمله ظاهر است وزحیر باطل انست
که ثقل خشک در روده مانده باشد وهر لحظه تقاضای قیام شود
ورطوبت که بر سطح روده باشد می تراشد وگاه گاه ثفل اندک
بیرون می آید با سهال واگر انرا بقابض معالجه کنند بیمار
بهلاک شود وفرق میان زحیر حق وزحیر باطل انست که از زحیر

باطل گرانی در شکم ودرد بشت می باشد ومغص باشد که
دفع نشود به بیرون آمدن چیزی اگر قوی شود قولنج
شود ومبتهوته که شود وبیشتر خرماهای خشک خورده
باشد وباطل باین حیله توان شناخت که لخ چند از چوب
فرو برند اگر بیرون آید زحیر حق است وان زحیر باطل
است واسبغول ومانند ان همین حکم دارد علاج
اما علاج باطل تلیین طبیعت شود مثل شراب بنفشه
باب بیخ خطمی ولعاب دانه بهی با معجون بنفشه باب
گرم ونجاید که احتیاج شود بلعاب خیارشنبر بروغن
بادام یا کتیرا ودر آب شوید وگاه باشد که باب گرم گذاشته
شود گرمیا شبا مند ودر آن نشینند واگر قوی تر باشد
حقنه لینه کنند که در آن حقنه مقل ازرق بلند غذا
اسفیداج که در آن خبازی واسفاناخ باشد واما زحیر
حق الخ بسبب سرما باشد موم وروغن قسط را قروطی
سازند وبر مقعد نهند وبجان ورنخ ومقعد را بخرقه گرم

کودک گرم دارند و در آب گرم نشینند و بر زمین گرم ملم
نشینند یا خشت را گرم کنند و نمد بر بالای آن خشت نهند
و برآنجا نشینند و زیره را بشراب صرف طبخ کنند عجب است
و طلا نیز بکنند و اگر سبب قوت باشد و خلط گرم تونت
خشخاش و خطمی و دانه گل را بجوشانند و نطول کنند و نشاسته
زحیر برداراند اگر در صعب باشد **صنعه** آن زعفران
کندر مر صمغ عربی حضض از هریکی ۹ ماهی افیون
دو جزو شیاف ها سازند مانند دانه اسفناج و مرهم و قیروطی
با کشنیز تر نافع است اسفغول و تخم ریحان و تخم مرو
بادروج بشراب حنظل یا بشراب زرک بدهند و اگر عطش
باشد بیشتر ... باین تخمها بدهند سوی تخم مرو و تخم ریحان
غذا برنج و کشنیز خشک و زرک قلیه کنند با جگند
صفرا تکاو و اگر ضعف باشد طیهوج یا مرغ اضافه
کنند و اگر سبب ورم باشد فصد کنند دو روز یا سه
روز حجری کارند و علاج ورم کنند و اگر نشستن نتیاید

باشد

باشد بر زمین با زمین محکم روغن زرد بیضه مرغ
نیم گرم بر مقعد نهند و پیشتر زحیر را آلکید و گرمی لطیف
و نطول بیشتر گرم نفع رساند و خشکی و هرچه غذا غلیظ
و بد باشد **فصل شانزدهم امراض الطحال والزهره
والیرقان الاصفر والاسود واجتماعهما** مرضهما سپرز
در زهره و یرقان زرد و سیاه و یرقانی که زردی
با سیاهی یا هر دو مخلوط می‌شد بهم که در روی و بدن
ظاهر می‌شود و سبب آن غذایی که تولید صفرا و سودا
کند یا گرمی جگر که غذا را صفراوی سازد یا سوداوی
سازد و گزیدن و ارته یا مار و زهر انها باشد یا غایت
گرمی هوا که خلط می‌سوزد و صفرا می‌سوزد و سودا می‌شود
یا سده باشد میان مجری جگر و زهره **علامت** سده آنست
که زود یرقان زرد در بدن ظاهر شود و بعد از چند
وقت قولنج شود و اگر سده در مجری که میان زهره و روده
واقع شود زود حبس طبیعت شود و بس از ان یرقان

از جگر

ظاهر شود و اگر سده میان مجری که سپرز است واقع شود
زود یرقان سیاه شود و بس از ان بلادت اشتها کم شود
و اگر میان سپرز و معده واقع شود اول اشتها کم شود
یا ساقط پس از ان سپرز بزرگ شود و یرقان ظاهر
شود و گاه باشد که بسبب ورم سپرز باشد و مادۀ یرقان
عفن نشود و اگر عفن شود تپ شود **علاج** مزاج
را با اعتدال آورند تا ان ماده حاصل نشود و اگر زهر
باشد مداوا کنند و سده را بگشایند بانچه در سدۀ جگر
ذکر شده و مادۀ موجود را از صفرا و سودا از بدن
بیرون کنند بمسهل که مناسب ان خلط باشد و تنقیه و عرق
کنانند در حمام و در آبزن نشستن ترتیب که مناسب
باشد بوک کاسنی مجرد یا با ب... سکنجبین ساده یا
بزوری یا آب انار با سکنجبین مجرد یا شیر آب
دیناری یا آب کشنیز و تبشراب اصول مر یرقان سیاه
را بمسهلات ریوند سکنجبین قوی تر غاریقون ورازیانه

و تخم

و تخم شاهتره **مسهل** موافق صفراوی را بنفشه پوست
آب شاهتره هلیله سیر دو بسر هندی و ده عدد آلو
و تخم خیار و تخم بادرنگ و زرک از هریکی سه درم غاریقون
یکمثقال در ان آب جوشانند تا نیم ماند و بر بالا نوده درم
مغز خیارشنبر و نیم مثقال ریوند و نیم درم روغن بادام
صاف کنند **نوع** دیگر از برای دفع سودا طبیخ افیتمون
بی هلیله **نوع** دیگر افیتمون اسطوخودوس غاریقون
حجر ارمنی شسته ریوند از هریک نیم درم روغن بادام
چرب کنند و بعض خیارشنبر بسر بشند و تی فرمایند تی
آب تو ب را بسکنجبین و قدری نمک بدهند بالای طعام
نیم حاضر را بجوشانند و آب انرا بیاشامند و در آفتاب
نشینند تا عرق کنند و تشنه شود و گرم پس از ان این مطبوخ
را بیاشامند و در آفتاب نشینند بوسیاوشان و دود
انکا بودنه باغی را بجوشانند تا عرق کنند فی الحال از
یرقان زود خلاص یابد **غذا** مزور زیرباج یا ماهی

بزیر باج یا هندوانه یا بسرکه وکشک جو بپزند و چون سرکه
با مرغ جوزه یا بدانه انار و سیب نیز مناسب است ورم
ورم سپرز و نفخ سپرز بیشتر از سودا باشد و اندکی
از صفرا و بلغم باشد و تا درست و بیشتر ورم در رنگ سپرز
باشد چونانکه از سودا میل بسفل دارد و فرق میان
نفخ و ورم آن باشد که در ورم گرانی باشد و چون لمس
کنند درد کنند و در نفخ در لمس کردن قراقر باشد
و سبک باشد سپرز علامة ورم سپرز آنست که کف دستها
و قدم با سوزش داشته باشد و گوشت و مرطبی دایم
خشک باشد و چون سپرز کلان و نفس تنگ و شکم بزرگی
و جگر ضعیف و رنگ سیاه یا زرد و کبود و گردن با
رنگ شود و سر دو پیش افکند و بدن ضعیف
شود علاج در علاج ورم سپرز تدبیری قوی باید
چون سپرز عضو کثیف است احتیاج دارد و گشادن
رگهای سپرز را ابتدا رگهای قوی ترک شاید باید

الخ مجرب است در ورم و صلابة سپرز آنست که هر روز
صاحب سپرز کثیف از بول خود بناشتا بیاشامد و هر روز
متعاقبا سه تا سپرز بگشاید شراب بزوری و شراب
اصول و قرص و شراب دینار و سکنجبین ساده
با آب بادیان و کرفس سکنجبین عنصلی و شراب اصول
و تریاق بزرگ خاصه نفخ سپرز را و اگر گرمی قوی باشد شربتها
تخم خرفه و شیره تخم خیار سکنجبین ساده بدهند و پوست
کوکنی قشنگ دو درم سکنجبین تخم کاسنی کشنه سپرز بو
است باید که تا ممکن باشد غذا کم خورد و غذا لطیف
خورند و احتراز کنند از غذای که سودا انگیزد چون
عدس و قدید و بادنجان و غیره و لازم گیرند ماکیان
فربه و جوزه مرغ خاصه مرغ رخص کرده فصل سیو
دویم امراض الکلی و المثانه گرمی گرده زردی بول
و سوزش قطن و گرده و تبتق و تشنگی است
علامت سردی گرده سپیدی بول و ضعف پشت

و قله شهوة است علامة لاغری گرده لاغری بدن است و ساقط
شدن شهوة جماع و ضعف پشت تا درد و نرمی علامة باد سپرز
عدم گرانی و سبک بر ناشتا و رفتن درد از جای بجای علامت
حالات مثانه علامة گرمی مثانه سوزش است در مثانه و زردی
بول زیاده از رنگی که جگر و گرده و بدن احداث کرده باشد
علامت سردی مثانه سپیدی بول چنانکه در رنگ بول کنده شد
و دریافتن آن حال تامل شود و تجربه علامة خشکی مثانه تقدم
مرضهای گرم و خشک است و سببهای که مثانه را خشک کرده
باشد از مرض و ریاضت و قلت بول علامة رطوبة مثانه ثابت البول
است و غلیظ او نفع یافتن بتدبیر خشک الحصاة فرق میان
سنگ مثانه و علة قولنج آنست که درد سنگ مثانه مانند آن
مسیل که بجای فرو برند و این درد از بالا فرو می آید تا آن
محل که قراری یابد و درد علة قولنج از پایان شکم در ابتدا
و از راست در می آید و در شکم پراکنده می شود و درد وقت
خلاء معده افزون شود و درد سبک می باشد و در درد سنگ زیاده

می شود در وقت خلاء و در قولنج دفعه واقع می شود و در
ابتدای سنگ کلان می شود و در درد قولنج در وقت نرم شدن
طبیعت کم می شود و در سنگ مثانه تفاوت نمی کند و در مثانه
در اول آنکه در بول نهم می شود و درد در پشت و در قولنج
غثیان و سقوط شهوة می باشد حصاة الکلی و المثانه
علامة سنگ گرده گرانی است در قطن و درد و درد وقتی
که رودها پر شود از فضله یا ریاح و بسبب مزاحمة و سرخی
رنگ در بول علامة سنگ مثانه خاریدن بیخ قضیب و عانة
و درد و انتشار قضیب بعبث و چون بول کردن دشوار
شود بدمت سنگ را از مجری بالا کند بول تواند کرد
با انگشت که در مقعد کند یا عانة را بفشارد و جماع سنگ
بالا رود و رنگ خاکستری یا سپیدی باشد سبب حادث
شدن سنگ بیشتر بلغم چسبنده غلیظ باشد که در گرده یا مثانه
و حرارت تصرف بدو در گرمی گرده و مثانه درو تصرف کند و رقیق
بتحلیل رود و غلیظ منعقد شود و الخ در گرده باشد سرخ باشد

چون کرده سرخ است از گرمی گرده زنگ کسب می کند واز
غذا که بگرده می آید و سنگ مثانه میان زردی و کبودی
باشد و در مشایخ سنگ گرده بیشتر واقع شود و بسبب ضعف
قوه پیران و جوانان قوه گرده ایشان بسیار است
سوا و والجلیس غم اما داروی سنگ باید که قوی تر باشد از
داروی گرده و دایم در ابزنه بنشینند و مرضیات در آنجا
جوشانند تا ریگ یا سنگ بیرون آید و از بعض داروهای منفرد
خورند یا ترکیب کنند قروح الکلی والمثانه ریش گرده و ریش مثانه
در بعض علامات شریک اند فرق بموضع درد توان کرد
علاج بدن را تنقیه و اسهال پاک باید کرد و ماده را از جانب
رود میل باید داد دیشافات و حقنه نرم و از چربی
تندی و شور و شیرین اجتناب کنند و گوشت کم خورد و اگر
ضرورت شود بکشک خورند و از جمیع حرکات باید احتراز نماید
خاصه از جماع و هر صباح آب جو ساده یا تعند قدری بخورد
اورام الکلی ورم گرده بسبب خون و صفرا و اندکی

بسبب بلغم و سودا هم کم باشد و صلب هم می باشد و این ورم
در تمام گرده باشد یا در یک جانب گرده یا در یک گرده یا
در هر دو گرده اگر در نزدیک جگر است و ورم در گرده راست
باشد و اگر نزدیک معده باشد و در جانب چپ در گرده
چپ ورم باشد و اگر در گرده نزدیک روده باشد بقولنج
مشتبه شود و بر جایی که ورم دارد نتوان خفتند اگر
اگر ورم گرم باشد تب لازم باشد گاهی زیاده و گاهی
کم شود و قشعریره کم باشد یا سوزش و اگر ورم قوی باشد
ضرر بدماغ رساند و ذهن مختلط اگر در اول تب بود رفیق
باشد و دماغ بسلامت و جگر و معده و الخ در احشا است
و عدم اسهال دلیل آنست که صلب شده یا ورم جمع شده
اورام المثانه ورم در مثانه کم حادث شود و اگر حادث
شود بسبب صفرا باشد یا مخلوط بصفرا علامة آن گرانی
و منتفخ شدن عانه و گزیدن و طپیدن و تیر کرزدن و کشنگی
و خشکی دستها و پایها و بند شدن بول خاصه در وقتی

که بر پشت خفته باشد یا بول بدشواری آید اگر ورم یک هفته
بکشاید هلاک شود و شناختن نضج ورم بنضج بول است
و علامت کشودن ورم ما بدن ریم باشد علاج ابتدا از ورم
گرده و مثانه فصد باید کرد و قی کردن و بدن از اخلاط
پاک کنند بمسهل و طبیخ دایم نرم دارند شربت کشنک جو بتبند
یا شراب بنفشه یا شراب نیلوفر و چون سه روز بگذرد یا دو
روز کشک ساده بتبند یا شربت هلیون بخورد و چون ورم
بکشاید مدرات قوی به بدهند چون شیره تخم خیارین و
فو نیز بشراب آلو و اگر تب قوی نباشد کشک جو بعسل
بدهند پس تخمها که ادرار کند چون تخم کرفس و بادیان
با شیره تخم خیارین پس از آن خرما که جوارشها راهند ملحا رد
چون نشاسته و کتیرا و خشخاش مجموع نیم مسهلات آب کاسنی
بلب خیارشنبر و روغن بادام یا بنفشه و آلو و گاوزبان
و نیلوفر جوشانند بمغز خیارشنبر و روغن بادام در
ابتدا اقند بکشک یا شراب نیلوفر بدهند و چون سلف قوی

شود و تب سبک شود ماش مقشر و کدو و اسفاناخ و چون
ورم و اعراض آن سبک شود بابونه و اکلیل و حلبه زیاده
کنند و از داروهای سرد کم کنند تا داروهای گرم محلل مانند
جمود المثانه منجمد شدن خون در مثانه علامة اندوه
و خشکی اطراف بدن و غشی است و سقوط نبض
علاج بیرون آوردن خون است بداروهای که در سنگ
مثانه گفته شد سکنجبین عنصلی و الجزلفاته موافق است
بنرمایه و گوش خاصه یا خاکستر چوب رز و بوی ما
دران با شیره الخ خشک کرده بدهند یا آب سنداب که جو
شسته باشند یا آب گرم خلع المثانه از جای رفتن مثانه
سبب ضربه یا سقطه باشد که بر پشت رسیده باشد علة
آن سلس بول است یا بند شدن بول علاج خصیه خرگوش
خشک را بسایند و بشراب ریحانی بدهند یا جگر خرگوش
را بسوزند و با آب نیم گرم بدهند و غالیه نیز موافق است
ریح المثانه سبب آن ضعف ناخمزا است یا طعام نفاخ

خوردن علاج روغن قسط یا روغن سذاب و روغنهای
گرم بر عانه مالند و بسذاب در ارزن گرم کرده بر عانه نهاد
کنند حرقة البول سبب حده و سوزش بول است یا غلبه صفرا
علامة زنگین بودن بول است یا قرحه مجری که بول که صفت
است اگر با بول چرک باشد یا عدم رطوبة که حدة بول را
باعتدال آورد در مجری قضیب و آن بیشتر از بسیاری جماع
می‌باشد و علامة آن عدم رنگ بول است علاج آنست که
در فروج کشیده شد و چکانیدن شیر دختران یا روغن بنفشه
در سوراخ قضیب ولعاب خطمی و شیاف ماميثا بر روغن
گل یا بنفشه یا بادام مناسب است عسر البول سبب
ضعف مثانه می‌باشد از دفع و ضعف بسبب بدی مزاج باشد
و بیشتر آن مزاج سرد باشد یا ضربه یا سقطه یا حبس بول
یا ورم باشد چنانچه ذکر شده یا باشد در مجری بول خلط
یا ثؤلول یا خون غلیظ یا سنگ یا چرک یا بسبب مشارکه
باشد مثل ورم که مجاور مجری باشد چون ورم که در جوار مثانه

باشد یا خشنه بالا رفته باشد یا ثقل خشک در جوار یا نفخی حادث
شده باشد علاج اگر ضعف مثانه باشد مدرات بدهند معتدل
و اگر ورم باشد علاج ورم کنند بنضج ماده و او در آرد و اگر
سنگ باشد خون غلیظ ثالول که سده شده باشد یا مشارکه
باشد علاج سبب کنند و مدرات مانند کرفس و فوه و شبت
و تخم او و ترب و آب ترب معتبر قوی آب نخود خاصه نخود
سیاه و تخم تر دیار چون تخم خیارین و خربزه و مثانه را این
عرس خشک کرده سه درم شراب ریکانی فی الحال بگشاید
و شیاف زعفران در ثقبه قضیب نهادن مدر است و بخشش
و بت همین حکم دارد و اگر قرحه باشد تخمهائی که ادرار
کند سکنجبین بزوری یا سکنجبین عنصلی بخورد و اگر
دیم قرحه باشد شراب الکوثر خورد سلس البول والبول
فی الفراش سلس البول آنست که بول بی اراده بیاید
و بر نگاه داشتن قادر نباشد و بول کردن در فراش آنست
که در خواب بول کند سبب آنست که خرهای که مدر است

بسیار خورده باشد مثل خربزه و شراب یا مثانه سست
شده باشد یا عضله مثانه بسبب بدی مزاج مثانه و یا ورم
باشد یا ثقل خشک یا فقره از جای خود رفته باشد سبب
ضربه یا سقطه که مثانه را تنگ کرده باشد که بول بسیار
در وی جمع نتواند شد بی اختیار بول بیاید و گاه باشد که قوه
نفسانی در خواب از حدة بول ایذا یابد و وقت دافعه
بول را در حرکت آورد به دفع بول علاج اگر سبب گرمی مزاج
باشد داروهای قابض سرد بخورند چون سماق
و رب او و غوره و رب او و گشنیز خشک و بلوط و تخم
گاو و تخم خرفه و کافور و طباشیر و شراب انار ترش یا روغن
و اگر سبب خشکی باشد تخمهای گرم قابض چون سنگ و سعد
و قسط و مرزنگوش و اسطوخودوس و کندر و قلیه یا کشنیز
خشک در مزاج گرم روغن گل طلا کنند و در مزاج سرد روغن
قسط و روغن بان و در سببها دیگر علاج آن سبب
کنند و اگر ورم باشد علاج ورم کنند و اگر ثقل خشک باشد

ملین کنند و اگر فقره از جای رفته بجای او رند دیابیطس
تشنگی دایم را گویند و چون آب خورد فی الحال بول بیاید
سبب گرمی گرده است که دایم آب جذب کند زیاده
از آنچه مثانه احتمال تواند کرد بس دایم جذب کرده دفع
باشد و از سردی نیز می‌باشد علامة آن خشکی لب‌ست
و عدم بول و سستی کمر اما نادر است اگر این علت دیر
علاج یابد دق شود علاج رب ترش و میوه‌های ترش
و داروی سرد قابض و نشستن در موضع سرد و اگر
در علاج سلس البول که ذکر شد بیضه مرغ را در سرکه بگشا
نیم برشت گشانند و شوربا سازند نافع است و علاج
آنکه از سردی گرده باشد معجونهای گرم خوردن و طلا
های گرم قابض چون لادن و قرفه و نوشن دارو تقطیر
البول حالة میان عسر البول و سلس البول سبب آن
یا حدة بول است که مهلت ندهد که جمع شود تا طبیعه دفع
کند ابتدا بتمام بسبب ضعف مثانه یا قرحه یا جوب مثانه

باشد یا ورم که مثانه را تنک کرده باشد و اندک اندک
دفع می‌شود و یا عدم حس باشد که بر ضبط بول حاضر نباشد
چنانچه کسی به سام داشته باشد واقع شود **علاج** علاج
حدة بول باشد و بتقدیر مثانه و قرحه و جرب و ورم و اگر
از سردی باشد مثانه را باعتدال آورند **فصل هیژدهم**
امراض اعضاء التناسل اعضاء تناسل خصیتین و
عروق که قریب باو ست و قضیب **علامة** گرمی این اعضا
بسیاری میل است بجماع و موی بسیار بر عانه و ران و گرمی
منی **علامت** سردی الات ضد این علامات **علامت**
تری رقت منی و سرعة انزال **الانتشار سبب** ان خون و ریح
یا نفخ بسیار کثیر در قضیب می آید و موجب انعقاظ می
شود از آن سبب است که در وقت انتشار قضیب
سخ و گران می شود **الشهوة** بسیاری منی است
که طبیعت بدفع ان منی میل میکند بجماع و نفخ است که
در آلت در می آید و نعوظ می شود **نقصان الباه** ان

قلة منی است یا قلة حدة منی یا سستی آلت یا قلة روح و نفخ
یا دوام ترک جماع یا وهم که بقصور انست که از کار عاجز
شود بوقت جماع **علاج** بذر را بغذا موافق قوی باید ساخت
و دل را بمفرحات باعتدال باید آورد تا روح حاصل شود
و بتقویه جگر کنند تا ماده منی حاصل شود و دماغ را قوت
دهد تا آلت قوی و مطاوع گردد بغذا و داروهای خوش
طعم خوش بوی و وهم از خاطر بیرون باید کرد علاج قلب
دماغ و جگر با علامات و علاج هر یک گفته شود و رجل
او طلی بندن اگر **سبب** خشکی باشد روغنهای گرم بر ذکر
و خصیتین و قطن طلا کنند چون بید انجیر و روغن قطن
و روغن بید انجیر و امثال آن و اگر **سبب** گرمی باشد
مزاج را باعتدال باید آورد بمیوه های سرد چون شفتالو
و زردالو و تیره خوفه و باقلا و از امتلاء آب خوردن
بسیار و فصد و حجامة اجتناب باید کرد و از هر چیز که ریاح
را بتحلیل دهد مثل سذاب و فلفل و نانخواه و فوتنج

و چیزهای ترش و داروهای بسیار خشک چون کافور
و اسبیغول و اگر **سبب** ترک جماع باشد بتدریج باید
عمل کند و با زنان ملاعبه و صحبت باید داشت و داروهای
که باه را قوت دهد چون زردک و جرجیر و تخم هلیون و تخم زردک
و تخم پیاز و تخم سیسبست و کنجد و حب الصنوبر و مغز تخم مازو و
مغز چلغوزه و فندق انکوعصاد جرجیر را بشراب بیاشامند
فی الحال نعوظ آورد و هر کس دائم عصفور خورد و
عوض شیر دائم شراب خورد او را نعوظ باشد
مرکبات مطرودیطوس و معجون فلاسفه و دواء
المسک و سه مثقال جوارشن بزور در آب جرجیر و دواء
استقنقور و جوارشن ملکی **غذا** گوشت گوسفند بریده
بجوزه و پیاز و رشتا و باقلی بدارچینی و خولنجان
و نمک استقنقور و زنجبیل و گوشت مرغ فربه و هریسه
و بیخ نبتر و شکر و ماهی بریان و بیضه مرغ نیمبرشت باید و
پیاز از برای سرد مزاجان اما گرم مزاجان را اختیار

و کدو و میوه های تر چون انگور و کاهو و کاهو باشد گرمی
با فراط باشد خرفه و خیار چنبر کشمش و امثال آن بخورند
کنند چون مزاج باعتدال آید گرم مزاجان و سرد مزاجان
از چیزها که بسیار تر باشد احتراز باید کرد از نعلهای
مرکب انجیر و جوز و شلجم بخورند و اندک قند قدری
اضافه کنند قوت باه بدهد حقنه انعاظ آورد کله
میش و پاچه و گندم پوست کنده و کبوتر بچه جوجه و لعاب
و بو زیدان و شقاقل و مغز تخم مازو و چهار تخم جمیع
را در دیگ سنگی کنند و قدری آب که جدا شود صاف کنند
و قدری روغن گوسفند و بلیه گرده استقنقور و روغن
نارجیل اضافه کنند و حقنه کنند **کثرة الشهوة** بسیاری
شهوه کودکان را قوة است و ضعیف نشود و
هو المطلوب و اگر اعضای که حاصل میکند قوی باشد
و دماغ ضعیف اگر جماع میکند عصب ضعیف می
شود و از ترک جماع منی جمع می شود و بخار می انگیزد

و موجب صرع و سودا و دوام آن ذکر می‌شود پس واجب است
ترک جماع کردن و غذا و دوایی که باه را قوت دهد ترک
باید کرد و داروهای که منی را خشک کند عمل باید کرد
کثرة الاحتلام یا عدم انزال یا دیر انزال شود نزدیک
جماع و ضعف شهوت و قلة قدرت بعضی را این حالت
می‌باشد بسبب آنکه منی ایشان منجمد شده شهوت در حرکت
نمی‌آید و نوع دیگر آنکه از غایت خشکی و انزال نشود بسبب
جمودت منی و این حالت در خواب انزال شود بسبب
آنکه منی او گرم می‌شود در خواب علاج جمیع داروهای
گرم که مذکور شد و روغنهای گرم خوردن و طلا کردن چون
روغن قسط و بلسان سرعة الانزال سبب آن باشد
که ترک جماع کرده باشد فقدان که منی بسیار شده باشد
یا بسبب گرمی و تیز شدن منی باشد و کثرت ذکی حرکت
منی علاج غذا سرد و تر و شراب ممزوج و جماع است
کثرة الانعاظ بلا شهوة بسیار نعوظ که شهوت نیست
باشد

نباشد بسیاری رطوبت است و حرارت که از و نوع خاصی
می‌شود علاج داروهای سرد مثل کاهو و برگ خرفه و بیان
الحمل و گشنیز و مانند آن بر خصیتین و عانه طلا کنند و قطع
مهره بر پشت بستن المغرنوط بسیاری نعوظ باشد
یا سستی مقعد چون بجماع شغل کرد زبل بی اختیار واقع شود
علاج پس از جماع فارغ شود از زاز و داروهای قابض
که گفته شد در آب ترها مقعد کوفته شوند و در آب آن داروها
بنشیند و بآن داروهای قابض حقنه کنند مانند طراثیث
و مورد و مازو و پوست انار ترش و گلنار و بلوط
الابنة علتی است که مفعول رجال می‌شود بجهت تقاضای
ماده منی بسیار که جمع می‌شود ذل ضعیفا و نفس ساقط
و انتشار کم است بعضی که ایشان را این علت عادت می
شود سبب آنست که بعد از آنکه بکلی ایشان را جماع میکنند
از لذت جماع ایشان را قدرت می‌شود بر جماع کردن و
بعضی را انزال می‌شود بی آنکه جماع کنند و بعضی را نه

قدرت بجماع می‌شود نه انزال و این ایشان را زمین که جماع می
کنند است علاج ایشان را ادب بلیغ باید کرد و محبوس
و طعن کردن باین فعل شنیع و نگاه تنها که ایشان را ازین فعل
باز دارد و اگر خارش در مقعد باشد که از خلط که موجب
حکه می‌شود و اگر از بلغم شود باشد مسهل و حقنها دفع کنند
خاصه حقنه‌ها که در روغن بنفشه و لعابها باشد اگر سبب مزاج
انوثی باشد و از صورت ذکر آن باشد که علاج اینست
معظمات الذکر چیزها که ذکر را بزرگ کند کند خرقه درشت
ذکر را مالند تا آنکه سرخ شود و روغنهای گرم مالند پس از آن
زفت بخشفانند و علقه و خراطین خشک کرده طلا کنند
فصل پانزدهم علاجی که خاصه است بزنان فرج را تنگ کند
عود سعد اسن راسن قرنفل رامک قدری مشک بشراب قابض
فرزجه سازند قوی تر از آن مازوی خام اذخر و فقاح اذخر
جوز بشراب قابض بخرقه کتان بر دارند داروهای که فرج را
گرم کند مشک زعفران در شراب ریحانی جوشد و خرقه کتان

١

بر آن غشته کنند داروهای که لذت آورد و گشایش یا حلتیت
یا عسل اما را در دهان فرج نگاه دارند و بر آن آب دهان تیحه
او خودکور را آلوده کنند دلیل ایست فصل بیستم امراض الرحم
علامة مزاج گرم رحم قلت حیض است و سرخ دلیل خون است
یا زرد دلیل صفرا است یا سیاه مایل بسیاهی دلیل سودا است
و بوی بد دلیل عفونت است و آنکه بوی ندارد دلیل سردی
رحم است و سپید دلیل بلغم و بسیاری موی و خشکی لبها و سرخ
بنفش و زنگین بودن بول دلیل گرمی است العقر ممتنع شدن
ولد شدن است سبب آن بدی مزاج رحم است بآن که سرد
باشد و علامة رفتن حیض و قلت بوی بر عانه و دراز بودن
زمان حیض علاج رحم را از خلط بلغم پاک باید کرد با یارجات
پس از آن بمعجونهای گرم چون دواء المشک و مثرودیطوس
و شجرینا و روغنهای گرم چون قسط و نرگس و یاسمین و بخور
گرم باید کرد بداروهای گرم فنانچه رسم زنانست بزنجبیل سرخ
و جوز السرو و حب الغار سبب دیگر آنکه مزاج رحم بسیار گرم

باشد علامت بسیاری معا بر عانه و قلت حیض و گرمی آن
علاج تبدیل مزاج باید کرد بشربت نیلوفر و خشخاش و در
فربهی بلاید کوشیدن سبب دیگر خشکی رحم است علامة
لاغری و قلت حیض و غلیظی آن و خشکی مزاج علاج بدن را و رحم
را بغذاها و میوه های تر تر باید ساخت و روغن بنفشه و روغن
نیلوفر و روغن بادام دایم بر رحم طلا باید کرد سبب دیگر
تری رحم است علامة آب از رحم دایم از فرج و چون فرزند
کلان شود و بلغم از جهت رطوبت بیش از آنکه جنین بکمال
رسد علاج تنقیه رحم است از رطوبتها با یارجات و فرزجه
شحم حنظل و انزروت و شبت و سماق و مقل و زعفران و عود
سعد و روغنها گرم محلل چون روغن بادام و امثال آن
و حقنه کردن بدارو های گرم خشک قابض و اگر خلط در
بدن و رحم باشد بدن را از آن خلط پاک باید کرد از بلغم و
صفرا و سودا علامة هر یک گفته شد سبب نیز متفرق است
از مسهل بلغم و صفرا و سودا علاج دیگر افراط فربهی مرد

یا زن می باشد علامة آنست که بدن مرد یا زن را باعتدال
آوردن بقلت غذا و ریاضت و فصد و مداومت بر اطریفل
صغیر و زیره سبب دیگر بدی فاسد شدن منی مرد است
یا سرد است یا بسیار گرم یا بسیار خشک یا بسیار رقیق
علامة هر یکی از این چار نوع گفته شد اگر زنی که منی او موافق
منی مرد باشد که بسبب مخالفت اصلاح منی کند فرزند شود
علاج اصلاح مزاج باید کرد تا مزاج منی باعتدال آید و اگر
بدل او زن دیگر باشد که مزاج او ضد مزاج منی مرد باشد
فرزند شود سبب دیگر آنست که بر رحم ورم است و
کهنه خواهد شد یا کوتاهی قضیب مرد که بدهان رحم نرسد
و منی پریشان شود در بیرون رحم یا دهان رحم میل بجانب
کرده باشد علاج بلمس شناسند که رحم کشیده شده بیک
جانب یا از امتلاء ماده است که رحم میل کرده یا تشنج است
که رحم میل کرده و این تشنج را خشکی و سختی کشش رحم
توان دانست علاج اگر ماده باشد رگ صافن بگشاید

از جانب مخالف میل رحم اگر تشنج باشد بروغن استخوان
نوله گاو و روغن بنفشه طلا و حقنه کنند سبب دیگر آنکه قضیب
مرد است که از دهان رحم میل بیک طرف میکند علاج ملاحظه
کردن مرد است که سر قضیب را از دهان رحم بگذراند
سبب دیگر زخم یا گوشت زیادتی باشد که بر دهان رحم
باشد علاج تجربه باشد یا بدوا یا تیز گوشت تا زخم را با خبر
سازند و در هر دو تدبیر خطر است سبب دیگر آنست
که مرد را غم یا وهم عارض شود یا منی زن و مرد در جدا
شدن موافق باشد اگر یکی پیشتر جدا شود مستلاشی شود
دیگر که جماع بتسهیل الولادة آسان گردانیدن ولد به بیرون
آمدن و بیرون آوردن مشیمه که یار بچه می گویند در حمام
تا ناف در آب گرم نشینند و فرج را بروغن چرب کنند و لعاب
خیار شنبر چار مثقال پوست خیار شنبر را بسایند و در آب حل کنند
فی الحال ولد بیرون آید و سنگ مقناطیس را در دست گیرد
و بوست مار بخور کردن اما بخور مار نشاید که حیض را پاک

سازد اورام الرحم اما ورم گرم در عنق گفته شد سبب ورم
یا ضربه یا سقطه یا جماع بسیار یا قابله عمل نیکو نکرده باشد یا بند شدن
خون حیض یا نقاس یا بسیاری منی اما علامة ورم بلغمی گرانی رحم و
تهیج و درد آیشه و تهیج دستها و پایها و عسر بول آمدن و لاغری
بدن را اگر قوی باشد شاید شکم بزرگ شود مثل مستسقی علاج چون
ورم گرم باشد فصد کنند و اسهال صفرا اول باسلیق بگشاید پس
از آن رگ صافن بگشاید خاصه که سبب حبس حیض باشد و چون
نزدیک دوال در آب گرم نشینند و روغن گل نیم گرم با گل را در آن
بجوشند و بعضی داروهای که بسیار قبض نباشد و در آن نشینند
و خشخاش بجوشند تا مهرا شود و بروغن زیت بر رحم ضماد کنند پس
از آن خطمی و خشک و لسان الحمل و اکلیل و تخم کتان و دانه گل
بجوشند و بر رحم ضماد کنند و پس از آن قابض کم کنند و بر محلل
مقاومت کنند و اما ورم بلغمی را از ادع قوی نبهند و محلل قوی نسازند
و اما ورم صلب را روغنهای نرم کنند چون روغن خیار و روغن
تخم کتان و حلبه و زرده بیضه مرغ و مرهم رسل و نطول از خطمی

وجفازی دجلبه وبابونه وضما د بکلی خطمی کوفته به بیه مرغابی **کثرة الطمث** بسیاری امدن حیض **سبب** بسیاری خون اسیت درامدن **علامت** ان سرفی رنگ روی ودیر برآمدن وگرانی اعضا وازامدن خون رنگ تغیر نیاید وضعف نشود **علاج** فصد باسلیق است. وبستن هر دو پستان ونجمه بانتش نهادن بر زیر پستان وحوز دن قرص گل با شراب انار یا شراب حماض یا شراب فواکه و هر شربتی که قابض باشد **غذا** مرغ جوزه بسماق یا رز کار ب انار توش وفرنجه لسک وگلنار وپشت یان ومازو وقشار کندر واقاقیا وخون سیاوشان وگل ارمنی وصمغ عربی وکهربا ورگ سود با لسان الحمل وزرده بیضه مرغ برداریند ودراج نگاه دارکنند تا خون منقطع شود **سبب** دگر رقیق شدن خون است وتیز شدن ویا رطوبت برو غالب شود ویا خلط سودا الجزن امیخته شود **علامت** هر یکی ازین انست که بنبه را الجزن الوده کنند وخشک کنند ودر روز اختیاط هر رنگ کنند که باشد از زرد وسپید وسیاه . دیدن ان

بود اگر خون رقیق بود **علاج** ان علاج غلبه خونی حیض است اما فصد نکنند اما اگر غلبه بلغم یا سودا باشد بدن را از ان خلط پاک کنند **احتباس الطمث** ان قلت خون است **سبب** ان لاغری بدن وزردی رنگ وبیشتر جوع وتعب باشد **علامت** غلظه خون باشد از خشکی بدن یا خلط دگر که خون خلط شده باشد که خون را غلیظ کرده باشد **علامت** سستی بدن وسپیدی رنگ بودن وبنری رگها ورید ومخلوط بودن بلغم به براز وخواب بسیار و **سبب** دگر سده باشد در دهان رگهای رحم ویا کرمی که خون را خشک کرده باشد **علامت** سپیدی رنگ روی بی التهاب وخشکی رحم وگرانی رحم **سبب** دگر خشکی باشد که خون را خشک کرده باشد **علامت** سپیدی رنگ روی وتفاوت نبض وخشکی رگها ودیگر علامات سردی مزاج **سبب** دگر خشکی رحم باشد که خون را خشک وغلیظ کرده باشد یا قرحه بوده باشد یا افراط فربهی **علاج** ان در غذا باید کوشید واسایش وغذاهای که بدن را فربه کند وخون حاصل شود وحمام معتدل اما غلظی خون را دارو های

گرم که خون را لطیف کند واز خلطهای دگر پاک سازد باید چون کرویا ودیان وافیمون وامانند ان بکوشند وصاف کنند ولتفند بیاشامند وامانند این دارو ها بکوشند ودر آب نشینند ودارو گرم خوش بوی چون سنبل ودارچینی وفقط بکوبند ودر کیسه کنند که از خرقه باشد ودر عانه نهند وبیشتر فصد صافن کنند اما سده که از گرمی باشد معالجه بدارو های گشاینده سرد باید کرد چون تخم کاسنی وریوند وسکنجبین اما انچه سبب او سردی منی ت گرم باید مثل تخم کرفس بادیان وافیمون وامثال آن واما انچه سبب خشکی باشد غذا ها ومیوه های تر باید خوردن وانچه از ورم باشد گفته شد وانچه از سده باشد که قرحه مندمل شده باشد معالجه ندارد واما انچه از افراط فربهی بدن باشد **علاج** لاغری باشد بریاضت وقلت غذا ونزدیک نوبت حیض مدر حیض باید خورد **الرتق** رتق انست که بر دهان رحم عضله زیاد وار رسته باشد یا پرده که مانع جماع باشد یا خلقی یا غیر خلقی ومنع حمل وحیض کرده باشد صاحب انرا ویلالی

سبب کثرت مزاج باشد که در وعاعی جمع شده وفاسد شده وبخارهای او بدل ودماغ می آید واین حالت عادت می شود **سبب** دگر جمع شدن خون حیض است که در رحم جمع می شود ودیر می ماند وفاسد می شود وسمیت پیدا میکند وبخار می انگیزد واین مرض بد وزمین میکرد **علامت** انست چون امدن این علت نزدیک میرسد ذهن مختلط می شود یا پنهان واز گار رحم می یابد ورنگ زرد می شود ورطوبت در پستانها می آید واحساس کرده می شود که چیزی از عانه بر بالا می رود وبدل ودماغ میرسد وآواز منقطع شود وچون بهوش می آید انچه بد وگذشته می داند ودر صرع عقل مطلق زایل می شود ودرین علت زایل نمی شود مگر انکه این علت صعب باشد **علاج** اما در حال وقوع این علت علاج عطسه است مگر انکه چیز های که بوی خوش داشته باشد نزدیک اورند وشل کندش ونفط وامثال آن از چیز های که بوی تیز داشته باشد ودهان رحم را بر وغنهای تیز گرم که ور ومشک وعنبر

حل کرده باشند مسح کنند و ساقها و پاهای او را مالند
محجمه بر زیر زانوی او بنهند و او از ضعف بکوشش فرستند
و هر بهار او را بکنند و اما در زمانی که این علة نباشد اگر
جمع شدن ماده حیض باشد او را بشوهر دهند که علاج بهتر
ازین نباشد و شربتهای لطیف ملطف بدهند و غذاهای
لطیف و ابازهات نرگس وجهها و بنجنبهها بدهند و اگر
سبب جمع شدن حیض است مدرات حیض بدهند
و در احتباس حیض گفته شد **النفخة فی الرحم** بدین فراغ
سرد باشد که رحم را عارض شده باشد که هر غذا که به
رحم رسد ریح شود و نفخ شود **علاج** ابازهات و حبوبات
بدهند و حقنهای گرم و ضمادهای گرم بداروهائی که باد و نفخ را
تحلیل دهد و رحم را گرم سازد **حکة الرحم** این علة حادث
می شود از خلط گرم صفراوی یا بورقی یا بلغم شور یا از
سودا یا از ریمی که تر شده باشد **علاج** اخلاط را از بدن
بیرون باید آوردن بفصد و مسهلاتی که مناسب

باشد

باشد و دهان رحم را بداروهای سرد و روغنها طلا باید
کرد **غذا** کشک جو و عدس و ملوخیا و خبازی بدهند
بواسیر الرحم سبب آن خلط سوداوی است **علاج**
دفع خلط باید کردن بمسهل سودا و غذاء موافق **شقاق**
الرحم از موم و روغن بنفشه و لعاب اسبغول قیروطی ساخته
قروح الرحم پاره شدن رحم است اول در آب ... بنشیند
و فرزجه بدارد از کندر و انزروت و خون سیاوشان
و زعفران و بابونه دارو حقنه کنند و گل ارمنی در ... باده
کنند و اگر وجع باشد که ... باشد روغن گل و روغن
بنفشه و قند حقنه کنند تا چرک پاک شود و کندر تسکین
یا بدرس ازان مرهم باسلیقون و روغن گل حقنه کنند
و اگر ماده میل بمثانه کند چنانکه ادرار کند باشیر خشخاش
بدهند مجموع گل برابد و صمغ عربی و نشاسته و کتیرا
و کتیرا و رب سوس شربت سه درم بشیر آب خشخاش و اگر
ماده میل بزود ... کرده باشد پوست انار و گل ارمنی

و روغن گل و سپیده و دم الاخوین و صمغ عربی و زرده
بیضه مرغ جوشانیده با آب سماق حقنه کنند بعد از آنکه آن
را بماء العسل پاک کرده باشند و اگر درد صعب باشد زعفران
و افیون و شیر دختران فرزجه سازند تا قوة ساقط نشود
اورام الخصیتین وبیلها من الشرح ورم خصیه دو نوع
یا بین خصیه دو پوست و رم اگر در گوشت خصیه است ظاهر
است و اگر در بیضه است شناختن آن مشکل است این
ورم از ماده گرم است که خون و صفرا است **علامته**
گرمی و سختی در دو ثقل باشد و گاه باشد که ماده ورم
میل کند و سلفه دفع شود یا در سینه ریزد **علامتی ورم بلغمی**
نرم باشد و درد قلیل و اگر ریحی باشد سبک باشد **علاج** ورم
گرم فصد باید کرد و دفع صفرا کردن بتلیین طبیعت و تقلیل
غذا و مزاج را باعتدال آوردن و در اول روغن گل و قلادی
سرکه با آرد جو یا باقلی با سرکه و گلاب و عصاره کاسنی
و کاهو و کشنیز **ضماد** مجرب بنفشه و باقلا را بکوبند با ب

نم گرم ضماد کنند پس ازان تحلیل دهند ماده را ... را مثل
دانه بیرون کرده بکوبند و ضماد کنند بابونه و تخم خطمی و تخم کتان
کوفته ضماد کنند و اما ورم بلغمی حلبه و باقلا را کوفته بشراب
ضماد کنند و بچکانیدن روغن زنبق در سوراخ قضیب و
اما ورم صلب را سودا را از بدن بیرون باید کرد و بزوفا ر
تر و ... ساق ابل و روغن گل با روغن سوسن
طلا باید کرد و اما ورم ریحی را ... گرم ضماد کنند و سوس
گرم **قروح الذکر** ریشی که در قضیب واقع شود اگر در سوراخ
قضیب است علاج آن علاج ریش مثانه است و شیر زن
که دختر شیر دهد بروغن بنفشه در سوراخ قضیب بچکانیدن
شیاف مامیثا **غذا** باید که شور و تیز و ترش نباشد چون
رشته و حلیه گرم اما ریش در بیرون قضیب است مردار سنگ
و اسفیداج و سرکه و روغن گل و دانه انار کوفته مرهم
سازند **الفتق** بیرون آمدن است در زیر پوست شکم که آنرا
کافتج در زیر لب پدید آید دیگر است که آنرا ماریطون میخوانند

و در زیر آن پرده‌ئی شرب است که اگر ماریطون پاره شود
بهر سبب که باشد وآنچه در تحتش است شیبا آید تا آن مجری
که بالای خصیتین است کشیده شود یا میان این دو فرو
دیده که ماریطون است پاره شود یا شرب نازک
گردیده است یا باد غلیظ این قشرها بسبب آید از انتفاخ
می گویند اگر رطوبت مائی یا دموی بسبب آید ادره
می خوانند دگاه باشد که بکیس در تابد و در عانه بماند و
در کیس نیفتد باید از انفتق میخوانند و اگر بالای ناف
این خرق واقع شود جد بغایت بد باشد بسبب آنکه محل
روده‌ها دقیق است و آن روده در آن سوراخ در خواهد
آمد و اعراض ایلاوس واقع خواهد شد و بسبب شق
شدن محلها رطوبت خواهد بود دیگر آن پرده‌ها را سست کرده
باشد و حرکت صعب که واقع شود کشیده شود و از جستن
و نعره زدن بلند یا سقطه یا قی عنیف یا باد قوی تمدد عضو
پاره شود یا جماع بافراط بر امتلا و یا حبس بول یا باد یا مرض

ربالا

بالا رود در وقت جماع **علاج** بدترین چیزها که ضرر کند
امتلاست و حرکت قوی و فریاد کردن بلند و امثال این‌ها و اگر
حرکت شود باید که فتیله‌ها بربندد و غذا را باد انگیز و بسیار
نخورد و میوه‌ها ترش که مضر کنند و در ابتدای مرض سعی
باید کرد که ملتحم شود و اگر در هم آمدن شق آنرا بر فتیله که بشهوت نیستن شود
محکم بربندد و دوام محافظت باید کرد و اگر شرب پاره شده
رفته باشد از آنجای باید آورد و اگر اسبابی دیگر باشد آنرا
تحلیل دهد بداروهای که باد را تحلیل دهد تا داغ کنند تا دماس
در هم آید مناسب است **فصل بیست و یکم در الحدبة و**
یاج الاذنیة حدبه زایل شدن مهره پشت است به
پیش یا پس بسبب ضربه یا سقطه یا رطوبتی که در میان فقرها
در آید و فقره‌ها از جای خود میل کنند و آن ظاهر است
و اگر فقره میل پیش کند آنرا حدبة المقدم گویند و اگر میل
بجانب پس کند آنرا حدبة المؤخر گویند اگر میل بجانب
راست یا چپ کند آنرا التوا گویند و شناختن صاحب حدبه

باریک شود بسبب آنکه غذا کم بوی میرسد **علاج** باز آوردن
فقره است بمحل او و اگر سبب رطوبت یا باد باشد رطوبت
را بمسهل دفع باید کرد و روغنهای گرم و گل داغ و محلل
وجع الظهر درد پشت از سردی می باشد **علامت** آنست
که درد حرکت کردن زیاده شود و در شب و زمستان و سردی
محل درد و برداشتن حمل گران یا ضعف کرده یا ورم
یا گرمی موضع و هر یکی ازین سببها بعلامات توان دانستن
و گاه باشد که رگی بزرگ است که بر پشت است از منی
بسیار که جمع شود یا خون حیض یا نفاس که بسته شود آن
رگ پر شود و درد پشت پیدا شود **علامات** آن درازی
زمان باشد جماع ناکردن و بند شدن حیض و نفاس
دیگر آن پشت و ثقل که در روده‌ها بند شود و سبب می شود **علامت**
آنست که آن ثقل که دفع شود درد تسکین یابد **علاج**
اما بلغم را با حقنهای گرم چون سنا مکی و حلبه و شبت
و قنطوریون و تخم کتان و تربد و بسفایج و تخم حنظل و فایند

دفعکی

و غسل حقنه باید کرد و حب بلغم و روغنهای گرم طلا باید کرد
و غذاهای که چون گرم حاصل شود باید چوزه و چون گوشت
گوسفند رسیده و کبوتر بچه و عصفور و امثال آن و شراب
بخورد یا سکنجبین عسلی یا ماء الاصول بدهند و نخود بسیار
بغذا افزایند و هلیون اضافه غذا کنند و اگر از امتلا و رگ
بزرگ باشد جماع و ادرار باید کرد فی الحال از جماع دفع
شود و ورم و ضعف کرده را بعلاج که در مرض گرده گفته
شد علاج کنند و اگر از تعب و حرکت عنیف باشد علاج آن در
تدبیر افراط جماع گفته شد **فصل بیست و دویم در امراض**
اعضاء الطرفیه مرضهای که در طرف عضو پیدا می‌شود یکی
دوالیست و آن کشاده شدن رگها است که ماده در
سودا بسیار در آنجا ریخته باشد یا بلغم یا خون گرد و فرق میان
ماده‌ها بزرگی و گرمی باشد و آن در غایت ظهور است
و تدبیر که پیشتر واقع شده باشد در غذا و اعراض دیگر دلیل
خصوصیت ماده می شود **علاج** اگر سبب خون باشد فصد باید

کرد از هر دو دیست و اگر در هر دو پای باشد والا در
جانب موافق فصد باید کرد و در ماده سودا و بلغم بدترا
ازان خلط پاک باید کرد بمسهلات سودا و بلغم و فحو ارمنی
با یارج محربست در دفع سودا و مواد بلغمی نیز ایست اگر
ماده باین تدبیر دفع نشود و ماده خود در عروق منجمد شده
باشد راه آرت و ماراشتق باید کرد بعد ازان پس
ازان داروهای قابض طلا باید کرد تا علقت تا عضو
قوت گیرد و ماده را قبول نکند **داء الفیل** بزرگ شدن
قدم و ساقها باشد چنانچه بپایه پای فیل شود و ان ماده
سودا است که در قدم و ساق پا و عروق ریخته و گاه باشد
که ریش شود و لی ریش نرم باشد **علاج** فصد و استفراغ
سودا باید کرد با یارجات و حب و مطبوخ افیتمون مکرر
بس قوابض نهادن و اصلاح غذا کردن و اگر مستحکم
شده باشد علاج نپذیرد **فصل بیست و سیم در اوجاع
مفاصل** در هر بندی که در اعضاست درد پیدا می شود انرا

وجع المفاصل می گویند درد که در محل از مفاصل اعضا
پیدا می شود مخصوص نشود بنام خاص مثل انکه اگر درد
در رگی پیدا شود دیگر انرا ترک قیس و رگ کوکی می گویند
دیا درد در دسته بندی گویند اگر درد ازان محل شیب
تراید که بانگشت پایها برسد او را **عرق النسا** می خوانند و اگر
درد در قدم پیدا شود خواه در انگشت پای یا و ان بیشتر
واقع می شود یا در کف پا یا پاشنه یا بشنگاه و شاید که
تا بورک برسد انرا نقرس می گویند و سبب مخصوص
شدن این دو عضو بنام خاص از جمیع مفاصل است که این
درد صعب می باشد و بسیار واقع می شود و دیر معالجه می پذیرد
اما **عرق النسا** بیشتر از بلغم خام می شود و ازان نشستن
بسیار بر زمین محکم و بسیار سواری کردن و گاه باشد که
درد رحم که دیر کشد منتقل بعرق النسا شود **علامه** انکه
از بلغم خام باشد دردی است بی حرارت و لکن و محل
درد خنک باشد و اگر بسبب خون باشد سرخی رنگ و گرمی

عضو و ورم مایل بسرخی و اگر صفرا باشد درد صعب باشد
و ضربان و لکن بدن عضو و ورم مایل بزردی و از سودا کم
واقع شود و اگر باشد درد گران و مرض و شکست
در عضو و اگر بدی مزاج بدن یا عضو باشد سوختن عضو
و بتدریج مرض پیدا شود و ورم و گرانی اعضا نباشد و اگر
بدی مزاج سرد باشد خنکی عضو و درد سبک و راحت بگرما
خنک و اما **نقرس را** همین سببها می باشد و علامات
علاج اگر بسبب بدی مزاج باشد بی ماده بتعدیل کفایت است
اما در بدی مزاج گرم ابدال اسهالی باید کرد اما در عرق النسا
را دع نهند و معدلات از گرم و سرد مکرر کنند شد و درم ضماد
کنند و از شراب اجتناب باید کرد زیرا که جالینوس فضل بود و بگذارد
اما محمد زکریا و رازی گفته نبیذ شراب کهنه بود اندکی و اگر شراب
معتاد است اگر مفاصل گرم باشد شربت انست که در
تب کهنه فواید شد خاصه مفاصل تب باشد و طبیعه را
نرم دارند مثل شراب بنفشه و الو و اگر خون و صفرا

باشد و عرق شافع کند اگر ماده سودا سوخته باشد زمان
تب از بیست و چهار ساعت بیشتر باشد و بول غلیظ و نبض
عظیم باشد اگر ماده صفرا سوخته باشد زمان تب کمتر باشد و
تشنگی و گرمی تب زیاده باشد و تدبیر سابق و وقت و سن
و بلد و مزاج و ربع که در ما تمیز ان عارض شود زمانی
نوبت تب کمتر باشد ازبعکه در خریف عارض شود و بیشتر در ربع
ضرر در سنتر باشد که در حال حلی نیز تغیر باشد و اگر ربع
عارض شود مفاصل و سر و تشنج و جله و شرمگاه و دوار زایل
شود **علاج** اگر خون غلبه باشد فصد کنند خاصه که سودا
خون سوخته باشد آب جو بنادر یا تقنید بدهند یا شربت
نیلوفر یا جلاب بسرد یا گرم با سکنجبین در بعضی وقتها
که گرمی زیاده باشد شراب حماض یا شراب نیلوفر شراب
بنفشه تب گاوزبان بغایت است تخم ریحان اضافه شربت
کنند تریاق فاروق بعد از نضج ماده بغایت بعد ازان
مسهل سبک بدهند اگر صفرا سوخته باشد در مسهل شاهتره

وهلیلهٔ زرد وسقمونیا بکنند واگر بلغم سوخته تر بود و بسفایج وعاقرقرحا
وشحم الحنظل کنند مطبوخ افتیمون و حب افتیمون بدهند افتیمون
بیشتر کار در تا فی است اما ایارج لوغاذیا مجربست باید که در اسهال
اکثار نکنند که ماده سودا غلیظ می شود بیک مسهل دو مسهل
بیشتر آنست که دفع نشود و سفوف مسهل بغایت نیکست ماء الجبن
و ذرا اورا دهند ربع مسهل هر کرد بیشتر تخم خیارین دو برزه
و لحم کاسنی دو نیم روز **غذا** روز نوبت غذا الحوزه دکم اکه
نوبت در آخر روز باشد و اشتها غالب و گشنگی قوی نقند ماء شربا
نیلوفر مرغ جوزه و ماکیان فربه و گوشت میش خوان لحم دراج
بخارزند و دانه انار و میوه فستق کنند و باشد که تا دوازده
سال بکشد و اگر ماده ورم سپرز و جگر باشد دیر درکشد و منجر
باستسقا شود **حمی خمس** و سدس و سبع و بیشتر نیز خاله
شخص بود که هر بار تا ده روز نوبت می آید علاج این
علاج ربع ایست **فصل هفتم در بیان تب دق** دق تبیتیم
انسست که مرض دیگر بدو انتقال می کند مثلاً تبی که واقع شده با

و دیر بماند بدن را خشک کرده و قابل ساخت گرمی در او
تصرف کرد و مستحکم شد دق شد **علامت** آنست که نبض
باریک و صلب و سریع و متواتر باشد و چون غذا بخورد قوت
یابد و سرعت زیاده شود و نبض غلیظ و در ابتدا لمس بسیار
گرم نباشد و چون لحظه لامس لمس کند گرمی خشکی ظاهر شود
و رخسار سرخ باشد خاصه رخسار چپ و موضع شریان گرم
تر باشد و چون دق بحد ذبول و کداز رسد نبض در غایت
باریکی و سرعت و تواتر و صلب شود و شقیقها فرود نشسته
و چشمها فرو رود و غبار بر روی او نشیند و از چشم وی
خشکی روان شود و غضروف از همه اعضا ظاهر شود و بینی
باریک و موها دراز و شپش بسیار غلبه کند و ناخنها خشک
و منحنی ریخته گیرد و اسهال پیدا کند و مسلس هلاک شود **علاج**
چنین گفته اند که علاج دق در ابتدا سهل است اما شناختن
ضعیف است اگر با تب دق تب دیگر باشد اول آن تب را علاج
باید کرد بعد از آن دق را معالجه کنند باید که در آب شیر

فرو نقند یا سکنجبین بدهند اگر سلفه باشد و یک جو کافور در آن
حل کنند و چون آفتاب طلوع کند گشنگی قوی نقند بدهند و بعد از
دو ساعت در آبزن که در آن آب کدو و بادرنگ و خیار زده
و غسل جوشانیده باشند و بنفشه و نیلوفر در آن آب یا گردن
یکساعت قرار گیرد و چون از آبزن بیرون آید اورا غرق روغن
کدو با روغن بنفشه کنند و در بینی و گوش چکانند و ساعتی
محفوظ دارند بعد از آن غذا الحوم گوشت بزغاله یا مرغ فربه یا اگر
با گندم یا کشک جوشیده بدهند شیر یا ماهی بریان کرده بدهند یا زرده
بیضهٔ مرغ نیم برشت باید که بخاکم کنند و چون هضم نزدیک رسد
شراب ممزوج بدهند بعد از دو ساعت که فرح یافته باشد یا شش
ساعت بدهند قرص کافور و حلوا از نشاسته و روغن بادام
را آب کدو و خیار و خیار چنبر و شیر حشیش و نشره فرو
اگر قدری کافور اضافه کنند قوی تر باشد بعد از آن بر فراش
کتان نرم که پرینه باشد نزدیک آب روان فرود آورند اورا خوش
دارند و فرمایی که بوی سرد و تر و قوت دل دهد چه بنفشه

و نیلوفر و امرود در مجلس او بیارند و عناب و چون... و خیار
و هندوانه خاصه نقند و انگور تازه و زرد آلو بدهند و از
خبرهای گرم و خشک اورا پرهیز دهند و از غم و وهم و غضب
و گرسنگی احتراز کنند و بهر حیله که توانند اورا خواب فرمایند
فصل هشتم در بیان حمیات الترکیبة بیان تبها که مرکب می
شود بسیار است اما بعضی از تبهاء مرکب مخصوص باسم شده
اگر دو نوبت با هم بگردد و با هم مفارقه کنند آنرا مشارکه می گویند
و اگر تبی دیگر پیش از آن که تبی که پیشتر گرفته مفارقت کند عارض
شود مر او را مداخله گویند و اگر یکی مفارقه کند و تبی دیگر عود کرد
آنرا مبادله گویند **شطر الغب** تبی را گویند که مرکب باشد از
تبی بلغمی و تب صفراوی خواه هر روز نایبه باشد و خواه هر دو
لازم یا یکی لازم و یکی دایر و اگر صفرا غالب باشد علامات
آن ظاهر باشد و اگر بلغم غالب باشد علامات آن ظاهر باشد و گاه
باشد که ماده هر دو متساوی باشد و چنین تبی یک روز لقی
باشد چون در آن روز دو تب باشد **علاج** آن متساوی باشد

در تب‌ها و گرمی و اصل در علاج این انواع ماده است اگر دو
غب‌ها هم جمع شود هر روز یک غب نوبت کنند و اگر دو ربع مرکب
شود دو روز نوبت کند و یک روز راحت کند و اگر دو خمس
مرکب شود دو روز نوبت کند و دو روز آسایش و اگر دو
سدس مرکب شود دو روز نوبت باشد و سه روز آسایش
و باقی تب‌های مرکب را بدین قیاس کنند قسم دوم در بحران
بحران بعد از تب‌ها یاد کردن مناسب افتاد چون ملاحظه بحران
در امراض بیشتر در تب‌ها واقع می‌شود و بحران در لغت یونانیان
فصل در خطاب مرافعه‌ها است و جالینوس بحران را تغیر عظیم
که در مرض واقع شود دفعه که مودی بصحت باشد یا بهلاکت
مرض را تشبیه بشخصی کرده اند که قصد تسخیر بدن کرده باشد
بحرب کردن و طبیعت را بسلطان که حمایت می‌کند شهر بدن را
از دشمن و بحران را بروزی که میان مرض و سلطان
جنگ سلطانی شود و که در این روز سلطان غالب شود و یا یاغی
و گاه باشد که هیچ جانب غلبه نکند و موقوف شود بروز دیگر

یا خام غلبه کند و یاغی بگریزد و یا خام بدن عاجز شود و متهور
اگر سلطان غالب آید و دشمن بگریزد و این بحران چند تمام
گویند و اگر موقوف شود بروز دیگر این بحران ناقص گویند
و اگر یاغی غلبه کند این بحران ردی گویند و این بحران ناقص
و اگر باطراف بدن زاید این بحران انتقال گویند و مرض که
بحران تمام کرده باشد بحران خواهد کرد و باید که تحریک ماده
نکنند بمسهل و نه بغیر مسهل بسبب آنکه فعل طبیعت اولی و تمامتر است
از فعل صناعی و از بحران تمام بدن پاک می‌شود و انصراف
کردن مسوس بدن می‌شود و اگر مخالف فعل طبیعت باشد
و اگر موافق باشد افراط شود و موجب ضعف شود
و اگر بحران ناقص باشد طبیعت را مدد کنند بچیزی که موافق و که
بحران باشد و رعاف اجود بحران‌ها است و تمامتر پس از آن
اسهال پس از آن قی پس از آن ادرار پس از آن عرق
پس از آن استفراغ و بحران و بعض اعضا را بحران
خاص می‌باشد مثل آنکه نفث بحران مرض سینه می‌باشد و مخاط

و حل گوشت بحران مرض دماغ و خلف گوش و داء طبیعت
نضج دادن و مهیا ساختن ماده از برای دفع و تنقیح مجاری
و مسام و تغلیظ ماده رقیق و ترقیق ماده غلیظ و تقطیع
ماده لزج مشغول است تا روز بحران ماده را تا آن که مناسب
دفع آن باشد دفع کند پس تنگی شدن نفس و تعلق نفس و دردهای
معده و ساقط شدن نبض و تاریکی چشم دلیل آنست که بحران
بقی خواهد بود و آواز گوش و گرم شدن سر و سرخ شدن
روی و چشم و خاریدن بینی دلیل رعاف است و تموج نبض
و نداوت جلد و سرخ شدن دلیل عرق است خاصه که در جام
قاروره رنگین باشد و پیچش روده‌ها و گرانی شکم و تمدد
سر استخوانهای سینه که آن را یابان و نفخ شکم و در دلشت دلیل
اسهال است خاصه که مرض تعفن او حاد باشد و بول سفید و مرض
حاد و احتباس لامت و گرانی مثانه و غلظ و بسیاری او
و عدم علامات میل ماده بجانب دیگر دلیل بحران ادراری
است بحران محمود آنست که بعد از نضج ماده در روز

میانه د

بحران باشد و دفع شدن ماده بجانب مناسب و باقی و بعد از آن
این خفیه باشد و اگر بحران پیش از نضج ماده و بهی مرض باشد
دلیل بد است علامت محمود آنست که بیماران را مرض بسیار
سیاق نباشد و قوه باقی باشد و خفه و طبیعت و سبکی بدن و گرمی
در تمام بدن مساوی باشد و قوه نبض و نظام او و صحت
ذهن و نفع یافتن بعلاج دلیل عاقبت حاصل است علامت
مخالف این است اگر قوه ضعیف است دلیل موت است
و اگر قوت قوی است مرض دراز کشد و بسیار باشد که علامات
بحران چند واقع شود اعتماد در غایت قوه قوه است دلیل
بر وقوف بحران در ایام معهوده استقرا است و آنچه حکما در این
باب می‌گویند و آن مدخل دارد آنست که ماه در اکثر زیاده
شدن نور قمر در رطوبات عالم تاثیر دارد و در وقت اجتماع
با آفتاب که ماه نور می‌گیرد و در ماه دو روز و نصف
و ثلث روز تقریبا اجتماع است باقی می‌ماند از ماه که تمام
روز است بیست و شش روز و نصف تقریبا پس بحران در

بیست وهفت روز واقع شود ونصف آن سیزده روز
وربع روز باشد ونصف آن شش روز وثمن وهشت
یک روز باشد ونصف آن سه روز وربع وثمن وهشت
یک روز باشد پس روزهای بحران این روزها باشد
چارم وهفتم ویازدهم وچاردهم وهر روز که انذار روز انذار
باشد وانذار آنست که آثار حرکة طبیعة ظاهر می‌شود بدفع ماده
مرض اما در مرض عشرین روز از بحران روز چهارم منذر
بیست بششم وهفتم واگر در روز سیوم انذار باشد آن بر سبیل
تعجیل طبیعة باشد در تمام کردن نضج ماده واگر پنجم باشد تاخیر کردن
طبیعة باشد بر نضج ماده اما اگر روز بحران کم از روزی باشد
آن روز فصل می‌کنند بر روز آینده واگر از نیم روز بیشتر وصل می‌کنند
در روزهای آینده مثلا سه روز وربع وثمن هشت یک روز
کم است از نیم روز آن روز را وصل می‌کنند تا ربع ثانی
وربع ثانی که شش روز ونصف وهشت یک است آن
روز کامل می‌دارند وابتدا از ربع ثالث از روز هشتم می‌دارند

زیاده است ودر ربع سیوم ... آن روز را فصل ...

دهم

وهفتهٔ دوم سیزده روز است وهشت یک آن روز فصل
میکنند بهفتهٔ سیم وابتدای هفتهٔ سیم از چاردهم باشد وهفدهم
منذر بیستم باشد مرضهای که حاد باشند نه حاد بغایة منسوب
باشند ونه حاده بحران آن در چهارم باشد وحاد بحد از
هفتم که مفارقت نکند وحاد در غایة کمال در چارم مفارقت
کند وحاد قلیل در سیزدهم وبیستم تا روز چهل وچون از چهل
درگذرد مرض مزمن باشد وبحران آن در هفتم شود وچون از
هشتاد درگذرد بحرانها در چهل روز باشد ودر بعضی مرضهای
مزمنه در هفت ماه بحران کنند وبعضی در هفت سال وبعضی
در چارده سال عدد ایام بحران امراض حاده روز اول
روز دوم روز سیم روز چهارم پنجم ششم
~~بحران آن مهلک باشد~~ بحران نیک
بحران تب اگر باشد بد باشد هفتم بحران محمود هشتم بحران منکر
وبد نهم بحران واقع در وسط نیکی دهم نیکو وبد یازدهم بحران
محمود دوازدهم منکر وبد سیزدهم نیکو وبد چاردهم محمود وقوی

می‌کنند ... بیستم ... یازدهم

بحران آن مهلک باشد

بحران واقع ...

روز اول ...

پانزدهم قلیل ومیانه شانزدهم نیکو وبد هفدهم بحران محموده
هیجدهم قلیل نوزدهم نیکو ومیانه بیستم بحران نیک قوی و
روزهای دیگر که ذکر رفت آن اثر ظاهر ندارد ودر قوی‌ترین
بحرانها در بحران هفتها می‌شد چون هفتم وچاردهم وبیستم
بعد از آن روزهای واقع در وسط چون یازدهم وپنجم ونهم و
یازدهم پس از آن زوجها وچون از بیست درگذرد
بحران واقع در وسط در غایة ضعف باشد قسم سیم
در ورمها وبثرها وجذام ووبا واحتراز کردن از وباها ورم
که باشد از اخلاط می‌باشد چون خون وبلغم وصفرا وسودا
یا بسبب آن ورمهای یا ریحی می‌باشد اگر بسبب خون باشد
آن سبب را فلغمونی گویند واگر صفرا باشد انرا حمره گویند
واگر مرکب باشد از صفرا وخون اگر خون غالب باشد انرا
فلغمونی حمره گویند واگر صفرا غالب باشد ورم حمره فلغمونی گویند
واگر بسبب ورم بلغم باشد که در جرم عضو نفوذ کرده باشد
انرا ورم رخو گویند واگر در نفس عضو در نوفه باشد وجدا

ملتئم

باشد انرا سلعه گویند واگر بسبب سودا باشد ودر جوهر عضو
در رفته باشد ودر رگها وریشها داخل شده باشد در نفس عضو انرا سرطان
گویند واگر در درون باشد انرا صلابة گویند واگر در عضو نرفته باشد نظاهر
نظاهر عضو متشنج باشد انرا دبیلة گویند واگر متشنج نباشد ودر
زیر جلد وگوشت جدا باشد انرا غدد گویند وورم مائی اگر عام
باشد در جمیع اعضا مثل استسقا یا خاص شده مانند فتق مائی
وورم که بسبب ریح باشد در عضو نفوذ کرده باشد از عضو جدا
باشد ولمس کردن متفاوة کنند انرا نفخ گویند اما شرح مثل ورم
است از خون وصفرا وبلغم وسودا که می‌باشد ومختلط علامات
ورم که از خون باشد غلظ وحمرة رنگ ومنتفخ شدن عضو
اگر عضو ذی حس باشد باشد علاج انرا ابتدا کنیم بکبوتر وپانیرها
بلا در یا بحر دیگر که بیندیا نیش زنند ویا ماده تحلیل رود
یا رقیق ماده تحلیل رود وغلیظ ماند وصلب شود یا ماده
فاسد شود وعضو را ابتر اند وعلامات صفراوی که سرخ ناصع باشد
وتمدد وگرمی وسوزش وبجلد نزدیک باشد مگر انکه صفرا

ودر لمس کرد
انرا ...
جمع باشد ...

غلیظ باشد **علاج** اگر ورم در محلی باشد که عضو رئیس ماده را
از خود در آن محل ریخته باشد چون نس گوشت که مَکلا انداز
دماغ است و زیر بغل که باز انداز دل است و گوشت ران که
باز انداز جگر است هر چند ماده گرم باشد باید که رادع
ننهند که ماده را باز نگردانند و در عضو رئیس ریزد که موجب
هلاک شود و باید که اول ضمادات نهند که عضو را نرم سازد و قابل
انجذاب شود که ماده قبول تواند کرد مثل روغن سوسن و ...
گاه باشد که آب گرم کفایت کند و اگر تحلیل نماید و جمع شود از آنجا باید
شکافت و اگر ماده ورم این موضعها از بدن ریخته باشد رادع باید
تنها و که درد را تسکین دهد مثل ... و روغن گل و آب گشنیز
نیم گرم طلا کنند اگر درد صعب باشد اندک کافور و زعفران اضافه کنند
پس از آن منضج و محلل بر رادع اضافه کنند چون حلبه و بزرکتان
و بابونه و خطمی و اکلیل کاو کنند و نطول باید اینها و ضماد و تنقیه
اینها و اگر در بدن خلط غالب باشد مسهل بدهند و فصد کنند
و چون ورم باز ... محلل صرف بنهند و اگر تو هم شود

که منضج

که منضج بصلابت نشود مرهم ... بنهند **ورم بلغمی** رخوه که انگشت
با سانی درانجا در رود و اما سلع ماده او غلیظ باشد
بدن را از بلغم پاک باید کرد بحسب مطبوخ بلغمی و غیره نباید خورد
که بلغمی تولد کند و در ابتدا که رادع نهند باید که بسیار سرد نباشد
و در و خشک باشد چون اسفنج که در سرکه تر شده که در آن حل کرده
باشند یا آب برگ مورد نیم گرم طلا کنند و با آب مورد اندک نمک
اضافه کنند بعد از آن محلل نهند چون سرگین کاو و یا مرهم یا
سلیقون **ورم سوداوی** که سرطان صلب باشد یا صلابت
و سرطان قرحه شده باشد یا نه شده باشد **علاج** بدن را از
سودا پاک کنند بحب افتیمون و ضمادهای ملین طلا کنند چون ...
بط و پیه ماکیان و روغن کاو و سوسن **مرهم** که صلابت
را زود تحلیل دهد یک هفته یا بیشتر ... اللحم ... کف
دریا زراوند ... از رق سوم زرد ... روغن زیت
بکنند بسازند **دبیله و خراج** هر ورم که درد اصل عضو و فضا باشد
که ماده در آنجا ریخته باشد و خراج ورم گرم عظیم کرسوزش بسیار

داشته باشد **علامه** آنست که اگر بعشار ندا حیاپس لیت که
ماده در حرکه آید و در زیر انگشت دگر در آید و رنگ و محل آن
آن ورم سفید یا زرد یا سبز باشد اگر ماده فاسد باشد **علاج**
بدن را پاک باید کرد از اخلاط و تقویت بدن باید کرد به غذای
مناسب تا درد و بدن را ضعیف نکند و منضج سبک باید گندم
خاییده یا موم و زیت و کندر و زعفران و خطمی و تخم کتان مرهم
رسانند و چون نرم شود بداروهای منفجر بسازند اگر آن او بیب
و ضماد کردن بیخ نرگس منفجر است والا با آهن بشکافند و در
پایان دوم چون ورم از چرک پاک شود با آب عسل آنرا بشویند
بعد از آن جراحت را علاج کنند **الدمامیل** دمل از جنس
جراحت بدتر است که در عور عضو باشد ... از جراحت
و حمام رفتن در امتلا واقع شود که اول علاج ورم گرم
باید کرد پس از آن منضج دهند مانند انجیر و عسل و تخم کتان
با انجیر و گندم خاییده و انجیر بخورد و روغن سوسن اگر
منفجر شود والا بدوا یا با آهن بگشایند اما سبزه چون ورمهای

باشد

باشد از خون شری و صفراوی چون نمله و بفارسی ... و
سوداوی چون جرب سوداوی و ثولول و بلغمی چون شری
بلغمی و مایی می باشد چون نفاطات و ریحی می باشد چون نفاخات
الشری بفارسی ... گویند آن بثرها است پهن با خارش و
اندوه می باشد و دفعه پیدا می شود **و سبب** آن اکثر آنست
که از خون حاصل می شود بیشتر و سرخ باشد و با سوزش
و آنچه بلغمی باشد در شب زیاده شود **علاج** فصد باید کرد و
اسهال صفرا و در بلغمی اسهال بلغم باید کرد و اگر تب باشد علاج
تب باشد و گوشت خورند و عدس با سرکه نافع است و غذاهای
ترش باید و گشنیز بسیار اضافه غذا کنند **النملة** بثرها است
که از صفرای تیز لطیف حادث شود اگر ماده تند باشد بثر بار پاده
شود و اگر ماده فاسد باشد بثرها پهن و بزرگ شود اما آنکه
شود اگر ماده غلیظ باشد در زیر جلد ... و در تحلیل باید و
سوزش کم باشد **علاج** بدن را از صفرا پاک کنند و فصد کنند
اگر خون غالب باشد و مزاج را باعتدال آورند بخرقه ... تبها ر

ف

ترش خاصه بزرگی و آثار ترش و علامتش آنست که آثار دوار دو چون سه و لباد
الحل گوفته ضماد کنند و اگر بثره قرحه شود قرص اندرخوردن و مرهم اسفیداج
قابض طلا کنند و تربد و افیمتون در مسهل اضافه کنند الجمرة بالعجم
و نار فارسی بثره که عصو را فاسد کنند الکه میکوبند و ابله سوزانکی
باشد و خشک ریش می شود اینرا نار فارسی گویند و جمره آنست که
جلد را سیاه سازد و دور و تری نباشد علاج ضروره است
فصد و دفع صفرا کردن بمسهل صفرا اگاه باشد بنفشه باید داد و آب ترنج
باید کرد خاصه در جمره که طلاها کنند باید که بسیار سرد باشند
بطبع تا ماده محتبس نشود و میل باندرون نکنند و قابض قوی باشد
و در تحلیل نیز قوی نباشد اما رقیق را بشکافند و در سرکه کرده شند
تا مهرا نشود و بخرقه کتان بنهند النفاطات و النفاخات
مانند آبلهاست که از آب جوشان و از آتش بر جلد حادث شده
باشد بسبب جوشش مانند خون رقیق که متصاعد شده و در زیر
جلد آمده علاج بدن را از خلط پاک باید کرد و اگر خون غالب باشد
بازگشایند فصد باید پس از آن خلد و تنقیه را با عقدال آورد و چون

طاهر شود بزرگ شود و ورم اسفیداج بنهند جدری و حصبه بدترین او
حصبه سیاه باشد پس از آن بنفشجی پس از آن زرد پس از آن سرخ
پس از آن سفید و سالم ترین سفید بزرگ کم عدد باشد که زود ظاهر
شده باشد لی اندوه و تب تیز قوی و آبله و حصبه که بعد از تب
باشد که آبله و حصبه پیدا نشود و بعد از آن تب شود و او از و
نفس زدن بطریق خوف علامت نیک است و اگر نفس متفاوت شود
یا قوت ساقط شود دلیل آنست که در حجاب ورم شده و اگر
عطش قوی نشود و کرب صعب و ظاهر بدن خشک و بشره زنگی یا سیاه
دلیل موت ملاست و آبله و حصبه بیشتر در بهار و در بلاد گرم
و تر و کودکی و جوانان افتد حصبه صفراوی میباشد علامت باید که
در فصد کردن تعجیل نماید و فصد بین قایم تمام رعافست و تلیین
طبیعت کنند بتمر هندی و شیرخشت و آلو خارا و قا روز حادث شود تهای
ترش بدهند چون شربت غوره و حماض و زرک الکو خرمی از آبله
و حصبه ظاهر شده و شراب عناب و نیلوفر نافع است و اکثر ورن
دکرب و اندوه غالب باشد و زردی یا سرخی و خشکی دهان

و زبان علاج شیره خرفه و کافور بدهند غذا مزوره عدس و کدو
و اگر حصبه و آبله دیر بیرون آید با دیان و تخم کرفس و الخزال گوشت
و تعفن شیرین کرده بدهند الحکة والجرب خشک تر میباشد
الخشک آنست سبب آن صفرا سوخته باشد که سودا شده
مخلوط بخون و الخ تر آنست از بلغم شورست مخلوط بخون جرب باشد
و حکه نیز نامند علاج ماده را از بدن بیرون باید کردن بطبوخ
فتا شیره یا مطبوخ صفرا یا مطبوخ افیتمون اگر خشک باشد و ماء الجبن
نافع است و حمام متعاقب باید رفت و گوشت کم باید خورد
و گوشت و شیرینی بسیار نخورند و گندنا و کندر و زنگار روغن در ملک
از نیمها تا نیمه آن و دار شیشه و شیرد و نمک اندرانی و متعال
هم دانه آثار در قرض و روغن بنفشه و گلاب و آب کشنیز و سپر که در حج
کنند و چون از حمام بیرون آید مالد سه روز هر روز دو بار و آن ده
پس روغن کنجد با نخش بیر کنجد نیاید نسا نند الجذام سرفی نیکر
مایل بسیاهی و زردی پیدا میشود با ضیق النفس و گرانی
آواز و عرق بدبوی و لبها غلیظ و سیاه و اعضا ریش شود

ارضی م

و رنو و آب بود سبب آن خون سوخته است که سبب کوچکی یا
کمی اعضا حاصل شده و بسبب رماد شود علاج اگر خون
غالب باشد فصد کنند و زراجین را بگشایند و بدن را پاک کرد
بایارج لوغادیا و حب افیتمون و سفوف المسهل با ماء الجبن
غذا اکثر چو نقیذ با شراب نیلوفر یا جلاب یا عرق کاوزبان و غذا
گوشت بره غاله و میش جوان یا آب گندم و قی بسیار رو حمام بسیار
رود و روغن کدو و بنفشه بر اعضا مالد و در ماضه که بو آورد
و چون محلل و صعب شود فصد بکنند و دارو ننهند و بسا که علاج
نبذیرد او با و احتراز کردن از او و با فاسد شدن هوا است
و عفن شدن سبب آن ارضی میباشد و سماوی باشد و سبب ارضی
آب که متغیر شده یا در چاهها و مزبلها و آب او لنگ و هم
وقت که شنیده بسیار باشد و زخم که در او تالستان و فوق الحاشیه
علامت او باست و باد جنوب و صبا در کانون تاب بسیار باشد
و علامت او باست و علامت باران که بسیار رود و کند و ورق
هوا در زمستان علامت فاسد شدن هوا است و بهار که باران

کم بارد و سرد باشد و باد جنوب بسیار رود و هوا ناکدر و رد یا
کدر د باشد علامت او باست هر گاه که حشرات بسیار نشود
مثل ضفدع و لقلق که بگریزد و موش از عال خود بیرون آید
و حیران شده باشد علامت وباست علاج احتراز باید کرد
از و باید تا از اخلاط پاک نماید کرد و شراب و میوهای
تر و شور نشاید خورد و خرمای خشک باید خوردن و ضمادهای
و خرمای ترش و هوا کردن مسکن مانند کافور و سعد و صندل
و مسکه و عنبر و مشک و اترج و در روغن انار اما علاج بهتر آنست که
روز از آن دیار فرار نماید قسم چهارم در شکستن اعضا و تفرق اتصال
و خلع و ضربه و سقطه و صدمه و شجاج و سحج علاج مجموع آنست که
فصد کنند از جانب مخالف تا ان موضع ورم نکند هرچند خون غالب نباشد
مگر آنکه خون رفته باشد از موضع قطعه و نرم باید کرد و خفته و
فیتلها و نمایند که مسهل احتیاج نباشد و اگر مسهل دهند ریوند و لعاب
خیارشنبر مناسب است و اعضا را قوت باید داد با عصا التعلب
و قند یا جلاب بعرق کاوزبان غذا زرده بیضه مرغ نیم برشت

و این داروها را بکار برند دانه گل کهربا اکلیل برابر مصطکی کندر
زعفران جوز السرو نیم خونابه شان الحمل قرصها سازند هر روز یک قرص
بخورند تشنگی و سوزش نباشد سحج و شکستن را عدس و دانه گل و مورد
بکوبند و ضماد کنند با روغن گل ماگند بسیار نیم گرم و داروها که در
سحج گفته شد مانند گل ارمنی و سکر و زعفران و اندک کافور گلاب
و روغن گل بنهند و برفق ببندند و اما خلع اگر احتیاج باشد
بکشیدن و باز آوردن عضو را برابر فق مقام تا ورم نکند اگر ضعیف
در دو شکستن استخوان همین حکم دارد و غذا لوح دهند چون یاحه
و گوشت بزغاله بریان کرده جمله ششم در مرض زینت در داروهای
که موی را نگاه دارد به حالت او آب برگ و دانه مورد و
هلیله و امله و روغن مصطکی و پرسیاوشان و سوخته شاخهای
کلک تی بعد از آن یک سفیه روز بروغن مورد چرب کرده باشد
تحمل نماید خاکستر بیخ درخت مازو بگیرند نوده سکرد و چو و بروغن
کهس اضافه کنند پوست بیخ بیده بروغن زیت موی ها را سیاه
خضاب خوب است دوای که موی را برویاند سنبل سوخته

شاخ سوخته بروغن کنجد طلا کنند لادن نیکوست خاکستر نوع در آن
بزیت موی که دیر می باند زود برویاند خاکستر سایه دانه بزیت
خاصه موی ابرو را و اگر در بدن اخلاط باشد مسهل بدهند دواهای
که مناسب باشد پاک کنند داء الحیه و داء الثعلب خلط که فاسد
کرده باشد ماده موی را از بن جلد او توان شناخت اگر خون
باشد سبب خون غالب آن جلد سرخ شود و بلغمی سفید موی
باشد و صفراوی زرد و خشک و درشت و سوداوی کبود
و صلب و خشک باید که اول بخرقه درشت آن موضع را بمالند اگر
زود سرخ شود قابل علاج است و الا قابل نباشد و فرق
میان داء الثعلب و داء الحیه که در داء الحیه پوست با موی هلاک می
شود و خیالها در مارهی باشد و داء الثعلب موی تنها ریزد
علاج اگر سبب خون باشد فصد کنند و خلط که سبب او باشد از
از صفرا و بلغم و سودا بیرون کنند پس از آن داروی که قرحه
کند موضع موی را بنهند تا آن ماده که نزدیک جلد است بیرون
رود افراط جعودت جعودت موی سبوست کوی و خشکی

خراج است یا بقیه که موی بیرون می آید در هم تجعید شده دوای
که موی را السلس سازد و نرم جمیع لعابها خون خطمی و اشتعال و چرب
غذا باده و حلیم کندم دوای که موی را جعد سازد در غنوه مسک
است دوای که موی را باریک سازد و بوره را حلق سازند و اگر
موی را بر کنده باشند و بوره را بر آن نهند موی باریک بیرون
آید دوای منع کند موی را از رستن و رویدن افیون
و بیخ ببر که و شوکران بعد از آن که بر که طلا کنند تشقق الشعر
و تقصفه تشق شدن و کافته شدن موی داء لعابها که در سبطات
گفته شد موافق است و اگر ماده بسیار باشد استعمال سودا و بلغم
شود باید که سرهای موی را در از کنند جمیع داروهای لوح مناسب
است و کتیرا نشاسته هر مقشر درم آمله نیم درم در آب شنند
تا قوت آب آید پس از آن نیم آن روغن ششه بادام و بیدام
لادن و بوی خطمی و بوی کنجد و برگ کدو ده درم اضافه کرده جوشانند
تا روغن بماند و بمالند الشیب سفید شدن موی طبیعی می باشد
و ان بسبب فاسد شدن غذا است که موی می باشد و این بالی

جالینوس است اما رای ارسطاطالیس انست که غذا مستحیل به بلغم میشود
و غیر طبیعی انست که خشکی بر مزاج غلبه می کند خاصه اذا لی آلی ر زاعقه
خشک و سفید می شود **داء الحیه که بر موی سیاه ماند** لطریقش
کبیر و صغیر و هلیله کابلی هر روز یک هلیله فرو برد و میوه ها و تر
شراب و جماع بسیار و حمام بسیار رفتن باید پرهیز مضر است و قی
کردن باید ترب با تخم ترب و سکنجبین و اسهال بلغم کردن و موی
را بقطران الوده کردن و عاقرقرحا نکاه داشتن سر ازان بکام
روغن روغن قسط و روغن سیاه دانه و روغن خردل نافع
است **خضاب** ورق نیل خوب است کا رو را بر و روغن زیت
چرب کنند و در کوزه در تنور نهند تا بسوزد و رو سنج نکیر نه دو
درم نمک اندرانی یکدرم مجموع بهم کوفته خضاب کنند **صلع** انست
که موی پیش سر بریزد **سبب ان** غلبه خشکی است که موی غذا نمی
یابد که ماده موی تحلیل میرود و دو باید شدن مسامات
و این خاص است به پیش سر و از سبب خشکی سبب باشد علاج
ندارد اگر مسامات بند شده باشد حجامت نافع است **الکلف** 1

والنمش والبرش والدم المیت ان علتها کن د ه شدن رگهاست
که خون ترشح کرده و در جلد نفوذ کرده اگر سرخ است نمش
می گویند و اگر سیاه است برش می گویند و اگر خون در جلد تنگ
شده کلف و صاحب نمش لبها او خشکی و شق شده باشد
البته در معالجه مبادرت باید نمود از انکه خون در اجا میرود
و غلیظ شود و علاج نیابد **علاج** فصد و اسهال سودا باید کرد
و مزاج را باعتدال آورد و دارو طلا کردن چون ترمس و فقاح
و پوست بیضه مرغ و مرداسنج و اسفیداج و نشاسته و تخم هندوانه
و خربزه و تخم ترب و بادام تلخ مغز با مجموع و شستن روی با شاهان
که با خربزه خمیر کرده باشند **برص و بهق** فرق میان برص
و بهق آنست که بهق در سطح جلد باشد و برص در جلد و گوشت
غور کرده باشد و برص سیاه از پوستها جدا شود **سبب**
قصور هاضمه عضو است که غذا را شبیه بان رنگ می سازد و
ماده بهق و برص سفید بلغم است و بهق و برص سیاه سودا

علاج دفع سودا باید کرد بمسهل قوی چون ایارج لوغاذیا و بعد
ازان در اعتدال کوشند و برص سیاه را دارویی که جلای قوی
داشته باشد طلا باید کرد و با زطلا کردن با سیاهی زایل شود **تکاه
داشتن رنگ روی** از ضرر آفتاب و باد و سرما سفیده بیضه
مرغ بر روی مالند یا بیضه را خمیر سازند طلا کنند **کلف سبب**
ان سده شدن خلط یا عرق است و دیر کردن غسل خون حایض
بعد ازین علت است اگر سبب خلط باشد تدبیر ازان خلط تنقیه و مسهل
پاک باید کرد و اگر سبب عرق باشد گشته زرد آلود و آب کردن ازا
خوردن مناسب است و سعد و برگ سوسن و برگ مورد خام سوخته
ان و توتیا و زنبور و غیره با گلاب و کافور طلا کنند اگر گرم
باشد و الا کافور ترک کنند و شکر و گل برگ سیب یمین حکم دارد
القمل شپش از ریم حاصل شود که در و اندک گرمی باشد و غلبه شپش
موجب سقوط شتها شود و رنگ زرد کند **علاج** تنقیه بدن کنند
و دایم خود را باب گرم شستن یا آب شور بعد ازان باب شیرین

شستن و تغییر لباس کردن و سر را آب قنبج و دود قاتل
شپش است بدر کی حنظل و بیخ خطمی و اینسون ورزان و نو و روغن
کار زیره جدا مالند یا مجموع و اگر ضرورت شود سیماب مالند اما در
ضرر است **الغوبا** گویند گویند ان ر مایته رقیق تر یا از
سودا حاصل شود **علاج** مزاج را با تصلاح باید آوردن اگر
بسیار باشد حماض النجع روغن گندم و روغن بادام تلخ طلا کنند
و اگر سیاه بود و تیم جذام است **حال بدن در فربهی و لاغری** لاغری
با فراط **سبب ان** هم قله خون است یا کراهیت خون بر طبیعت که
خون را غذا را ساز و مثل خون که تیز شود و ازین سبب است که بعضی
لاغران رگهای ایشان پر خون باشد و برجای قادر شنید مثل
حس قوی باشد که در غذا التصرف سکونه یا در خادنه یا در هاضمه متغیر
باشد یا خون سیاه که هاضم عاجز باشد از هضم کردن او یا بسبب
خون را غذا میکشد یا کرم معده که غذا را بخورد و با عضا نرسد مگر اندکی
یا رگها تنگ شده باشد غذا با عضا نرسد چون کسانی که خاک میخورند
یا تحلیل بسیار باشد چون اعمی بر تب و غم و مرض های گرم و ضعف

علاج اگر سبب خلط تیز باشد بدنرا ببعضی ازین خلط پاک کنند و مزاج
را بشربت و غذا که مناسب باعتدال آورند اگر ضعف اعضا خود حادث
باشد بدنرا بعد از خواب غالیه خاصه بروغن کل و اگر بوقت بوتمام
نهند مناسب است و آسایش و فرح و حرکت و سکون باعتدال
و آب خنک و شراب رقیق و غذا آنکه غذا بسیار دهد مثل هریسه و فالوده
و کباب و گوشت لطیف و عقیب حمام غذا خورد و اگر معده ما تخمه
شود در عقب غذا سکنجبین بیاشامد یا سکنجبین بزوری و داروئی
که بدنرا فربه کند و معتدل للمزاج را موافق است فقود را در شیر گاو
جوشانند تا نرم شود و نخود و گندم و برنج دماش کوفته تا جدا شود و
مقابل آن شیر اضافه کنند و مغز پسته و مغز فندق و مغز تخم خربزه و مغز
بادام و مغز چلغوزه و مغز تخم فرفین از هر یکی چهار جز و روغن بادام
یا روغن و نیز مقابل مجموع اضافه کنند هر روز نیم من بخورد یا حلیم گندم
یا حلوا بخورند زود فربه شود در یک هفته لکن زود زایل شود

فربهی بافراط فراخ گردانی بدن است و توهم پاره شدن
و در بعضی زدن مقدور شود و فربه طبیعی بر دوام باشد و فربه زند

کم

کم شود و خطر برگ سکتی باشد و بیشکی **علاج** غذا کم خورد
و حمام و ریاضت و جماع بر گرسنگی و خواب نکردن بر زمین گرم سخت
و غذا ها ترش و عدس و نان خشک و نان جو و جامه درشت و ضیق
و طبیعت نرم داشتن و در مدرات کوشیدن **در زهرها و دور
بودن ازان** زهر معدنی و نباتی و حیوانی می باشد آنچه معدنی است
چون سیماب سفیداب و سنک کچ و مرگ موش کم مم انفار و ترات
و امثال آن می خوانند و زهر نباتی دراج و بنه بلور و حاشا بوم
و آنچه نباتی است یعنی گیاه مانند مرچ و غیره گیاها و تخمها و
بلادر و فوتنق و خانق الذئب و پوست بیخ و افیون و بیخ و جوز
ماثل و آنچه زهر حیوانی است مثل آب دهن افعی و دم جنگی
و سر دنبال گوزن و عرق حیوانات چون فرس و مار و خون منجمد
شده باشد و ضرر زهر کند نوع با شدید یکی آنکه خون می سوزد
و رنگ زرد می آورد دیگر آنکه خون و روح را منجمد می سازد و می میراند
دیگر آنکه مسامات را میگیرد و مجری نفس تنگ میشود دیگر آنکه اعضا را
قطعه قطعه می سازد یا روح و خون را فاسد و عفن می سازد **تدبیر**

کسی که زهر خورده باشد زود قی کند با آب گرم و روغن کنجد در روغن
زیت بالجزء و اگر نشد با روغن گو سفند و آن مقدار که ممکن باشد
بخورد و اگر قی زهر بیرون نیاید اما ضرر آن کم شود و طین مختوم
پیش از آنکه زهر تصرف کند بخورد اینه زهر را قی بیرون آورد و اگر
معلوم شود که کدام ضرر خورده از زهرها علاج آن خبر کنند **علاج**
مشترک مفرحات یا قوتی و عنبر تا قوی و تریاق کبیر و طین مختوم و
تریاق اربعه و این عرض بوی قی قدیر را است گرده و پاک گرده
ازرود و آنچه در جواهر است به تن دارو ها سست از برای
ضرر زهر **احتراز کردن** از حیوانات و دفع کردن ایشان کل
خطمی با صعتر یا روغن زیت مالند ضرر نرسانند زنبور و نیز اما
برای گرفتن زنبور خورده نکند و اگر بکند ضرر نکند هر کس
ته لوتی را بر خود مالد افعی انکس را نگزد و همچنین است دماغ
و گوش با نمک و زیت وسبعه در جوشانند با نخود یک صنوبر
تا زه کوفته را با نتاج مرد و حب مخ با ورق صنوبر مخلوط با دو
قوام مخ و فریکی را بزیت و هر کس بآنها طلا کند مهو آن مزاحم

نشود و نزدیکها نیز **راندن هوام از خانه** چوب انار و برنج
و اصل سوسن و سنبل کوبند و کاو و حساب انار و بیخ
دود کنند و لکاه دو داشتن همین حکم دارد یا خار پشت یار اسو
همین حکم دارد و نیز خانق النمر غلبه را بکشند خانق الذئب گرگ
و سگ را هلاک کند یا داتم یلخ زو با را هلاک کند گوزدم
را دود کردن بگریزد و اگر چوب زاد در سوراخ نهند کیکها
همه آنجا جمع شوند پس خار پشت بر چوب مالند همه کیکان آنجا جمع شوند
از دور رگو رنگ کرد بگریزند **راندن پشه** از دود چوب مازو
و سیاه دانه یا مورد خشک و کوکرد یا سرگین گاو و یا بوی سرو
پشه بگریزد از بوی سداب بگریزد **دفع موش** گل متوشم موش
را بکشد تخم کرنب موش را هلاک سازد و اگر موش پوست
کنند یا ذبح او را به بندند یا دفن کنند موشان نیستند به بندند موشان
دیگر بگریزند **دفع مورچه** از مقناطیس بگریزد و زهره گاو و زفت
و حلتیت و قطران بر در غار ایشان نهند دیگر بیرون نیایند
دفع زنبور از بوی سیر و بوی گوگرد زنبور بگریزد **دفع کردن اژدها**

ارضه کرمی است که چوب و کاغذ را بخورد هدهد را در خانه
نگاه داشتن ارضه را نیکو نتواند و اگر هدهد یا بیضه او را دود
کنند همین حکم دارد دفع عنکبوت شبث العنکبوت و عنکبوت درشت
ابقع و آب حنظل بر او افشاند بکشد دفع سام ابرص در خانه
که زعفران باشد سام ابرص بگریزد حیات زهر مار سه قسم
است یکی آنست که در غایت بدی است سه پیش مهلت ندهد دیگر
آنکه فی الحال آن عضو را که گزیده بود برون کند دیگر مار ایست
که انرا مکلله میگویند که در غایت بدی است و هیچ علاج ندارد
و در گرد غار او هیچ گیاه نمی روید و هر حیوان از آدمی و غیر
آدمی که او را دید یا او آنکس و آن حیوان را دید فی الحال افتاد
و مرد و هر پرنده که بر بالای غار او بود یا نزدیک آن موضع
افتد فی الحال آنکس هلاک شود و این مار در ترکستان بیشتر
باشد و دوم زهر او در غایت بدی نیست تا هشت ساعت هلاک
شود کسی را که گزیده باشد و سیم آنست که زهر او ضعیف است
و ضرر نمی کند مگر اندک علاج باید که تریاق و دیگر با شراب

ساعت

علاج

علاج تمام است و شراب با پیاز و گندم نا و خردل همین حکم
دارد و دیگر کودکی کتاب چنین گفته اند که علاج است و مخلص
مجرب است جمیع زهرها را نافع است و اگر در اول بخورد از بخور
یکسال زهر در تن فسلکنه گزیدن سگ دیوانه که کلب
الکلب گویند و علاج آن سگ و گرگ و شغال و ابن عرس
و اشتر و ردیار دیوانه می شود علامات سگ دیوانه سرخی
چشم و بیرون آمدن آن و در نشیب انداختن سر و دنب او در میان
کشد و آب از دهان روان باشد و مانند مست شده باشد
و چون شخص را بیند قصد او کند و بانگ نکند و آواز او گران
باشد و هیچ گاه زود تشنه شود و آنچه زد و زبان او بیرون
آمده و از دهان او کف باشد و اگر آب بیند اضطراب
کند و شاید که هلاک شود و چون کسی را بگزد بعد از آن باشد
که هفته را اثر آن ظاهر شود تا چهل روز بعضی گفته اند تا هفت
سال و این ضعف است علامت آنکس که سگ دیوانه گزیده
باشد مالیخولیا و از روشنی بد بردن و فکر فاسد و گاه بشد

که کسی را به خند تصور کند که سگست و گاه باشد که بانگ سگ کند و
و کات سخن گاه باشد که آواز او بگیرد و مهوش نشند و هلاک
شود و اگر روی آدو ارا اینه ظاهر شود علاج نپاید و باشد که
در یک هفته هلاک شود یا تا شش ماه یا هفت سال نیز اگر خواهند
که بدانند که سگ گزنده دیوانه بوده یا نه بوده بادام یا نان
آلوده بخون آن جراحت با وی کنند و بسگ دهند اگر آن سگ
بولست دیوانه شود علاج باید کرد که تا چهل روز نگذرانند
که آن جراحت ملتئم شود و دهان جراحت فراخ را گشاده کنند و سیر و چاوشیر
بران جراحت نهند و اگر در آن شخص اثر ظاهر شد علاج این
سود است **دواء** مشهور دموت هلیله کابلی دو مثقال
غاریقون افیتمون مثقال و نیم ملک هندی نصف مثقال تخم ارمنی
مثقال سنبل مثقال مجموع کوبند و تخته یج جمع کنند بساخته مقیه
دو مثقال هر روز بخورند **غذا** آب جو نخود یا سنبوسه
سود اکوزند و تریاق کبیر در بعض روزها بخورد که داروی
بخورده باشد تریاق اربعه نافع است از زهر مار و جمع الخراز .

کند

کند و اگر قوی بدن و خون غالب باشد فصد کند و اگر از آن
که بیند قیح باید ترک علاج کند و شراب که باب فرج کنند
صنعه مناسب است و اگر از پوست کفتار مانند دلو
پا زند و آب در دلو کنند یا پوست دیوانه بیاشامند
و اگر از چوب خاصه از چوب کو کاسه تراشند و بر آن کنند
و فوقه را به گل آلوده کنند و بر بالای کاسه آب اندازند
با کاسه نماید از آن کاسه آب بخورد یا ابنوبه از طلا ،
بسازند و در حلقه در آرند خالی نوشید باشد از آن
ابنوبه آب بنوشند بخورد یا از موم یا از شش گل ابنوبه
سازند در گلوی او نهند از آن آب بخورد جگر آن و
گوشت آن سگ خوردن علاج مجربست و دوا
زراریح نیز مجربست و جگر سگ دیوانه
بهترین علاجها است
تمت الکتاب فی شهر ذی الحجه سنه

[illegible]

وگر بجهد باکسی در آویزد

نه تماشه اندر سرای جون

در آید وقتی از دهن فرو

جدا بید آمش بی ده را ادوا کس

وگر نه باد شیخ جو بخت بگیرد

عاقبت بد خی فعالیجه

خصلتی که کاه بخش زبهر طبع الطفت گوید

[illegible]